

منتخبی از نوشته های

پدران اولیه کلیسا

هنری بتسون

سطح الهیات

www.irancatholic.com

منتخبی از نوشته های

پدران اولیه کلیسا

هنری بتسون

این کتاب ترجمه ای است از :

The Early Christian Fathers
(A selection from the writings of the Fathers
from St. Clement of Rome to St. Athanasius)
Edited and translated to English by Henry Bettenson
Oxford University Press, 1982

عنوان : پدران اولیه کلیسا
مؤلف : هنری بتنسون

www.itancatholic.com

فهرست مندرجات

مقدمه	۷
-------	---

کلمنس رومانوس (کلمنت روم)

۱. شخص مسیح و کار وی	۳۳
۲. تقدیس - عادل شمردگی	۳۴
۳. روح القدس و تثلیث	۳۵
۴. کلیسا و خدمت	۳۵
۵. آئین نیایش	۳۸
۶. آخرت شناسی	۴۱
۷. زندگی مسیحی	۴۲
۸. کتب مقدسه و انجیل	۴۳
۹. پطرس و پولس، رسولان و شهیدان	۴۳

ایگناتیوس

۱. نامه به افسسیان	۴۵
۲. نامه به ماگنسیان	۴۸
۳. نامه به اهالی ترال	۴۹
۴. نامه به رومیان	۵۰
۵. نامه به اهالی فیلادلفیه	۵۳
۶. نامه به اهالی ازمیر	۵۵

تعلیم رسولان (دیداکه)

پرستش و خدمت کلیسا	۵۷
رساله به دیاگنتوس	۶۱

ژوستینوس (ژوستین شهید)

دفاعیه و شرح ایمان و عمل مسیحی	۶۷
--------------------------------	----

ایرناثوس

۷۵	 ۱. خدا
۷۸	 ۲. انسان
۸۵	 ۳. مسیح و تن گیری او
۸۹	 ۴. کفارہ
۹۲	 ۵. روح القدس
۹۶	 ۶. تثلیث
۹۸	 ۷. کلیسا
۱۰۱	 ۸. رازهای مقدس
۱۰۵	 ۹. رستاخیز
۱۰۹	 ۱۰. ایمان و مکاشفه
۱۱۰	 ۱۱. دین فطری
۱۱۰	 ۱۲. نتیجه

کوینتوس سپتیموس فلورنس ترتولیانوس (ترتولیان)

۱۱۱	 ۱. خدا
۱۱۷	 ۲. انسان
۱۲۸	 ۳. راز تن گیری پسر خدا
۱۳۸	 ۴. کفارہ
۱۴۲	 ۵. روح القدس
۱۴۷	 ۶. تثلیث
۱۵۲	 ۷. کلیسا
۱۵۷	 ۸. رازهای مقدس کلیسا
۱۶۱	 ۹. نمایه

مقدمه

هدف این کتاب آن است که از طریق آثار نویسندگانی که سنت کلیسا ایشان را به لقب «پدران کلیسا» مفتخر ساخته، روند پیشرفت تفکر، شیوه زندگی و عبادت مسیحی در خلال دوره ای که منجر به پذیرش مسیحیت از جانب کنستانتین امپراتور روم گردید مورد بررسی قرار گیرد. در این کتاب همچنین نتایج و پیامدهای پذیرش مسیحیت از سوی کنستانتین و اولین اعلام عقاید مسیحی توسط کلیسای جهانی در شورای نیقیه که آغاز دوره تعریفات شورایی بود بررسی می گردد. این عصر دوره ای است که کلیسا در حال تشریح تعالیم و آداب خود و دفاع از آنها در مقابل سوء تعبیراتی بود که بت پرستان از آن می کردند. در عین حال کلیسا تلاش می کرد سنت خود را از خطر تحریف توسط کسانی که عضو جامعه مسیحی بودند یا ادعا می کردند عضو آن هستند مصون نگاه دارد و می کوشید با دنیای اطراف خود به سازگاری و توافق دست یابد (که در این امر گاه موفق و گاه ناکام می ماند). کلیسای این دوره در حال ارائه مفاهیم آیین ها و ایمان رسولی خود و انتقال مفاهیم این ایمان به زبان اندیشه هلنیستی^۱ بود و به سازماندهی و شیوه های پرستش خود استحکام می بخشید.

کلمنت روم

معمولاً لقب «پدران رسولی» به آن نویسندگانی اطلاق می گردد که بلافاصله پس از زمان رسولان می زیسته و جانشینان بلا فصل و شاگردان رسولان محسوب می شده اند. در اینجا قدیس کلمنت روم^۲ و قدیس ایگناتیوس انطاکیه^۳ به عنوان نماینده پدران رسولی ذکر شده اند.

در نامه کلیسای روم به کلیسای قرنتیان که سنت کلیسا آن را به شخصی به نام کلمنت نسبت می دهد نام نویسنده ذکر نشده اما هیچ دلیلی وجود ندارد که در انتساب آن به کلمنت شک و تردید کنیم. در جواب این سؤال که کلمنت مزبور چه کسی بود سه گزینه قابل ملاحظه مطرح شده است. پاسخ اول این است که وی یکی از همکاران پولس رسول

۱- Hellenistic = یونان مداری - یونانی گرایی - طرز تفکر یونانی

۲- St. Clement of Rome

۳- St. Ignatius of Antioch

بوده، «همکارانی که نام ایشان در دفتر حیات است» (فی ۳:۴). اوريجن^۴ و اوزیوس^۵ وی را نویسنده این نامه پنداشته‌اند که این فرض ممکن اما بعید به نظر می‌رسد. پاسخ دیگر این است که کلمنت مورد نظر، تیتوس فلاویوس کلمنس^۶، پسر عموی امپراتور دومیتیان^۷ است که در سال ۹۵ میلادی کنسول امپراتور بوده و در پایان دوران کنسولی خود به همراه همسرش دومیتیل^۸ به اتهام «الحاد» و داشتن «عقاید یهودی» بازداشت گردید. وی به مرگ محکوم شد و همسرش تبعید گردید. دومیتیل احتمالاً مسیحی بود و قبرستانی در رم که به نام وی خوانده می‌شود شاید هدیه او به کلیسا بوده باشد: بسیاری از محققین می‌پندارند که خود کنسول نیز مسیحی بوده (محققی به نام استریتر (Streeter) می‌گوید که امکان دارد وی همان «عالی جناب تئوفیل» مذکور در مقدمه های انجیل لوقا و اعمال رسولان باشد) و هم اوست که نامه به قرن‌تین را نوشته است. اما نویسنده این نامه یقیناً از لحاظ نژادی رومی نبوده و علنی بودن ایمان مسیحی این کنسول شک و تردیدهای ما را بیش از هر چیز دیگر افزایش می‌دهد. پاسخ سوم که کلمنت مزبور یکی از بردگان آزاد شده خانواده کلمنس و دومیتیل بوده تنها بر این مبنای سست قرار دارد که در فصل ۴، حضرت یعقوب «پدر ما» نامیده شده است. به هر حال این فرض با لحن کلی این رساله تناقض و تباین دارد.

در فهرست رسمی اسامی پاپها، جانشینان پطرس، به ترتیب لینوس^۹، کلتوس (یا آناکلتوس)^{۱۰} و کلمنت ذکر شده‌اند. چنین فرض می‌کنیم که کلمنت مورد نظر ما اسقف بوده و بر اساس سنت، تاریخ دوران پاپ کلمنت یعنی از سال ۹۰ تا ۱۰۰ میلادی با شواهدی که در این نامه وجود دارد مطابقت می‌کند. زیرا در این رساله به جفای نرون آشکارا به عنوان واقعه ای مربوط به گذشته اشاره می‌شود اما کلیسا مصائب و جفاهای دیگر نیز متحمل شده بود. تردیدی نیست که این نکته به مشکلات مسیحیان تحت حکومت دومیتیان اشاره می‌کند و وضعیتی که در بخشهای مربوط به رسالت کلیسایی ذکر شده حاکی از این است که رسولان و همچنین برخی از جانشینان ایشان نیز وفات یافته بودند. بدیهی است که این رساله مربوط به نسل بعد از حکومت نرون و احتمالاً سال ۹۴ میلادی می‌باشد.

۴-Origen

۵-Eusebius

۶-Titus Flavius Clemens

۷-Domitian

۸-Domitilla

۹-Linus

۱۰-(Anacletus) Cletus

انگیزه نگارش این نامه اخباری بود که در مورد نفاق و چند دستگی در کلیسای قرن‌تس به رم می‌رسید، نفاقی که به خلع برخی از مشایخ بی‌تقصیر کلیسا انجامید. ظاهراً مسیحیان قرن‌تس از زمانی که پولس رسول با دریافت گزارشاتی مبنی بر تفرقه در میان ایشان، اولین رساله خود به قرن‌تس را نوشت تغییر زیادی نکرده بودند. در این هنگام کلیسای رم مداخله می‌کند نه از آن رو که مدعی نفوذ و اقتدار بر کلیساهای دیگر می‌بود بلکه به خاطر آن که این وضع نابسامان موجب نگرانی مسیحیان شده بود. از آنجا که قرن‌تس پس از آن که در سال ۴۴ قبل از میلاد به عنوان مستعمره روم از نو تأسیس یافت و شهری رومی گشته بود، احتمالاً ایمانداران رم اهمیت خاصی برای سرنوست کلیسای آنجا قائل بوده‌اند.

اهمیت این رساله برای ما، تصویری است که از کلیسای رم در اواخر قرن اول ارائه می‌دهد. مقایسه کلمنت با دیگر «پدران رسولی» نشان‌دهنده تنوع گسترده‌ای در اشکال اندیشه و شیوه زندگی در کلیسای اولیه، تفسیرهای عجیب و غریب بر نابا، ناپختگی‌های الهیاتی هرماس^{۱۱}، ایده‌های پرشور و اشتیاق ایگناتیوس در مورد کشیشان است. این مقایسه‌ای است که شاید پیدایش ویژگی‌های مسیحیت رومی را نشان می‌دهد. در این رساله اثری از خلسه، «اعطای معجزه آسای روح»، مباحث دیو یا شیطان‌شناسی و مشغله فکری در مورد قریب الوقوع بودن «بازگشت ثانوی» مسیح دیده نمی‌شود. کلیسا در جهان سروسامان یافته و با «هوشیاری، بصیرت و خردمندی» به انجام وظایف خود پرداخته بود. مسیحیان حتی در دوران جفا بر کلیسا برای فرمانروایان و رهبران دنیوی و روح اطاعت از اولیای امور دعا می‌کردند. از دیدگاه الهیات، نویسنده این رساله یکتاپرستی مشترک بین یهودیان و رواقیون^{۱۲} را قبول دارد (در نگارش رساله هم از سبک جمله بندی کتب مقدسه و هم از سبک جمله بندی ادبیات یونان استفاده می‌کند) و بدون هیچگونه دغدغه خاطری، مسیح‌شناسی پولس و عبرانیان را به آن می‌افزاید اما از روح القدس سخن چندان نمی‌گوید. چنین به نظر می‌رسد که علاقه‌ای به تفکرات الهیاتی ندارد در عوض به سازماندهی جامعه مسیحی، رسالت و آیین نیایشی این جامعه بسیار می‌اندیشد: آنچه درباره رسالت می‌گوید برای ما اهمیت بسیار دارد هر چند در تفسیر آن ابهامات فراوانی وجود دارد. کلمنت قبل از هر چیز فردی اخلاق‌گراست. تصویری که او از مسیحیت ارائه می‌دهد چنین است:

مسیحیت جنبشی اخلاقی است که عمیقاً بر مبنای آگاهی و شناختی روشن از خدای

Hermas-۱۱

Stoicism-۱۲

زنده و تجربه حیاتی نجات یافته در مسیح بنا گردیده است. مسیحیت در مقایسه با سایر ادیان، دینی باطنی و روحانی است و در عین حال مشارکت برادرانه‌ای که چون حیات انسانی، جامع و چون نیاز بشری، عمیق است... اگر آنچه را کلیسای روم در این رساله نوشته با آنچه از زندگی بشری و اجتماعی، جوامع، مکاتب و سایر نهادهای آن دوران می‌دانیم مقایسه کنیم، بی‌درنگ تفاوت‌های برجسته آن ما را شگفت‌زده می‌کند و به یاد این سخن پولس رسول به فیلیپیان می‌افتیم: «شما فرزندان بی‌ملامت خدا هستید در میان قومی کج‌رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می‌درخشید» (فی ۲: ۱۵).

ایگناتیوس

ایگناتیوس، اسقف انطاکیه در شهر خود محکوم به مرگ گردید و به روم برده شد تا در آمفی‌تئاتر آنجا طعمه حیوانات وحشی گردد. به غیر از آنچه در نامه‌های وی می‌یابیم چیز دیگری در مورد او نمی‌دانیم. از سرنوشتی که در انتظار او بود چنین نتیجه می‌گیریم که وی شهروند رومی نبوده است زیرا شهروندان روم از این‌گونه محکومیت‌های تحقیرآمیز معاف بودند. از نامه‌هایش پی می‌بریم که وی در بزرگسالی به مسیحیت گروید. تاریخ مرگ وی نامعلوم است، اوزیبیوس آن را سال ۱۰۸ میلادی می‌داند در حالی که جان مالالاس (حوالی ۶۰۰ میلادی) مرگ او را مقارن سال ۱۱۵ به هنگام دیدار طرازان از انطاکیه ذکر می‌کند. این موضوع که ایگناتیوس حقیقتاً شهید شد خالی از شک و تردید نیست، زیرا تصور بر آن است که استخوان‌های وی در قرن چهارم در شهر محل خدمت اسقفی خود به خاک سپرده شد و چنانچه این روایت حقیقت داشته باشد بعید به نظر می‌رسد که او در روم توسط حیوانات وحشی تکه پاره شده باشد.

ایگناتیوس در طی سفر طولانی خود از سوریه به مقصد رم در حالی که شدیداً تحت مراقبت بود از مناطقی از آسیای صغیر که کلیساهای زیادی در آنجا وجود داشت عبور کرد. در لائودکیه چندین راه برای ادامه سفر وجود داشت: مسیر جنوبی از طریق ترال، مگنزی و افسس بود اما مسیری که آنان انتخاب کردند از طریق فیلادلفیه و ساردس به اسمیرنا (ازمیر) می‌رسید. ظاهراً پیامهایی از لائودکیه به جوامع مسیحی در مسیر جنوبی فرستاده شد و آنان منتظر بودند از این قهرمان که به سوی شهادت می‌رفت استقبال کنند و نمایندگان به اسمیرنا فرستادند تا وی را در آنجا ملاقات کرده و همدردی و تحسین خود را به وی ابراز دارند. در اسمیرنا به خاطر این که منتظر کشتی بودند وقفه‌ای در سفر پیش آمد و ایگناتیوس فرصتی یافت که برای برادران در افسس، مگنزی و ترال نامه‌هایی حاوی تشکر و دل‌داری و تشویق بنویسد. در همان حال فرصت را غنیمت شمرده نامه‌ای به

کلیسای رم نوشت و برادران را از ورود قریب الوقوع خود به آنجا مطلع ساخته از آنان استدعا نمود که این لطف کاذب را در حق وی نمایند که در صدد رهایی اش برآیند. از اسمیرنا محافظان او را از راه دریا به ترواس بردند و توقفی دیگر در آنجا این امکان را به ایگناتیوس داد که به کلیساهای فیلادلفیه و اسمیرنا نامه هایی بنویسد و نامه ای خصوصی برای پولیکارپ، اسقف اسمیرنا بفرستد. این نامه ها جواب تشکرآمیز محبت هایی بود که به وی کرده بودند.

موضوعات اصلی نامه های ایگناتیوس چنین هستند: اخطارهایی علیه بدعت دوستیستها (که منکر واقعیت طبیعت انسانی مسیح و در نتیجه منکر رنجها و مصائب وی بودند) و مهمتر از همه ترغیب و تشویق به اتحاد، با تأکید بر اقتدار و اختیار اسقف و در مرتبه پایین تر کشیشان بود.

ایگناتیوس جسمانی بودن حقیقی مسیح، نجات دهنده ما و واقعی بودن رنجهای انسانی او را عمیقاً می پذیرد و با همان صراحت الوهیت حقیقی مسیح را نیز مورد تأکید قرار می دهد. «او حقیقتاً متولد شد، حقیقتاً می خورد و می نوشید، حقیقتاً در زمان پنطیوس پیلاتس رنج کشید، او حقیقتاً مصلوب شد و حقیقتاً مرد»،^{۱۳} «پسر مریم، پسر خدا، در آغاز تالم پذیر و سپس تالم ناپذیر، عیسای مسیح خداوند ما».^{۱۴} او لوگوس (کلمه خدا) است که پدر را مکشوف می سازد، از طریق مرگ و رستاخیزش جاودانگی و نامیرایی عطا می کند، اگر چه ایگناتیوس سعی نمی کند چگونگی تحقق این امر را توضیح دهد. از دیدگاه وی روح القدس «عطیه» مسیح است و مسیحیت یعنی مسیح در ما. دکتر سندی (Sanday) در مورد الهیات ایگناتیوس چنین می گوید:

ایگناتیوس از زبانی استفاده می کند که همیشه با معیارهای الهیات قرون بعد سازگار نیست (مثلاً «خون خدا»، «رنج خدا»): اما در مورد او چیزی که باعث شگفتی ما می شود این است که گویی وی تحول الهیات در قرون بعدی را پیش بینی می کرد بدین معنا که آنچه را نکات اصلی تلقی می کرد بعدها در الهیات نکات اصلی شد و توازن صحیحی که بین این نکات رعایت می کرد بسیار دقیق و درست بود. دیدگاه وی در مورد رسالتی که پدر به پسر داد بسیار وسیع و در عین حال ساده بود و بیشتر از هر چیز دیگری شبیه دیدگاهی است که در مقدمه انجیل یوحنا وجود دارد. این امر که ایگناتیوس نویسنده ای بود که شخصاً تحت تأثیر شدید زندگانی مسیح بوده بر اعتبار او می افزاید. موضوع اتحاد و اطاعت از اقتدار کلیسایی که قبل از هر کس اسقف نماینده آن است

۱۳- نامه به اهالی ترال ۹

۱۴- نامه به افسسیان ۷

در تک تک نامه هایش به وضوح پیداست. اتحاد شرط اساسی مسیحیت است: بدون وجود اسقف کلیسایی وجود ندارد و بدون اسقف نه تعمید می تواند وجود داشته باشد، نه آگاپه (ضیافت محبت) و نه راز قربانی مقدس: اسقف است که برگزاری آیین های پرستشی را بر عهده دارد و مشایخ کلیسا به عنوان نمایندگان وی نقشی در این آیین دارند. در نامه های ایگناتیوس هیچ ذکری از عطایای روح القدس، نبوت یا «عطایای» دیگر به میان نیامده و سخنی گفته نشده است. از دیدگاه وی تنها یک اقتدار و یک خدمت مقدم وجود دارد که همانا «اقتدار مطلق اسقفی» است. آنانی که این «تقدم و مقام اسقفی» را پدیده ای ناخوشایند و تحمیل نفوذ روحانیت بر برادری مسیحی تلقی می کنند، تأکیدات مکرر ایگناتیوس را طبیعتاً ناشی از نوعی افراط گرایی روانی در مورد اقتدار مقام اسقفی می دانند یا لااقل آن را تمایلی جنون آمیز به تحمیل برداشتی نوین از رسالتی می شمارند که او احتمالاً از روی خودخواهی اهمیتی مطلق برای آن قائل است. این مخالفین به اشتیاق ایگناتیوس برای شهادت که به خودی خود ایده ای والاست، به عنوان نوعی خودنمایی روحانی اشاره می کنند. از طرف دیگر تأکید شده که دوران جفا زمان مناسبی برای ارائه آزمایشهای نوین نیست بلکه زمان اتحاد و جمع شدن به دور وفاداریهای گذشته است. به هر حال چنین می نماید که ایگناتیوس در آسیای صغیر نیز همانند سوریه رهبری محبوب و مورد اعتماد بوده و در مواجهه با خطرات ناشی از جفا و تعالیم غلط، ایمانداران را به اتحاد و نزدیکتر ساختن صفوف خود در برابر این خطرات فراخوانده است. نمی توان منکر این واقعیت شد که لحن ایگناتیوس تا حدی تند و نافذ است و بیان او با ثبات موزون کلمنت بسیار متفاوت می باشد. «ایگناتیوس عارفی است که قلبش چون آتش ملتهب و رشته اعصابش تا حد گسستن تحت فشار بود». محقق دربارۀ وی می گوید: «نامه های ایگناتیوس که با سبکی غیرمنتظره و به گونه ای پر حرارت و عصبی نوشته شده، پر از عبارات استعاره ای، غیر متجانس، عامیانه و فاقد ظرافت و زیبایی سبک یونانی است. معهذا این رسالات گویای چنان ایمان پر شور و چنان اشتیاقی جهت شهادت و چنان محبت سرشاری نسبت به مسیح می باشند که از بهترین نمونه های بیان مسیحیت قرن دوم به شمار می آیند.»

تعالیم رسولان

در سال ۱۸۷۵، برینوا (Bryennois) اسقف اعظم سرا (Serrae) که بعدها پاتریارک نیکومدیا گردید، در قسطنطنیه در کتابخانه پاتریارک یونانی اورشلیم، سرگرم تحقیق بود که نسخه‌ای خطی متعلق به سال ۱۰۵۶ یافت که حاوی رونویسهایی از نامه‌های کلیمنت، برنابا و ایگناتیوس و همچنین حاوی سندی حاکی از ارائه «تعالیم رسولان»^{۱۵} بود، سندی که به دلیل نخستین کلمه عنوان یونانی آن، به «دیداکه» (تعالیم) معروف شده است. این سند در سال ۱۸۸۳ انتشار یافت و عکس العمل قابل ملاحظه‌ای برانگیخت زیرا احتمال می‌رفت عقایدی را که در مورد رسالت در کلیسای اولیه وجود داشت، زیر و رو سازد. طبق این سند رساله «تعالیم رسولان» تاریخی بس کهن داشت و مربوط به زمانی قبل از جایگزین شدن «پیام‌آوران یا مبلغین سیار» توسط رهبران ثابت کلیسایی بود، زمانی که مقام اسقفی هنوز به عنوان مقام رهبری کلیسا جنبه کلی و جهانی نیافته بود و مفهوم اسقف و کشیش یکی بود، زمانی که هنوز «ضیافت محبت» (آگاهیه) همراه با آیین عشاء ربانی بود و زمانی که هنوز آیین عبادت و الهیات در مرحله‌ای ابتدایی بودند. بیشتر محققین، تاریخ نگارش این رساله را قرن اول پنداشته و برخی حتی معتقد بودند که قدمت آن به سال ۶۰ بازمی‌گردد، یا به هر حال آن را مربوط به تاریخی پس از سال ۱۰۰ نمی‌دانستند. محقق به نام لایت فوت (Light Foot) تاریخ آن را حداکثر مقارن ابتدای قرن دوم دانسته است اما برخی محققین دیگر به زودی در مورد معتبر و موثق بودن آن اظهار تردید کردند و اظهار داشتند که این ادعا که سند مزبور «تعالیم رسولان» می‌باشد صحت نداشته و این سند کاذب است. محققینی که در مورد اعتبار این سند تردید داشتند نه تنها اظهار نمودند که این سند نشانگر عقاید کلیسای اولیه و مربوط به هیچ کلیسایی در دورانهای اولیه در قرون اول و دوم نیست که مؤمنین این کلیساها آن را بر مبنای تعالیم رسولان تلقی نموده باشند، بلکه حتی از این نیز فراتر رفته این سند را ساخته نسل بعدی می‌دانند که به طور جعلی به آن ظواهر و خصایص کهن بخشیده‌اند تا تصویری خیالی از زندگی کلیسای اولیه ارائه دهند. دکتر چارلز بیگ (Charles Bigg) این سند را به قرن چهارم نسبت داده، آن را از رسالات «مونتانیستها»^{۱۶} می‌داند که در زمان تعقیب و آزار تحت حکومت جولیان به نگارش درآمده است. اهمیتی که این رساله برای پیامبران قائل شده باعث شد که بسیاری از محققین منشأ آن را مونتانیست‌ها بدانند، هر چند که کمتر محقق چون چارلز بیگ آن را مربوط به چنین تاریخ متأخری می‌داند. دکتر آرمیتاژ رابینسون (Armitage Robinson) آن را سندی جعلی مربوط به اواخر قرن دوم می‌داند و

Didache-۱۵

Montanist-۱۶

عقیده دارد که میحث «دو طریق» که بخش اول این رساله است، بر مبنای رساله برنابا نوشته شده است. برخی دیگر عقیده دارند که این سند به راستی بیانگر شرایط زندگی یکی از اجتماعات دورافتاده و منزوی کلیساست که یا برخی از ویژگیهای زندگی اولیه کلیسا را حفظ کرده بود یا این که عقاید انحرافی و عجیب پیدا کرده بود. به هر حال چنین به نظر می رسد که اکنون در این مورد عقیده کلی بر این است که این سند مربوط به اواخر قرن دوم بوده و عمدهً به صورت سندی کهن جعل گشته است. آنچه مسلم است عقیده استریتر مینی بر این که این سند بیانگر موقعیت کلیسای اولیه در انطاکیه که یکی از مراکز بزرگ مسیحیت بود، کمتر پذیرفته شده است.

در مورد این که این سند منشائی سوری داشته باشد، توافق نظر بیشتری وجود دارد. این سند نخستین نمونه «مقررات کلیسا» است و اینها به غیر از «سنت رسولی»^{۱۷} اثر هیپولیتوس^{۱۸} اغلب احتمالاً یا سوری می باشند یا مصری. دو نمونه از این «مقررات کلیسایی» که تا اندازه ای بر مبنای «دیداکه» هستند یعنی آموزشهای رسولان^{۱۹} و نظام نامه های رسولی^{۲۰}، به احتمال قوی سوری می باشند زیرا طبق شواهد موجود در این سند، مکان پیدایش آن بیشتر سوریه است تا مصر^{۲۱}.

هنگامی که این سند برای نخستین بار انتشار یافت، ظاهراً اهمیتی که برای نقش رسولان و پیامبران در کلیسا قائل است، از صحت فرضیه «خدمات عطیه ای» در کلیسای اولیه، جانبداری می نماید، خدماتی که با اعطای عطایای خاص روحانی، مستقیماً از جانب خدا به شخص سپرده می شد. هارناک (Harnack) بر مبنای «دیداکه» («تعالیم رسولان») و فهرست «عطایایی» که در ۱-قرن ۲۸:۷-۳۱ و افس ۴:۱۱-۱۳ ذکر شده، فرضیه خدمات (رسالت) در کلیسای اولیه را به وجود آورد. او عقیده داشت که در قرن اول در کلیسا، دو خدمت (رسالت) وجود داشته است: اول موعظه که جهانی بود و جنبه «عطیه ای» داشت و دوم مدیریت و رهبری یعنی رسالت اسقفان دستگذاری شده (عنوان اسقف مترادف با کشیش بود) و همچنین شماسان که در میان جماعت ایمان داران محلی دارای مقامی بودند. به عقیده وی در کلیسای اولیه، خدمت «جهانی» بسیار مهمتر از خدمت دیگر به شمار می رفت و در «دیداکه» شاهد نوعی تغییر حالت هستیم، به این معنا

^{۱۷}-Apostolic Tradition

^{۱۸}-Hippolytus

^{۱۹}-Didascalia

^{۲۰}-Apostolic Constitutions

^{۲۱}- این شواهد به عنوان مثال عبارتند از: غلاتی «که بر روی کوهها کاشته می شدند»، وجود حوضهایی جهت تعمید، فراوانی رودها و عدم وجود نظام برده داری و سرمایه داری.

که خدمت و رسالت محلی رفته رفته قدرت و نفوذ رسالت «عطیه ای» را از آن خود می ساخت. اما صرف نظر از هر دیدگاهی که در مورد تاریخ یا ویژگیهای این رساله داشته باشیم، چه در کتاب مقدس و چه در خود این سند مدرکی برای ارائه فرضیه فوق نمی یابیم. فهرستی که در رسالت (پولس) در این مورد وجود دارد، فهرست خدمات گوناگون نیست بلکه فهرست «عطایای» مختلف می باشد، عطایایی که فرد می تواند از چندتای آن برخوردار باشد. در هیچ جای عهد جدید گفته نشده که عطیه نبوت به شخص قدرت رهبری می بخشد و عهد جدید همچنین تفاوتی بین خدمت ناشی از «عطیه» و خدمتی که بر مبنای دستگذاری به شخصی سپرده می شود، قائل نشده است و درواقع از دستگذاری به عنوان بخشیدن یک عطیه صحبت می شود (۲- تیمو ۱: ۶). «دیداکه» نیز از رسالت سه گانه رسولان، پیامبران و تعلیم دهندگان سخن نمی گوید بلکه از پیامبران سیاری سخن می گوید که تعلیم می دادند و احتمالاً رسول خوانده می شدند.

و اما در مورد آیین قربانی مقدس در «دیداکه»، به نظر غیر محتمل می آید که فصل چهارده آن تنها تکرار دستورالعملهای فصول نه و ده باشد. محتمل تر آن است که فصول نه و ده به «ضیافت محبت» و فصل چهارده به آیین قربانی مقدس مربوط باشد.

دیوگنتس

چنین معمول گشته که رساله به دیوگنتس^{۲۲} را جزو رسالات پدران رسولی قلمداد نمایند، در حالی که سبک این رساله بیشتر نظیر آثار نویسندگانی است که هدفشان توضیح دادن و دفاع کردن از اصول مسیحیت در مقابل دنیای بت پرستان بود.^{۲۳} آنچه در ایام اولیه کلیسا حائز اهمیت بسیار بود اشاعه ایمان و رهبری جماعات نوپای مسیحی و همچنین خنثی ساختن حملات یهودیان بود. اما با گذشت قرن اول، مسیحیت در بسیاری از شهرهای امپراتوری روم موضوعی قابل توجه گشته بود. رشد سریع آن موجب بروز سوءظن و حیرت گشته، اقداماتی جهت فرونشاندن و سرکوب آن برمی انگیزخت. بدین ترتیب لزوم نگارش دفاعیه هایی از اصول مسیحیت پدیدار گشت تا معقول بودن این مذهب جدید نشان داده شود و حتی المقدور مسیحیت به شیوه ای بیان گردد که برای مردمان بافرهنگ دنیای روم قابل فهم و قابل قبول باشد. هدف این دفاعیه ها همچنین کسب امکان زیستن برای مسیحیان بود، یعنی مردمانی که در پاکی و نیکویی زیسته و

۲۲-Diognetus

۲۳- این گونه نویسندگان را Apologists به معنی «نویسندگان رسالات دفاعی» می نامند.

خواهان آن بودند که به خاطر مذهبشان شهروندانی نمونه باشند، تنها به این شرط که از انجام آداب بت پرستی که در این امپراتوری مرسوم بود، معاف گردند. منظور اصلی این رساله نشان دادن جذابیت طریق زندگی در آیین مسیحیت است. الهیات آن مبهم و دفاعیات فصول اولیه آن با حملات پیش پا افتاده به یهودیان و آیین عبادت بت پرستان چندان گیرا نیست. اما نمی توان منکر ظرافت سبک و اصالت صادقانه بسیاری از موضوعات آن به ویژه در نحوه توصیف نجات گردید. لایت فوت آن را «والاثرین اثر مسیحیان اولیه» نامید و تحسین بسیاری از خوانندگان را برانگیخته است. معهذا این رساله برای اوزیبوس ناشناخته بود و هیچ یک از نویسندگان دوران باستان یا قرون وسطی، ذکری از آن به میان نیاورده اند. تنها سندیت این رساله نسخه ای خطی مربوط به اواخر قرون وسطی می باشد که در طول جنگ فرانسه و پروس، در استراسبورگ طعمه حریق گردید. مسئله ناشناخته بودن این رساله موجب حیرت است. شاید مجهول الهویه بودن نویسنده آن باعث گردید که در زمره آثار پدران رسولی قرار نگیرد، در حالی که سایر دفاعیه نگاران، دفاعیه هایی قاطع تر و اصولی تر ارائه داده اند و به علاوه ابهامی که در الهیات آن به چشم می خورد باعث شد که در دورانه های بعد سندیت آن را در ارتباط با تعالیم مسیحی نپذیرند.

دامنه حدسیات مربوط به نویسنده آن بسیار وسیع و گاه نامعقول است. کلمنت، آپولوس، ژوستین، کوادراتوس، مارتیون و ارستیدس^{۲۴} همه به عنوان نویسندگان احتمالی آن ذکر شده اند اما برای هیچ یک دلایل کافی ارائه نشده است. محققى به نام کونالی (Conally) پیشنهاد معقول تری داده نویسنده این رساله را هیپولیتوس می داند، شخصی که وی را نگارنده آثار مجهول الهویه قرن دوم نامیده اند. بعضی ها حتی گمان برده اند که این اثر نوشته ای مربوط به قرن پانزدهم است که به سبک ژوستین به نگارش درآمده است. دیرین ترین تاریخی که به آن نسبت می دهند زمان حکومت طراژان و نزدیکترین تاریخ منسوب به آن آغاز قرن چهارم می باشد (البته صرف نظر از فرضیه جعلی بودن این رساله). امروزه اکثر محققین آن را مربوط به اواسط قرن دوم می دانند و لحن این رساله با الهیات آن که در مراحل ابتدایی است، عدم وجود آموزه مربوط به روح القدس و همچنین عدم اثری از شکل گیری آداب و رسوم مذهبی، همه دال بر دیرین بودن تاریخ نگارش آن است. در مورد محل نگارش و نیز در مورد هویت دیوگنتس هیچ چیز نمی دانیم. شاید وی شخصیتی تخیلی باشد زیرا این اثر بیشتر به شیوه «رساله» نوشته شده تا یک نامه واقعی و درواقع مقاله ای دفاعی در قالب رساله است.

Clement, Appolos, Justin, Quadratus, Maricon, Aristides

ژوستین

این نویسنده که معروفترین نگارندهٔ رسالات دفاعی است، فاقد ظرافت طبع و زیبایی بیان نویسندهٔ رساله به دیوگنتس می باشد. ژوستین در اواخر قرن اول، از پدر و مادری بت پرست در فلاویا نئاپولیس (همان شکیم باستان و نابلس کنونی) در سامره، تولد یافت. در اثری که «گفتگو با تریفو»^{۲۵} نام دارد، از علاقه شدید و دیرینه اش به فلسفه سخن می گوید و شرح می دهد که چگونه خود را در اختیار استادی رواقی قرار داد (که هیچ علاقه ای به الهیات نداشت) و سپس به یکی از پیروان مکتب مشاء^{۲۶} (که بیش از حد به فکر دریافت حق تدریس بود) و سپس یکی از پیروان مکتب فیثاغورث (که مستلزم یک مرحلهٔ مطالعات مقدماتی بسیار دشوار بود) گردید. او که از این استادان رضایت خاطر نیافت خود را شاگرد یکی از پیروان مکتب افلاطون نمود و اصول مکتب وی را بیشتر با طرز فکر خود سازگار یافت. در بزرگسالی، ظاهراً در افسس، به مسیحیت گروید و بسیار شادمان گشت که سرانجام هدف جستجوی طولانی خویش را یافته است. اما او همچنان خود را فیلسوف می دانست و هنگامی که تنها اندک زمانی از گرویدنش به مسیح گذشته بود، به روم آمده آغاز به تدریس نمود، اوزیبوس می گوید که تا آن هنگام نیز جامعهٔ رسمی استادان فلسفه را بر تن می کرد. این جامعه با آنچه وی در رسالهٔ دفاعی خود عنوان نموده کاملاً سازگار است: او ادعا کرده که مسیحیت تحقق تلاش و جستجوی فلسفی است و مسیح نیامده تا مکاتب فلسفی و انجمن های بحث و تدریس اصول فلسفی را از میان بردارد. بر طبق سنن کلیسا، در زمان حکومت مارکوس اورلیوس، حدود سال ۱۶۵ میلادی، ژوستین با مرگی مواجه گشت که برایش لقبی کسب نمود که بعدها همچون اسم خانوادگی بر نام وی افزوده شد.

به نظر می رسد که او نویسنده ای با تألیفات بسیار بوده است و معروفیت وی باعث آن شد که آثار زیادی را کاذبانه به وی نسبت دهند. اما تنها دو کتاب وی که امروزه در دسترس ما هستند یقیناً آثار وی می باشند: یکی رساله ای دفاعی خطاب به امپراتور آنتونیوس پیوس و پسر خواندگانش و دیگری «گفتگو با تریفو». اثر اخیر که ظاهراً گزارش بحث هایی با یک یهودی است که ژوستین اندکی پس از گرویدن به مسیح در افسس ملاقات نمود، از این نقطه نظر حائز اهمیت می باشد که از مسیحیتی که در آن زمان هنوز حالات دین یهود را داشت شواهدی ارائه داده و بحث هایی دارد که ژوستین توسط آنها می خواسته با روشی تحلیلی ثابت نماید که عهد عتیق از پیش نمایانگر عهد جدید

بوده است. اما برای ما ژوستین بیشتر به عنوان نویسندهٔ رسالات دفاعی حائز اهمیت است، شخصی که هدف اصلی اش دادخواهی برای مسیحیان از طریق دفاع از ایشان در مقابل افترا و بهتان بت پرستان بود. او اگرچه بیش از سایر نویسندگان رسالات دفاعی در اصول مذهبی صاحب نظر بود اما در واقع الهیدان نبود، بلکه بیشتر فیلسوف و آن هم فیلسوفی سطحی و اخلاق گرایی بود که مسیحیت از دیدگاه وی حقیقتی منطقی و طریق نیکو و پسندیدهٔ زندگی بشمار می رفت. او از اولین کسانی بود که سعی نمود مسیحیت را با طرز تفکر یونانی سازگار نماید، با تأکید بر این که هر چند کلیسا صاحب حقیقت کامل است اما حقایق فلسفی دیگری هستند که چون حقیقت دارند باید ثمرهٔ فعالیت همان «کلمه» (Logos) باشند که تمام حقیقت را در زندگی تن گرفتهٔ خود آشکار ساخت، کسی که هم «کلام» آفریننده و هم «منطق (برهان) الهی» است (و رواقیون نیز «منطق الهی» را تعلیم می دادند). ژوستین در ابداع تفکر «کلمه توالدی» (Spermatic Logos) سهم به سزایی در تحول اندیشهٔ مسیحی داشته است. طبق این نظریه پیش از آمدن مسیح انسانها با برخورداری گشتن از «دانه هایی» از «منطق الهی» تا حدی به برخی حقایق دست یافته اند، ولی با آمدن مسیح تمام «کلمه» شکل گرفت و انسان گردید. آنچه در مورد ژوستین حائز اهمیت بسیار می باشد همین سعه صدر او در قبال عقاید بت پرستان (غیر مسیحیان) است و نه سهمی که در توسعهٔ علم الهیات داشته است. او نشان دهندهٔ فرد با فرهنگی از قرن دوم است که خواهان آن بود که ایمان خود را به کسانی که دارای علائقی مشابه وی بوده و از همان زمینهٔ فرهنگی برخوردار بودند، انتقال دهد. او نه یک متفکر بزرگ بود و نه سبکی ادبی در نگارش داشت، آثار او ناموزون و فاقد هماهنگی بوده و چه از لحاظ بیان و چه از نظر افکاری که دربر دارند، درهم و برهم می باشند.

تاکنون با بعضی پدران رسولی و برخی نویسندگان رسالات دفاعی آشنا شدیم. اکنون در مورد دو نویسنده سخن خواهیم گفت که عنوان «پدران کاتولیک» را دارند، عنوانی که به دلیل دفاع ایشان از ایمان و سنت اصلی کلیسا در مقابل الحاد آیین عرفان (آیین گنوسی)^{۲۷} دریافت داشته اند. اما ابتدا به چند نکته در مورد آیین گنوسی توجه نمایید.

آیین گنوسی

«آیین گنوسی» عنوانی است که دربر دارندهٔ دامنهٔ وسیعی از مفاهیم بوده و هیچ گونه توافق نظری در مورد حدود دقیق مفاهیم آن وجود ندارد. در واقع آیین گنوسی بیشتر یک طرز تفکر است تا یک الحاد خاص. این عبارت از لغت یونانی Gnosis به مفهوم معرفت

مشتق شده و درواقع ویژگی گنوسی‌ها این است که ادعا دارند از اسرار مخفی در مورد خدا و ارتباط او با جهان مادی و نیز با انسانها در بدنهای مادیشان، مطلع هستند. این گونه ارتباط در طرز تفکری که آیین گنوسی از آن منشأ یافته بسیار مشکل است، زیرا این طرز تفکر اساساً مبتنی بر دوگانگی بوده نوعی جدایی مطلق بین روح و ماده، بین خدا و جهان قائل است. هارناک آیین گنوسی را «تطبیق دادن مسیحیت با طرز تفکر یونانی» تلقی کرده است، اما به نظر می‌رسد که این مکتب بیش از آن که یونانی باشد شرقی است و منشأ آن مربوط به پیش از مسیحیت بوده است. این جنبش شرقی تلفیق عقاید که هنوز شکل و قالب نیافته بود، زمانی با مسیحیت برخورد نمود که سعی داشت این آیین را در خود جذب نموده، تعالیم مسیح را در قالب حکمت الهی شرقی تشریح نماید. از دیدگاه گنوسی‌ها، برای تغذیه روح در مراحل رشد آن، اناجیل همچون شیر هستند و فرد بالغ نیاز به مائده‌ای دارد که از لحاظ فکری بیشتر ارضاء کننده باشد، مائده‌ای که آیین گنوسی مدعی ارائه آن بود. به عقیده آنان کاملاً واضح است که ارتباط مستقیم «روح مطلق و برتر» با ماده، چه از طریق آفرینش و چه از راه مکاشفه، غیر ممکن است و آنچه برایشان بیش از این ناممکن می‌نمود، این بود که خدا انسان گردد. طبق عقاید ایشان، جهان تنها می‌تواند از طریق سلسله موجوداتی که مدارج روحانی را طی کرده‌اند ارتباطی غیر مستقیم با خدا داشته باشد. به این ترتیب گفته شده است که در سامره شمعون مجوسی چنین تعلیم می‌داد که از «وجود واحد»، «فکر» صادر گشت و از «فکر» طبقات مختلف «فرشتگان» که توسط آنان جهان به وجود آمد. در انطاکیه، در اوایل قرن دوم، ساتورنیوس (Saturnius)، خلقت را به هفت فرشته نسبت می‌داد که «یهوه» یکی از آنان بود. نماینده تصورات موهوم و جنون‌آمیز آیین گنوسی سوری فرقه «مار پرستان» (Ophites) بود که مار مذکور در باب سوم پیدایش را به عنوان حامی انسان در مقابل یک خدای خالق مادون (Demiurge)، عبادت می‌کردند. کنعانیان نام خود را از شخصیتی یافته‌اند که به عقیده آنان نخستین قهرمان کتاب مقدس است، زیرا آنان در تفسیر وارونه متون افراط ورزیده عقیده داشتند که باید تمام مطالب کتاب مقدس را همچون تفسیر خوابها، برعکس تفسیر نمود و این قانون عامیانه تفسیر خواب را در مورد تمام متون کتاب مقدس، به کار می‌بردند. در اسکندریه، بازیلید (Basilides) معتقد به وجود سیصد و شصت و پنج بهشت میان «وجود متعال» و جهان مادی بود و چنین تعلیم می‌داد که بی‌نظمی دنیا زمانی بهبود یافت که نوس (Nous) از «وجود متعال» بر پسر مریم نازل گشت و این انسال الهی شده بی‌آن که رنج و آزار بیند، به آسمان برده شد و شمعون قیروانی بر صلیب مرد. کارپوکراتس (Carpocrates) عقیده داشت که تقصیر بی‌نظمی

جهان متوجه فرشتگان آفرینش است که با وضع خودسرانه قانون (به ویژه قانون مالکیت) و اخلاقیات (به خصوص اخلاقیات مربوط به روابط جنسی)، نقشه الهی را خراب کرده اند و در نتیجه بازگشت به بی قانونی و هرج و مرج و نظام اشتراکی، انسان را از بردگی تداوم تولد و تجدید ولادت و همچنین از بردگی ماده آزاد می سازد. اما معروفترین گنوسی والنیتنوس (Valentinus) اهل مصر بود که در اواسط قرن دوم در روم تعلیم می داد. تصورات و هم آلود او در مورد نظام جهان فهرستی از «موجودات ابدی» (Aeons) ارائه می داد که در اصل از وجود متعال سرچشمه گرفته، پری وجود این الوهیت را تشکیل می دادند، موجوداتی که ظاهراً نماد شاعرانه صفات آن وجود متعال بودند. این موجودات ابدی زوجهایی نر و ماده بودند که هر زوج یک زوج مادون تر را به وجود آورد تا این که از اراده و حکمت، آخاموت (Achamoth) تولد یافت که سقط گردید، و او سرچشمه بی نظمی است و این بی نظمی توسط دو زوج دیگر به نظم اولیه باز می گردد، یعنی مسیح و روح، توصیف و صلیب. سرانجام عیسی به عنوان آخرین موجود ابدی به وجود می آید و آخاموت سه نوع انسان به وجود می آورد: انسان جهانی (یعنی بت پرستان که غیرقابل رستگاری هستند)، انسان روانی (مسیحیان عادی که اصلاح پذیر هستند) و انسان روحانی (که همان والنیتنی های روحانی هستند و نیازی به رستگاری ندارند).

«در این زمینه ما با حاصل تخیلات انسانی سروکار داریم، دنیایی توهمی که «بر حسب خواسته های قلبی انسان» شکل یافته است، دنیایی که در آن تخیل مذهبی در چارچوب حقایق تاریخی محفوظ در یک کتاب معتبر و مشروع، قرار نمی گرفت. به جرأت می توان گفت که امروزه به آن حدی که سزااست خود را مدیون الهیدانان راست دین کاتولیکی که آن چنان سرسختانه به حقیقت تحت اللفظی کتاب مقدس وفادار ماندند، نمی دانیم». این نقل قول نظر دکتر برکیت (Dr. Burkitt) است، هرچند که وی در مورد والنیتنوس دارای این نظر مساعد است که وی فردی مسیحی بود که کوشش می نمود ایمان مسیحی را با بیانی در تطابق با فرهنگ یونانی تفسیر نماید.

ایرنائوس

هدف اثر بزرگ ایرنائوس رد کردن این تخیلات گیج کننده و از میان برداشتن «زاینده های این رویای بی اساس» و تأیید سنت رسولی و همچنین تأیید مکاشفه کتاب مقدس بود. در مورد جزئیات زندگی او چیز زیادی نمی دانیم. وی حدود سال ۱۳۰ در آسیای صغیر متولد شد و در سنین جوانی پولیکارپ اسقف اسمیرنا را ملاقات نموده، سخنانش را شنید. بعدها به گل (کشور باستانی فرانسه) رفت و در سال ۱۷۷، به عنوان

یکی از کشیشان لیون رساله شاهدان ایمان کلیساهای آن سرزمین را برای پاپ الوتروس (Eleutherus) برد، رساله ای که ممکن است نوشته خود او بوده باشد. در همان سال وی به عنوان جانشین پوتینوس (Pothinus) اسقف لیون انتخاب گردید. طبق سنت کلیسا، وی در نخستین سالهای قرن سوم درگذشت (یا به قولی به شهادت رسید).

اثر معروف وی «علیه بدعت کاران» (Adversus Haereses) در اصل «رد عرفان کاذب» نام دارد. دو کتاب نخست آن جزئیات تخیلات وهم آلود گنوسی ها را به طور مفصل تشریح می کند. کتاب سوم و چهارم آن تعالیم مسیحی را به تفصیل بیان می دارد. کتاب پنجم که آخرین کتاب این اثر می باشد، به موضوع رستاخیز و به کمال رسیدن تاریخ می پردازد و شامل شرحی از امیدی دیرینه می باشد که ایرنائوس در این امید با پاپیاس، ژوستین و سایر کسانی که مکاشفه را به عنوان طرح خود در ارتباط با آینده قرار می دهند، سهیم است. هدف اصلی ایرنائوس مستقر داشتن «سنت رسولی» یعنی «آموزه ایمان» کلیسا بود، تا علیه ادعای گنوسی ها مبنی بر در اختیار داشتن سنتی مخفی، مبارزه نماید. او تأکید می نماید که این قانون یقیناً تعلیم حوزه های بزرگ اسقفی است که تسلسل آنها به رسولانی که پایه گذاران مسیحیت بوده اند باز می گردد. ایرنائوس در مقابل تعالیم مبهم (سری) و غیر مکتوب، بر قدرت و اعتبار کتاب مقدس تأکید می نماید. در این هنگام، برای اولین بار، از عهد جدید به عنوان بخشی از کتاب مقدس نقل قول می گردد و فهرست اناجیل معتبر به طور قطعی تعیین گشته بود: «زیرا آیا خود طبیعت به ما نمی آموزد که باید تنها چهار انجیل وجود داشته باشد و نه بیشتر؟» بدین ترتیب او در مقابل بدعتهای آئین گنوسی؛ ایمان سنتی، تسلسل ثابت اسقفان و الهام معتبر اناجیل را به میدان می آورد. اگر چه اصطلاح «کلیسای کاتولیک» که در اواخر قرن دوم معمول گشت در نوشته های ایرنائوس به چشم نمی خورد ولی این واقعیت را همیشه در مد نظر داشت یعنی کلیسایی واحد و حقیقی که در سراسر جهان گسترش یافته و توسط ایمانی واحد و حقیقی اتحاد می یابد، در حالی که در مقابل، شیوه های گوناگونی از الحاد و کفر وجود داشت.

ایرنائوس را می توان به حق نخستین الهیدان کتاب مقدس نامید. برای وی کتاب مقدس تنها مجموعه ای از متون که نویسندگان رسالات دفاعی از آنها به عنوان مدرک و دلیل استفاده می نمودند، نبود، بلکه برای وی کتاب مقدس شهادتی مداوم بر خدایی است که راز خود را بر انسانها آشکار می سازد و همچنین شاهد ارتباط او با انسانها که در شخص مسیح و اعمال او به اوج خود می رسد. علم مسیح شناسی وی به نحوی اصولی تشریح نگردیده و کلاً وی متفکری اصولی نبوده است. اما نکات اصلی عقاید وی روشن هستند: مسیح «کلمه»، مکاشفه کامل محبت پدر است. در مقابل عقیده گنوسی ها مبنی

بر آموزه «صدور»، ایرنائوس بر هم زیستی ابدی «کلمه» با پدر تأکید نموده، تعلیم مقدمه انجیل یوحنا را بسط و توسعه می دهد. او در نوشته هایش علاوه بر عقاید یوحنا رسول از عقاید پولس رسول نیز استفاده می کند: مسیح آدم دوم است که بشریت را به مقامی که پیش از هیوط داشت باز می گرداند یا بهتر بگوییم، انسان را قادر می سازد که آن نیروهای ذاتی را که آدم به هنگام خلقت از آن برخوردار بود، به کمال رساند، زیرا انسان، کامل و جاودانی خلق نشده، بلکه چنان خلق گردیده که بتواند به کمال و جاودانگی دست یابد. این عمل نجات بخش که توسط آن مسیح «آخر را با اول متحد می سازد»، یعنی این که انسان را به سوی خدا باز می گرداند یکی از مفاهیم آموزه معروف «جمع آمدن همه چیز در مسیح» است.

این اصطلاح در رسالات پولس مثلاً در افس ۱: ۱۰ به کار رفته اما به طور کلی هر چند ایرنائوس از عبارات و تشبیهات پولس استفاده می کند، آموزه او در مورد نجات «شرقی» یا «پیرو تفکر تن گیری» است. او از پیروزی مسیح بر شیطان، از بازخرید (کفاره) و از قربانی سخن می گوید، اما به نظر می رسد که ارتباط این امور را با یکدیگر و همچنین ارتباط آنها را با موضوع نجات از طریق تن گیری مسیح و اتحاد ما در او، روشن نمی سازد. این نظر اکثر مفسرین است اما اسقف اولن (Aulen) در کتاب مهم خود به نام «مسیح پیروز» می گوید که آثار ایرنائوس به نحوی قاطع، تئوری «کلاسیک» کفاره را بیان داشته و تمام جوانب عمل مسیح را اقدام خدا می شمارد، و آثارش را عاری از عقاید استدلالی که بعدها در «غرب» پدید آمده می داند.

ترتولیان

ایرنائوس نیز چون نویسندگان رسالات دفاعی در صدد توضیح تعالیم مسیحیت به بیانی بود که با طرز تفکر یونانی سازگار باشد. بدین ترتیب او سهمی در بوجود آوردن پدیده ای داشت که هارناک آن را «حل گشتن مسیحیت در هلنیسم» نامیده است، اما سایرین آن را اقدامی به حق و بلکه ضروری جهت بسط تعالیم یوحنا در مورد «کلمه» که هر انسان را منور می گرداند، تلقی کرده اند. یکی دیگر از پدران بزرگ کلیسا که بر ضد عقیده گنوسی ها بود، ترتولیان نام داشت که دارای خلق و خو و دیدگاه بسیار متفاوتی بود. وی در اواسط قرن دوم در کارتاژ متولد شد و پسرافسری بت پرست بود. ترتولیان در رشته حقوق تحصیل نمود و در سال ۱۹۳ هنگامی که بر اثر مشاهده شهادت مسیحیانی که به خاطر ایمان خود با شکنجه و مرگ مواجه می شدند، به مسیح گروید، وکیل مدافعی شناخته شده بود. بطور یقین نمی دانیم که وی به مقامی روحانی منصوب گشت یا خیر. در

سال ۲۰۳ «کلیسای بزرگ» را ترک نمود تا به مونتانیست‌ها ملحق گردد که فرقه‌ای پر شور و غبور بوده عقیده داشتند که دوران جدید روح القدس توسط آنها آغاز گشته و از طریق عطیه «نبوت نوین» ظاهر می‌گردد و جهت تفسیر و بسط انجیل الهامی جدید ارائه داده و حتی گاهی جایگزین آن می‌نمودند تا معیار اخلاقی جدی‌تری مستقر گردد. این جنبش که در فریجیه آغاز گشته بود، در آفریقا، جایی که ترتولیان آن را با روح آتشین و اخلاقیات زاهد منشانه خود سازگار می‌یافت، منتشر گشت.

ترتولیان سرشتی سازش‌ناپذیر داشت و به شدت با هر نوع اقدامی جهت آلودن ایمان از راه ارتباط با افکار بت‌پرستان، مقابله می‌نمود. آیا آئین گنوسی زاده فلسفه نبود؟ «چگونه آتن می‌تواند با اورشلیم ارتباطی داشته باشد؟ بین مکاتب فلسفی و کلیسا چگونه می‌تواند هماهنگی وجود داشته باشد؟» ترتولیان همچون ایرنائوس تأکید می‌نمود که تعالیم کلیسا بر مبنای کتاب مقدس استوار است که توسط کلیسا و طبق سنتی که از رسولان به کلیساها منتقل گشته و توسط تسلسل اسقفان حفظ شده، تفسیر می‌گردد. جهت مقابله با عقاید گنوسی‌ها، ترتولیان بر سرشت انسانی مسیح و واقعیت رنج و مرگ او با بیانی تند و آتشین که از ویژگی‌های اوست، تأکید می‌نماید. معروفترین قطعه آثار او اغلب به غلط نقل قول می‌گردد: «پسر خدا مرد، باید به آن ایمان داشت زیرا نامعقول است. او مدفون گردید و دوباره برخاست، این حقیقتی مسلم است زیرا ناممکن می‌باشد». یکی از متفکرینی که دارای عقاید عجیب و نادرست بوده و عقایدش به تفصیل توسط ترتولیان رد گشته و معمولاً جزء گنوسی‌ها تلقی می‌گردد و ایرنائوس نیز او را پیرو این مکتب دانسته است. اما او گرچه مانند گنوسی‌ها بود، از پیروان آیین ثنویت (dualist) بشمار می‌رفت، آیینی که آنچنان با آیین آنها مغایر بود و چنان منشأ متفاوتی داشت که قرار دادن وی در زمره گنوسی‌ها موجب سردرگمی می‌گردد. این معلم، مارسیون بود که در سال ۱۴۰ از پنطس به روم رفت و به عنوان عالم الهیات شهرتی یافت. برخلاف گنوسی‌ها، وی به فلسفه عالم هستی علاقمند نبود بلکه علم اخلاق و تفسیر کتاب مقدس مورد توجه وی بود. او در عقیده پولس مبنی بر متضاد بودن شریعت و انجیل آنچنان به افراط گرائید که منکر هرگونه سازگاری بین عهد عتیق و عهد جدید گشته، فرضیه وجود دو خدا را ارائه داد: خدای عهد عتیق، خدای عدالت که خالق است و خدائی مادون (که از این لحاظ شبیه گنوسی‌ها می‌باشد)، خدائی که مقامش پائین‌تر از خدای متعال عهد جدید می‌باشد که خدای محبت است. عیسی از جانب این خدای خوب مأمور می‌گردد که اعمال خدای مادون را نابود سازد. مارسیون همچنین در انکار سرشت انسانی مسیح هم عقیده گنوسی‌ها بوده چنین می‌پنداشت که هدف انسان باید آن باشد که توسط ریاضتی زاهدانه

خود را از ماده آزاد سازد. وی طبیعتاً تمام عهد عتیق را رد می نمود و از عهد جدید نیز تنها برخی قسمت ها را برگزیده بود که شامل رسالات طولانی پولس و یک نسخه تفسیری از انجیل لوقا بود. ترتولیان پنج کتاب جهت رد اینگونه تعالیم اختصاص داد. اما مردود شمردن اصول مارسیون آسان تر از حل مسائلی بود که برخی متون عهد عتیق برمی انگیزتند. درواقع تا هنگامی که نقد ادبی و تاریخی منجر به پدیدارگشتن عقیده تدریجی بودن وحی و الهام نگردید، راه حلی واقعی برای مسائل فوق یافت نشد بلکه با استفاده آزادانه از تمثیل تنها راه گریزی ابداع می گردید.

یکی دیگر از انواع تعالیم منحرف که مغلوب گردید «مونارشیانسم» بود که پیروان آن خود را قهرمانان یکتاپرستی در جهانی بت پرست تلقی می کردند: یکی از این مکاتب بر وحدانیت خدا تأکید نموده اعلام می داشت که مسیح انسانی بود که قدرت روح القدس بر وی نازل گشت، از این رو پیروان این مکتب را «مونارشیان های دینامیک» می نامند، در حالی که مکتبی دیگر یعنی پیروان عقیده وحدت اقانیم ثلاثه، مسیح و روح القدس را تنها مظاهر موقتی حضور خدا می پنداشتند. نماینده این فرقه در روم پراکسئاس و نوئوس بودند. ترتولیان بر ضد عقاید پراکسئاس مقاله ای نوشت که در آن با به کار بردن اصطلاحاتی نظیر «جوهر» (ذات) و «شخص» جهت بیان سه شخص متمایز خدای واحد، اساس آموزه تثلیث را که بعدها شکل گرفت، بنیان نهاد. این بدان معنا نیست که ترتولیان بر بیان صحیح اصول ایمان در شورای نبقیه پیشی جست، زیرا به عقیده او پسر «به وجود می آید»، «زمانی بوده است که پسر وجود نداشته». او به مفهوم همزیستی ابدی پدر و پسر که ایرنائوس بدان معتقد بود، دست نیافت.

ترتولیان در رساله دفاعی خود که به سال ۱۹۷، اندکی پس از گرویدن به مسیح نگاشت، همچون وکلا سخن گفته و برهان می آورد که آزار و کشتار مسیحیان غیرقانونی بوده و قوانین ضد مسیحیان انکار حقوق بشر هستند. او نیز مانند سایر نویسندگان رسالات دفاعی خباثت و فسادهای غیرطبیعی را که به مسیحیان نسبت می دادند، رد می نماید، اما این کار را به تفصیل و با طنز بسیار انجام می دهد.

ترتولیان جهت دفاع از مسیحیان ابائی نداشت که ادعا نماید تنها امپراتوران بد بر کلیسا ظلم نموده اند. این نحوه خاص دفاع که جایز دانستن آن قابل بحث است، بعدها میان نویسندگان مسیحی رایج گشت. ترتولیان حتی ادعا نمود که مارکوس اورلیوس طرفدار مسیحیان بوده است، ادعائی که حتماً برای ژوستین، پوتینوس و دیگر کسانی که در گل (فرانسه) با ایشان شهید گشتند، بسیار عجیب جلوه می نمود.

کلمنت اسکندریه

اسکندریه مرکز فرهنگ تمدن یونان و مقر عمده یهودیان یونانی زبان و مرکز اصلی مفسرین یهودی بود. ترجمه ای از کتاب مقدس که به «ترجمه هفتاد تنان» معروف است و تا اندازه ای به منظور دفاع از آئین یهود در مقابل تمدن یونان به نگارش درآمده بود، در این شهر صورت گرفت و در آنجا بود که فیلو (Philo) به طور خستگی ناپذیر جهت سازگار ساختن مذهب یهود با دانش یونانیان تلاش می نمود. تعلیم دهندگان مسیحیت نیز همین گونه فعالیت را در آنجا دنبال نمودند و یکی از جنبشهای افراطی این فعالیت، منجر به پیدایش افکار منحرف گنوسی گشت. اما آنچه بیشتر حائز اهمیت است فعالیت یک مرکز آموزش دینی جهت کسانی بود که به مسیحیت می گرویدند و اولین مسئول این مرکز که شناخته شده است فردی سیسیلی به نام پانتائئوس (Pantaenus) بود. شخصی که جانشین وی گشت کلمنت بود که به خاطر نامی که داشت گمان می رفت از خاندان تیتوس فلاویوس کلمنس سابق الذکر بوده باشد. وی در اواسط قرن دوم متولد گشت و احتمالاً در آتن تحصیل نموده در سال ۱۹۰ جانشین پانتائئوس گردید. در سال ۲۰۳ که سوروس (Severus) به تعقیب و آزار مسیحیان پرداخت، وی اسکندریه را ترک نمود و ظاهراً هرگز بدانجا بازنگشت؛ طبق سنت، وی سرانجام شهید گردید و مدت زیادی همچون قدیس مورد احترام بود، اما هرگز رسماً قدیس اعلام نگردید.

هدف نوشته های وی آن بود که در مقابل «آئین گنوسی» که به غلط عرفان نامیده می شد، آرمان «عرفان واقعی» را ارائه دهد و به این وسیله علم را از رسوایی و ننگی که آئین گنوسی به بار آورده بود، آزاد سازد. وی نیز چون ژوستین موضوع «کلمه» مذکور در انجیل یوحنا را بسط و توسعه داد و عقیده داشت که «کلمه» سرچشمه هرگونه آگاهی روحی و فکری بوده و هدف فلسفه یونان همچون نبوت انبیای یهود، آماده ساختن زمینه ظهور مسیح بوده است. تعالیم وی در سه اثر عمده، مطابق سه مرحله آموزش رازهای مسیحی، گنجانیده شده است: **Protrepticus** (موعظه تشویق آمیز خطاب به یونانیان) که برتری وحی و الهام مسیحیت را بیان می کند، **Paidagogus** (تعلیم دهنده) که نمایانگر مسیح در حال تعلیم دادن رفتار صحیح به فرد جدیدالایمان به عنوان مقدمه ای جهت دریافت تعالیم اصلی مسیحیت است، تعالیمی که در **Stromateis** («مجموعه») یا به طور تحت اللفظی «وصله دوزی» آمده و در آن فلسفه مسیحیت به طور پراکنده و نامرتب تشریح گردیده است. اثر چهارم بزرگی نیز وجود داشته است که **Hypotyposes** («شرح رؤس مطالب») نام داشت و تفسیری از قسمت های مختلف کتاب مقدس ارائه می داد، اما از این کتاب تنها قطعاتی باقی مانده است.

کلمنت نه الهیدانی مهم و نه متفکری برجسته بود. او قلبی پرشور داشت و مردی سرگردان که بینشی وسیع اما فکری تا حدی مغشوش داشت. از ذوقی ادبی برخوردار بود که به صورت فصاحت بیان جلوه گر می شد و این خصیصه ای بود که خوانندگان یونانی آثار او آن را صنعت ادبی مناسب تلقی می کردند. اما گرمی پرشور و دیدگاه آزادمنشانه وی بسیار گرانقدر است. اف. دی. موریس در مورد وی می گوید: «او یکی از پدران کهن کلیسا است که همه ما باید او را چون استاد بسیار محترم شمرده و چون دوست بسیار عزیز بدانیم.» وست کات (Westcott) شخصیت وی را بیشتر به عنوان فردی که در زمان یک تغییر و تحول خاص می زیسته، جالب توجه می داند: «تعالیم کلیسا از مرحله سنت شفاهی خارج گشته و به صورت تشریحات کتبی درمی آمد. اندیشه از محدوده وحی و الهام مسیحیت خارج گشته و در تمام زمینه های تجربه انسانی گسترش می یافت و نظام مسیحیت تمام جوانب زندگی را دربرمی گرفت.»

همانگونه که دیدیم، گنوسی ها مدعی بودند که دارای سنتی سری هستند. کلمنت ادعا می نمود که وی «گنوسی واقعی» («عارف واقعی») است و بر سنتی نامکتوب متکی است که خداوند ما (مسیح) به رسولان خود سپرده و از پدر به پسر منتقل می گردد (به عقیده کلمنت این انتقال از اسقفی به اسقف دیگر نیست). وی این سنت را همان «قانون کلیسایی» می داند، یعنی همان چیزی که ایرنائوس و ترتولیان آن را «قانون ایمان» می خوانند و کلمنت آن را سرچشمه مستقلى از تعالیم نمی داند بلکه کلیدی جهت فهمیدن عقاید کلیسا تلقی می کند و آن را هم پایه کتاب مقدس محسوب نمی کند بلکه راهنمایی جهت تفسیر کتاب مقدس می شمارد. دکتر هانسن در تحقیقی که اخیراً در مورد کاربرد این اصطلاح توسط کلمنت به عمل آورده، نشان می دهد که این اصطلاح لااقل در بردارنده سه عامل است: بینش (تعمق) شخصی که اغلب از نوع گنوسی بوده است، همچنین بینش عقیدتی که از استادان اسکندریه به میراث مانده بود و به اعتقاد وی در اصل به مسیح باز می گشت و بالاخره بینشی که پدران کلیسا **Didascalia** نامیده اند و آن تفسیر کلیسا در مورد ایمان خود از طریق تعلیم و موعظه می باشد.

از ویژگی های آئین گنوسی کلمنت تفاوت بین ایمان و معرفت است. از دیدگاه وی ایمان پایه اعتقادات اولیه مسیحیت است که بر مبنای آن معرفت بنا می گردد، معرفتی که کمال آن نظاره نمودن خداوند و در نتیجه باز یافتن شباهت الهی به اوست. هر انسانی «تصویر» خدا را در خود دارد، تصویری که باید به «شباهت» تبدیل گردد: این تصویر، منطق انسان است که سرچشمه آن «کلمه» می باشد و او چه در تفکر یونانی و چه در بینش مذهبی یهود، فعال است. خدا در «اوقات بسیار و به راه های مختلف» نه تنها «به

وسيله پیامبران» بلکه به وسيله فیلسوفان، تکلم فرموده است. «گنوسی واقعی» (عارف واقعی) باید تمام حقیقت را که عطیه همان «کلمه» الهی می باشد، گرد آورد. «خود کلمنت نیز در راه این اتحاد بزرگ تمام معرفت و تمام حیات تلاش نمود و با نفوذ نوشته هایش، وعده های عظیمی را که در تعالیم پولس و یوحنا جای دارد، در دیگران زنده نگاه داشته است، وعده هایی که به واسطه عظمتشان ممکن است در فهم و ادراک انسانی نگنجند. او در آستانه عصری نوین، یک بار و برای همیشه تأکید نمود که مسیحیت وارث همه ادوار گذشته و مفسر آینده است.»

اوريجن

کار کلمنت با فعالیتهای طاقت فرسای شاگرد وی اوريجن ادامه یافت و تا حدی تحت الشعاع آن قرار گرفت. اوريجن از والدینی مسیحی تولد یافت. وی از اولین پدران کلیساست که در خانواده ای مسیحی بزرگ شده بود. پدر وی در سال ۲۰۳ شهید گشت و اوريجن جوان که خود نیز خواهان تاج شهادت بود، تنها بوسیله اقدام زیرکانه مادرش نجات یافت که لباسهای وی را پنهان ساخت چون می اندیشید که فروتنی بهتر از شور و غیرت نتیجه خواهد داد. اوريجن پس از مرگ پدرش، جهت کسب امرار معاش خود و خانواده اش به تدریس پرداخت و از حمایت بانویی ثروتمند برخوردار گردید. یکی دیگر از کسانی که تحت الحمایه این شخص ثروتمند بود فردی گنوسی بود که ظاهراً پیرو مکتب التقاطی^{۲۸} نیز بوده است و اوريجن به سختی مصاحبت او را تحمل می نمود. این فرد همانند کسانی که امروزه هم مکتب وی می باشند گمان می برند که قادرند رسماً عضو کلیسا بوده و در عین حال به عرفان (theosophy) یا به اصطلاح «علم مسیحی» نیز علاقمند باشند. اما دیری نگذشت که اوريجن، در سن هیجده سالگی، فراخوانده شد تا به عنوان رئیس مدرسه تعالیم دینی جانشین کلمنت گردد. وی کتابهای غیر مذهبی خود را فروخت تا خرج سالیانه اش را که به علت زندگی ساده ای که داشت بسیار ناچیز یعنی حدود روزی یک شیلینگ بود در اختیار داشته باشد و وی را از دریافت مقرری بی نیاز سازد. اوريجن زبان عبری را فراگرفت تا عهد عتیق را به زبان اصلی مطالعه نماید و در نتیجه مطالعات خود، اثری به نام «هگزاپالا (شش ستون)» (Hexapala) نگاشت. وی با فلسفه بت پرستان نیز آشنایی یافت و در جلسات آمونیوس ساکس (Ammonius Saccas) که از پیروان مکتب نوافلاطونی بود، شرکت نمود، همان استادی که پلوتینوس (Plotinus) سال بعد شاگرد وی گشت.

مدرسه تعالیم دینی وی به سرعت رشد و توسعه می یافت، اما در سال ۲۱۵ زحمات پر ثمر او بواسطه قتل عامی در اسکندریه که به «خشم کاراکالا» معروف است، قطع شد و وی به قیصریه پناه برد. در آنجا مورد احترام اسقفان فلسطینی قرار گرفته دعوت شد که در کلیسا به شرح و تفسیر کتاب مقدس بپردازد. از آنجا که برخورداری یک فرد غیرروحانی از این افتخار بسیار غیرمعمول بوده است، این دعوت نشانه گسترش معروفیت اوريجن می باشد. اسقف خود وی که دیمتریوس نام داشت از این امر رنجیده خاطر گشته به سال ۲۱۶ وی را فراخواند. یکی از نتایج مهم بازگشت وی گرویدن مرتد ثروتمندی به نام آمبروز (Ambrose) بود که وی را تشویق به تألیف کتب نمود، به طوری که وی یکی از پر اثرترین نویسندگان دوران باستان شد. آمبروز از این نیز گام فراتر نهاده یک سازمان کارآمد برای تولید کتاب تأسیس نمود که دارای هفت تندنویس و هفت رونویس و متخصصان خوش نویسی بود. کتاب «در باب اصول» (De Principiis) و بخش نخست اثر بزرگ «تفسیر انجیل یوحنا» در زمره اولین آثار این سازمان نشر بود. نفوذ اوريجن همچنان رو به افزایش بود تا اینکه وی «نماینده غیررسمی، قاضی و میانجی صلح کلیسای شرق» گردید. آن گاه در حدود سال ۲۳۰ نسبت به اسقف خود نافرمانی نموده، در طی سفری به یونان، توسط دوستان قدیمی خود یعنی اسقفان قیصریه و اورشلیم، دستگذاری شد. این عمل مغایر قوانین کلیسایی بود زیرا هیچ اسقفی حق آن را نداشت که شخصی را که در قلمرو اسقفی دیگری باشد، دستگذاری نماید، بعلاوه اوريجن از آغاز جوانی مانعی در سر راه دستگذاری خود نهاده بود زیرا در یک لحظه شور و غیرت که بعدها از آن بسیار متأسف گشت، آیه ۱۲ از باب ۱۹ انجیل متی را آنچنان تحت اللفظی تفسیر نمود که آن را به مورد اجرا گذاشت و این چنین تفسیری از شخصی که بعدها از پیشگامان تفسیر تمثیلی گشت، بسیار بعید به نظر می رسد. دیمتریوس که پیش از آن نیز از اوريجن به خاطر پرداختن به تفسیر کتاب مقدس در کلیسای قیصریه آزرده خاطر گشته بود، بدیهی است که این بار نیز از زیر پا نهادن مقررات کلیسا توسط وی بسیار ناخشنود گشت. اوريجن در اسکندریه محکوم و از آنجا تبعید گردید و بعداً دیمتریوس حکم محکومیت وی را از روم نیز کسب نمود، معهذا به نظر می رسد که به طور کلی شرق این اقدامات تنبیه آمیز را نادیده گرفته است. از سال ۲۳۰ تا هنگام مرگش در سال ۲۵۴، مرگی که بر اثر تعقیب و آزار دسیوس (Decius) تسریع گشت، اوريجن قیصریه را محل سکونت و مقرر فعالیت های خود قرار داد. آمبروز نیز سازمان نشر کتاب خویش را به آنجا منتقل ساخت و نگارش مقالات و تفاسیر در آنجا صورت می گرفت و در اواخر زندگی اوريجن، سیل کتابهای حاوی موعظه های وی همچنان جریان داشت.

اوريجن قبل از هر چيز استادی بزرگ بود و شاگرد وی گريگوري معجزه گر (Gregory Thaumaturgus)، شاگرد وی، شرحی از روشها و نیروی که وی اعمال می نمود به جای نهاده است: «مطالعه هیچ موضوعی برای ما ممنوع نبود، هیچ چیز از ما پنهان نگاه داشته نمی شد... ما اجازه داشتیم که با همه نوع عقاید آشنایی پیدا کنیم، از عقایدی که مبنای یونانی و شرقی داشتند گرفته تا موضوعات روحانی یا دنیوی که شامل همه جوانب و زمینه های علم و دانش می گردید. استاد ما با کلماتی ساده و فروتنانه و در عین حال مستحکم به ما می آموخت که همانگونه که چشم جویای نور و بدن در طلب غذاست، همچنین طبیعت ما را از اشتیاق جهت دانستن حقیقت خدا و علل پدیده ها مطلع می سازد». «او آتش عشق به «کلمه» الهی را در قلوب ما می افروخت که هدف مطلق و نهایی عشق و محبت ماست، خدایی که به خاطر خوبی وصف ناپذیرش همه را بی هیچ توان مقاومتی به سوی خود جذب می کند.» افکار شاگردانش آنچنان شیفته و مجذوب گردیده بود که «تنها هدفی که سزاوار جستجو و طلب می نمود فلسفه بود، به همراه استاد فلسفه ما، آن مردی که دارای الهام الهی بود» و هدف تعالیمش آن بود که «شاگردانش از لحاظ پاکی اندیشه چون خدا گردند و به او نزدیک شده در او زیست نمایند و با او بمانند».

شرح آثار بزرگ اوريجن در زمینه الهیات و همچنین تخمین ارزش و اهمیت فعالیت های او در زمینه های مختلفی که در آن تلاش می نمود در اینجا میسر نیست. وی را نخستین محقق بزرگ کلیسا، نخستین واعظ بزرگ، نخستین نویسنده بزرگ آثار مذهبی، نخستین مفسر بزرگ و نخستین واضع بزرگ اصول مذهبی نامیده اند. ما می توانیم در دو زمینه بر مطالعات و زحمات وی نظر افکنیم: مطالعات وی در زمینه کتاب مقدس و تفسیر و در زمینه آموزه های مسیحی.

اوريجن در مطالعاتی که بر روی کتاب مقدس انجام می داد، حتی با در نظر گرفتن زمان زندگیش، از تیزبینی نقادی چندانی برخوردار نبود، از این نقطه نظر وی به وضوح فاقد آن توانایی است که دیونسیسوس اسکندری در بحث مربوط به مؤلف کتاب مکاشفه بکار می برد. وی همچنین در مواردی که متون مغایری را از نسخه های خطی گوناگون نقل قول می نماید، علاقه ای به نشان دادن نسخه صحیح از خود ابراز نمی دارد. آنچه حائز اهمیت است این که وی با نقل قول کردن از آن همه نسخه های مختلف توجه دیگران را متوجه مشکلی نمود که خود برای رفع آن اهمیتی قائل نبود. اما وی در امر بی سابقه و بزرگی پیشقدم گشت. به دلیل مشکلی که بر اثر وجود اختلافات بی شمار بین متن «ترجمه هفتاد تنان» کتاب مقدس و متن عبری آن پدیدار گشته بود، اوريجن اقدام به نشر کتاب

مقدسی در شش ستون موازی نمود: در یک ستون متن عبری را قرار داد، در ستونی دیگر ترجمه ای از آن به زبان یونانی، در ستونی دیگر ترجمه تحت اللفظی و فاقد ابتکار آکیلا، در یک ستون ترجمه یونانی سیماکوس (Symmachus)، در یک ستون «ترجمه هفتاد تنان» و در ستونی دیگر اصلاح شده این ترجمه توسط تئودوسیون. به این ترتیب اثری در شش ستون بوجود آمد که Hexapala (یا «شش ستون») نامیده می شود. به سختی می توان انتظار داشت که چنین اثر قطوری (که آماده ساختن آن نیم قرن به طول انجامید)، دامنه انتشار وسیعی داشته باشد و تنها قسمتهای پراکنده ای از آن باقی مانده است. اهمیت این اثر در ابداع روشی این چنین معقول و مفید است. سایر آثار اوريجن در زمینه کتاب مقدس شامل شرح هایی بر تقریباً تمام کتب کتاب مقدس، به صورت تفسیر یا خطابه است. اگرچه این متون به علت تکرار مطالب و پراکندگی موضوع و عدم وجود تناسب و مفاد تاریخی و استدلالهای عجیب و غریب ممکن است موجب ملال خوانندگان امروزی را فراهم آورد، اما دارای چنان نکته های نافذ و اندیشه های اصیل بوده و آنچنان صادقانه با مشکلات رویارو می شود و چنان در تفسیر کتاب مقدس مصمم است و آن را تنها مجموعه ای از متون حاوی گواه و اثبات تلقی نمی نماید که ما یکی از وسیع ترین رشته های آثار مکتوب مسیحی یعنی رشته تفسیر کتاب مقدس و یکی از بخش های عمده اندیشه مسیحی یعنی الهیات کتاب مقدس را بیش از هر محقق دیگر مدیون اوريجن هستیم که این فعالیتها را برای همیشه در مرکز فعالیت کلیسا بنا نهاد.

اوريجن روشهای تفسیر کتاب مقدس را که پیش از آن توسط نویسندگان مسیحی بکار برده شده و کلمنت به اختصار به آن اشاره نموده بود، تعیین و تصریح نمود. به گفته اوريجن کتاب مقدس همانند انسان دارای بدن، جان و روح است. بدن کتاب مقدس همان معنی تحت اللفظی آن است که برای افراد ساده قابل فهم است. جان کتاب مقدس مفهوم اخلاقی آن است که زمانی برای فرد ایمان دار قابل فهم می گردد که آن را به وی تعلیم داد. روح کتاب مقدس مفهوم روحانی یا تمثیلی آن است. باید اذعان داشت که اوريجن در مورد مفهوم «اخلاقی» کتاب مقدس بسیار کم سخن می گوید، اما یکی از مثالهای وی یعنی اشاره پولس رسول به نیستن دهان گاو به هنگام خرمن کوبیدن که به مفهوم حق خادمان خدا جهت برخورداری گشتن از کمک مردم است، ظاهراً گویای آن می باشد که با نسبت دادن یک اصل کلی به موقعیتی خاص، همان گونه که در متن پولس به آن اشاره شده، اغلب اوقات مفهوم اخلاقی مستقیماً از معنی تحت اللفظی منتج می گردد. به هر حال آنچه برای اوريجن بیشتر حائز اهمیت بود روش تمثیلی بود که مفاهیم نهانی روحانی را آشکار می سازد و طریقی است که تناقضات کتاب مقدس و حتی اموری را که

از دیدگاه مسیحیت غیراخلاقی هستند، با ایمان سازگار و هماهنگ می گردند. این روش برای امروز مناسب نیست، هرچند که روشی بسیار شبیه آن در علم نوع شناسی (Typology) معمول گشته است. اما این روش در دورانهای گذشته برای مسیحیانی که از هوش و ذکاوت برخوردار بودند این امکان را فراهم می آورد که به کتاب مقدس ایمان آورند... این روش با حفظ ارزش کتاب مقدس، به اساس تاریخی ایمان مسیحی استحکام بخشید و حتی امروزه نیز تنها بوسیله این روش است که می توان از برخی مزامیر به عنوان طریقی جهت عبادت مسیحی استفاده نمود.

اوريجن در اثر خود به نام «در باب اصول» برای نخستین بار ترکیبی از الهیات فلسفی را بوجود آورد. نویسندگان قبل از او در مورد موضوعی خاص و بیشتر جهت رد عقاید انحرافی برخی استادان مطالبی می نوشتند یا به منظور نوشتن رسالات دفاعی شرحی الزاماً سطحی از آموزه های کلیسا ارائه می دادند. کلمنت اقدام به نوشتن اثری به عنوان شرحی کلی بر «آئین گنوسی» (عرفان) مسیحیت نموده بود، اما ارائه شرحی اصولی در خصلت وی نبود. اثر اوريجن بر مبنای مکاشفه و الهام کتاب مقدس و آراء منطق انسانی قرار دارد. وی در مورد مطالبی که نه کتاب مقدس و نه سنت مسیحی بدان اشاره نموده اند، آزادانه تعمق و اظهار نظر می کرد. در بسیاری موارد بیان اصول جزئی مسیحیت از جانب وی طبق موازین بعدی کلیسا ناکافی یا نادرست بوده است؛ به ویژه به نظر می رسد که وی بیش از حد بر تمایزات سه اقنوم تثلیث تأکید می نمود به حدی که یگانگی آن را تحت الشعاع قرار می داد، مقام پسر را به گونه ای مطلق کمتر از مقام پدر تشریح می کرد و فعالیت روح القدس را محدود جلوه گر می نمود. اما وی پیشگام بود و آتاناسیوس و محققین کپدوکیه که الهیاتشان در قواعد بزرگ عقیدتی بیان گردید، بیشتر مدیون وی می باشند تا آریوس و افرادی نظیر وی که ادعا می کردند به خاطر مطالب پراکنده ای که از گنجینه عظیم اوريجن اخذ کرده اند، از وارثان وی می باشند.

کلمنس رومانوس (کلمنت روم)

اسقف روم در اواخر قرن اول میلادی

نسخه: جی. بی. لایت فوت از کتاب «پدران رسولی» (ویراسته: جی. آر. هارمر، ۱۸۹۱).

۱. شخص مسیح و کار وی

الف) الگوی فروتنی

مسیح با کسانی است که روح فروتن دارند نه با آنانی که خود را بالاتر از همنوع خود می‌شمارند. عصای اقتدار و عظمت خدا یعنی خداوند ما عیسی مسیح با غرور تکبر و تظاهر نیامد - گرچه از این توانایی برخوردار بود - بلکه در فروتنی روح، درست همان گونه که روح القدس در مورد وی می‌گوید: «خداوند، کیست که خبر ما را تصدیق نماید؟...» [اش ۵۳: ۱-۱۲؛ مز ۲۲: ۵-۸].^۱ ملاحظه می‌کنید برادران عزیز چه الگویی به ما داده شده است، زیرا اگر خداوند این چنین در روح فروتن بود پس ما چگونه باید رفتار بکنیم در حالی که ما به واسطه او تحت یوغ فیض درآمده ایم؟

[اولین] رساله به قرن‌تین، ۱۶

ب) روشنگری

[مزمور اول نقل شده سو در پایان می‌گوید «قربانی ستایش، مرا جلال خواهد داد و راهی هست که از طریق آن نجات خدا را به وی نشان خواهم داد»] ای عزیز این راهی است که در آن نجات خود، عیسی مسیح، کاهن اعظم^۲ قربانیهای ما، حامی و یاری دهنده ضعفهایمان را یافته ایم. از طریق او به مکانهای بلند آسمان چشم بدوزیم.^۳ از طریق او چهره درخشان و بی‌عیب خدا را همچون درآینه می‌نگریم^۴: از طریق او چشمان دلهایمان باز شده ذهن تاریک و بی‌حس ما به سوی نور بالا جهید: از طریق او پادشاه کائنات اراده کرد که طعم معرفت جاودانی را بچشیم... [عبر ۱: ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۳]

[اولین] رساله به قرن‌تین، ۳۶

۱- در اینجا عهد عتیق نقل شده نه داستان رنج و مرگ مسیح در انجیل.

۲- پژواکی از نامه به عبرانیان، چنانکه در بقیه این فصل و در کل کتاب به گوش می‌رسد. اما کهنات اعظم مسیح از دیدگاه کلمنت با آیین نیایش ارتباط بیشتری دارد تا با مرگ کفاره کننده.

۳- رک. اع ۱۰: ۱۰.

۴- رک. ۲- قرن ۱۸: ۳.

ج) قربانی به جهت ما

خداوند ما را در محبت به سوی خود کشید. زیرا خداوند ما عیسی مسیح به خاطر محبتی که به ما داشت، خون خود را به اراده خدا به جهت ما داد، جسمش برای جسم ما و زندگیش برای زندگی ما. [اولین] رساله به قرن‌تینان، ۴۹

د) فرصت توبه

تمامی توجه خود را معطوف خون مسیح کنیم و بفهمیم که این خون چقدر از نظر پدر ارزشمند است زیرا خون او به خاطر نجات ما ریخته شد و فیض توبه را به تمام جهان عطا کرد. بیایید تمامی نسلها را مرور کنیم و بیاموزیم که خداوند فرصت توبه را به کسانی که مایل به بازگشت به سوی او هستند نسل به نسل عطا فرموده است... [مثل نوح و نینوا] [اولین] رساله به قرن‌تینان، ۷

خادمین فیض خدا [انبیا] توسط روح القدس درباره توبه سخن گفته اند... [نقل قولهایی از حزقیال و اشعیا] ۱:۸

[داستان راحاب]. آنان به وسیله طناب سرخ رنگ به شیوه نبوتی نشان دادند که از طریق خون خداوند برای همه کسانی که به خدا ایمان و امید دارند، نجات مهیا خواهد بود... [اولین] رساله به قرن‌تینان، ۱۲

۲. تقدیس — عادل شمردگی

الف) توسط اعمال

از آنجا که پاره ای از آن قدوس هستیم به آنچه مقدس است عمل کنیم... لباس یکرنگی بپوشیم، در روح فروتن باشیم، اهل انضباط بوده خود را از غیبت و تهمت دور نگاه داریم تا به اعمال عادل شمرده شویم نه به گفتار... [اولین] رساله به قرن‌تینان، ۳۰

ب) توسط ایمان

تمامی آنها [پدران قوم] افتخار یافتند و تجلیل شدند نه به واسطه خودشان یا اعمالشان یا رفتار درستشان بلکه به واسطه اراده خدا، و ما نیز که در عیسی مسیح و به واسطه اراده او خوانده شده ایم، به واسطه خودمان یا حکمت یا شناخت یا تقوایمان یا اعمالی که در

تقدس دل خود انجام می‌دهیم عادل نشده ایم بلکه توسط ایمان، زیرا خدای قادر مطلق از همان ابتدای زمان همهٔ انسانها را بوسیلهٔ ایمان عادل گردانیده است: جلال بر او باد تا ابدالابد، آمین. [اولین] رساله به قرن‌تین، ۳۲

۳. روح القدس و تثلیث

آموزهٔ روح القدس بسیار خلاصه و ناقص است و فقط اشاراتی گذرا وجود دارد:

نزول کامل روح القدس بر جمیع [شما] ریخته شد... [اولین] رساله به قرن‌تین، ۲:۲

آیا یک خدا و یک مسیح و یک روح فیض بر ما سایه نگسترده است؟ [اولین] رساله به قرن‌تین، ۶:۴۶

به همان طور که خدا و خداوند عیسی مسیح و روح القدس زندگی می‌کنند، ایمان و امید برگزیدگان... ۲:۵۷

خادمین فیض خدا [انبیای عهد عتیق] توسط روح القدس دربارهٔ توبه سخن گفته اند... [اولین] رساله به قرن‌تین، ۱:۸

اگر آنچه را به واسطهٔ روح القدس نوشته ایم اطاعت کنید ما را شادی و خوشی خواهید داد... ۲:۶۳

در اینجا هیچ اشاره‌ای به اعلام‌های نبوتی و همچنین انبیای مسیحی، آن گونه که در نامهٔ اول پولس به قرن‌تین می‌یابیم وجود ندارد. روح القدس مردان خدا را طبق وضعیت قدیم و جدید الهام می‌بخشد.

۴. کلیسا و خدمت

الف) سپاه مسیح

پس ای برادران، خدمت نظامی را در اطاعت از دستورات کامل او با اشتیاق بپذیریم. کسانی را که در ارتش زیر نظر رؤسای نظامی خدمت می‌کنند محترم شماریم و به نظم،

آمادگی و اطاعتشان در انجام دستورات توجه کنیم. همه آنان فرمانده ارشد، افسر بلند پایه یا فرمانده گروههای صد و پنجاه نفری و غیره نیستند اما هر کس در مقام و مرتبه خود دستورات امپراتور یا رهبران را انجام می دهد. بزرگان بدون کوچکان و همچنین کوچکان بدون بزرگان قادر به زندگی نیستند^۵. [براساس ۱- قرن ۱۲: ۱۲-۲۶]

[اولین] رساله به قرنیتان، ۲۷

ب) عطایای روحانی

بگذارید تمامی وجودمان در عیسی مسیح حفظ شود و هر کس امین همسایه خود باشد چرا که وی جایگاه خود را از طریق عطیه روحانی کسب کرده است. قدرتمندان ضعیفان را فراموش نکنند و ضعیفان به قدرتمندان احترام بگذارند... آنانی که بدنهای پاک و مطهر دارند [زاهدان] از خودستایی در این مورد خودداری کنند و بدانند کس دیگری است که انضباط نفس را بکار می بندد. برادران دقت کنید از چه ساخته شده ایم^۶، صانع و خالق ما، از چه قبر و ظلمتی ما را به دنیای خویش آورد و نعمتهای خود را قبل از تولد برای ما فراهم نمود. به خاطر داشتن تمامی این نعمتها باید در احترام کامل سپاسگزار او باشیم، جلال بر او باد تا ابد الابد، آمین^۶. [اولین] رساله به قرنیتان، ۳۸

ج) روحانیون و مسیحیان عام

خداوند فرموده است که خدمتها و تقدیمی ها باید در نهایت دقت و در زمانها و فصلهای معین انجام شوند نه به صورت اتفاقی و نامنظم... به کاهن اعظم خدمتهای خاص خودش داده شده و کاهنان برای جایگاه خاص خود مقرر شده اند و به لاویان هم خدمتهای مخصوصی سفارش شده. همچنین به مسیحیان عام فرامین خاص خودشان سپرده شده است^۷. [اولین] رساله به قرنیتان، ۴۰

ای برادران هر یک از شما به رتبه خاص خود با وجدانی نیکو خدا را سپاس گوید^۸ و از

۵- این گفته به نظر ضرب المثل می آید. سخن بسیار مشابهی در کتاب «قوانین» افلاطون به این مضمون وجود دارد: «سنگهای بزرگ بدون سنگهای کوچک دیوار بدی می سازند».

۶- عبارتهای رسمی، تجلیل و ستایش پایانی و فعل «سپاسگزاری کردن» بیانگر یک منبع نیایشی است.

۷- ترتیب «کتاب لاویان» در پرستش مسیحی نیز کاربرد دارد. احتمالاً معادله صریحی در مورد تطابق کاهن اعظم، کاهن لاوی با اسقف، کشیش و شماس وجود ندارد و این استنباطی است که بعداً صورت گرفت. مسیحیان عام برای اولین بار در اینجا ذکر شده که تمایز روشنی را بین ایمانداران و خادمین بیان می کند.

۸- «برپایی آیین سپاس» (قربانی مقدس): به گونه دیگری نیز می توان آن را خواند: «خشنود ساختن» که احتمالاً برای عامه مسیحیان تناسب بیشتری دارد.

حدود و قوانین تعیین شده برای خدمت خود سرپیچی نکنید، سپاسگزاری شما با احترامی پرشکوه باشد. تقدیم قربانیهای گوناگون... در هر جایی امکان پذیر نیست بلکه تنها در اورشلیم و نه در هر جای اورشلیم بلکه فقط نزد مکان مقدس قربانگاه...^۹ [اولین] رساله به قرنطیان، ۴۱

(د) رسولان و جانشینان آنها

رسولان، انجیل را از خداوند عیسی مسیح برای ما دریافت کردند: عیسی مسیح از جانب خدا فرستاده شد بنابراین مسیح از خداست و رسولان از مسیح: در هر دو حالت روند منظمی بوده و از اراده الهی نشأت گرفته است. رسولان آموزشهای خود را دریافت کردند، از طریق رستاخیز خداوند ما عیسی مسیح مملو از اطمینان گشتند و به واسطه کلام خدا از ایمان پر شدند. آنان با اعتماد کامل به روح القدس عازم شدند و بشارت می دادند که ملکوت خدا نزدیک است. در شهرها و روستاها به موعظه پرداختند و نوبرهای تلاش خود را پس از آزمودن توسط روح القدس، برای خدمت اسقفی و شماسی ایمانداران آینده منصوب نمودند.^{۱۰} و این موضوع چیز تازه ای نیست چون درحقیقت کتب مقدسه مدتها قبل به اسقفان و شماسان اشاره کرده بود زیرا این گفته در جایی وجود دارد: «من اسقفان [ناظران] ایشان را در عدالت و شماسان [خادمان] را در ایمان برقرار خواهم نمود.»^{۱۱}

(۴۳) آیا جای تعجب است کسانی که در مسیح مورد اعتماد خدا گشتند به کاری همچون گذشتگان منصوب شوند؟ ملاحظه می کنید موسی هم که «در تمامی خانه اش خادمی امین بود»^{۱۲} هر آنچه را به او واگذار شده بود در کتب مقدس نگاشت... چون زمانی که حسادت در مورد کهنات بالا گرفت و قبایل درباره مفتخر شدن به آن نام باشکوه با یکدیگر منازعه می کردند، موسی به رؤسای دوازده قبیله دستور داد تا عصاهایی مرقوم به نام هر یک از قبایل نزد وی آورند... [داستان عصای هارون، اعد ۱۷]. آیا می پندارید موسی از قبل نمی دانست چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مطمئناً می دانست. اما این طور عمل کرد تا از تفرقه در میان بنی اسرائیل جلوگیری کند و اینکه نام خدای یگانه و حقیقی جلال یابد. جلال بر او باد تا ابدالاباد، آمین.

۹- بنابراین بایستی جماعت و محلی برای پرستش در قرنطس وجود داشته باشد.

۱۰- ظاهراً کلمات «اسقفان» و «مشایخ» از نظر کلمنت اصطلاحاتی هستند که می توانند جایگزین یکدیگر شوند.

۱۱- اش ۱۷:۶۰، متن عبری: «سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید» اما در ترجمه

هفتاد تنان آمده: «سلامتی را به حاکمان تو و عدالت را به ناظران تو خواهم داد.»

۱۲- عبر ۵:۳؛ رک. اعد ۱۲:۷.

(۴۴) رسولان ما نیز توسط خداوند ما عیسی مسیح می دانستند که بر سر مقام اسقفی نزاع خواهد شد. لذا بدین دلیل و از آنجا که از معرفت غیبی کامل برخوردار بودند اشخاص مذکور را منصوب کرده، بعدها پیش بینی دیگری کردند تا اگر آنان^{۱۳} سستی و غفلت نمودند، مردان آزموده دیگری باشند تا در خدمت ایشان موفق شوند. پس هنگامی که منصوبین رسولان یا بعدها منتخبین دیگر مردان سرشناس^{۱۴} با تصویب کل کلیسا^{۱۵} برگزیده شدند و خدمت خود را بی ملامت برای گله مسیح با فروتنی و به شیوه ای مهربان و آرامش بخش انجام دادند و مدتهای طولانی در مورد آنها از تمام جهات اخبار رضایت بخش می رسد، درمی یابیم که عزل آنان از خدمتشان عادلانه نیست. به همین جهت عزل کسانی که در بی عیبی و تقدس هدایا^{۱۶} را تقدیم کرده اند از مقام اسقفی گناه کوچکی محسوب نخواهد شد. خوشا به حال آن اسقفانی که قبل از این هم به راه نیکوی خود رفته اند زیرا با این کار توشه پر بار و پر ثمری برای آخرت خود گرد آورده اند از این رو آنان واهمه ای برای از دست دادن مقامشان ندارند. چونکه می بینیم شما برخی مردان محترم و نیکو کردار را از خدمت پرافتخار و بی ملامتشان معزول کرده اید.

[اولین] رساله به قرن تیان، ۴۲-۴۴

۵. آیین نیایش

نمونه هایی از شیوه آیین نیایش
به سوی هدفی بدویم که از همان ابتدا وارث آن بوده ایم، هدفی که صلح و سلامتی است، و چشمان خود را به پدر و خالق تمامی کائنات بدوزیم و به عطایای والا و پر عظمت سلامتی و نیکویی اش توسل جوییم. او را در ذهن خود بنگریم و با چشم جان بر اراده بردبار او تعمق کنیم. مشاهده کنیم که چگونه در ارتباط با تمامی آفریدگانش از هر خشمی به دور است.

(۲۰) افلاک تحت هدایت وی به گردش درمی آیند و در آرامش مطیع او هستند. روز و شب به فرمان او زمان را کامل می کنند بدون اینکه مانع یکدیگر شوند. خورشید و ماه و گروه ستارگان در محدوده معین خود بدون هیچ انحرافی به فرمان او در آرامش

۱۳- احتمالاً اشاره به اسقفان است اما از نظر دستوری می تواند اشاره به رسولان باشد.

۱۴- کسانی که ظاهراً جانشینان رسولان بودند اقتداری کلی در کلیسا داشتند، رجوع کنید به موقعیت تیموتائوس و تیتوس در «رسالات شبانی». خدمت «اسقف» محلی بود.

۱۵- یعنی ایمانداران، روحانیون و کلیسای محلی.

۱۶- در آیین سپاسگزاری (راز قربانی مقدس).

می‌گردند. زمین به اراده او در فصول مشخصی بارور شده، به فراوانی غذای انسانها، حیوانات و تمام موجودات روی زمین را با اطمینان و بدون هیچ کم و کاستی تأمین می‌کند. اعماق دست نیافتنی هاویه و داوریه‌های غیرقابل توضیح درباره دنیای دیگر با مشیت الهی حد و حدود پیدا می‌کنند. آبهای دریای بی‌کران، به هنگام خلقت به اراده او در محل‌های تعیین شده گرد آمدند^{۱۷} و فراتر از محدوده معین شان تجاوز نمی‌کنند مگر به فرمان او.

اقتیانوسی که برای بشر عبور ناپذیر است و دنیاهای ماورای آن، به مشیت آن حاکم مطلق هدایت می‌شوند. بهار و تابستان، پاییز و زمستان در آرامش جای خود را به دیگری می‌دهند. بادهای اربعه وظیفه خود را بدون هیچ مانعی در فصل‌های معین انجام می‌دهند. چشمه‌های دائمی که به منظور سلامتی و نشاط بوجود آمده‌اند و بی‌وقفه آغوش خود را می‌گسترانند، مقرر شده‌اند امنیت زندگی بشر را فراهم نمایند. کوچکترین موجودات در هماهنگی و آرامش بسر می‌برند. خدای خالق و حاکم، تمامی موجودات را به آرامش و هماهنگی فرمان داده است، او همه را بهره‌مند می‌سازد، خصوصاً ما را که به واسطه عیسی مسیح خداوند ما، به رحمت‌های وی پناه برده‌ایم که جلال بر او باد تا ابدالابد، آمین.

[اولین] رساله به قرن‌تین، ۱۹-۲۰

این فصل به همراه نثر ادیبانه و نیایشی آن احتمالاً بر اساس دعای «برافرازی» آیین نیایش کهن رومی است. الگوی سپاسگزاری همان «آیین نیایش کلمنت» از «مراومه‌های رسولی» است. لحن این متن بیشتر بر اساس نوشته‌های عهد عتیق یا رواقیون است تا اینکه مسیحی باشد.

به لشکر فرشتگانی بیندیشیم که در حضور وی ایستاده و کمر به خدمت اراده او بسته‌اند. زیرا کتب مقدسه می‌گوید: «هزاران هزار در خدمت او بودند و با صدایی بلند ندا می‌کردند، قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صبايوت؛ تمامی جهان از جلال او مملو است.»^{۱۸} پس با آگاهی از هماهنگی مان با هم جمع شویم و یک صدا با اشتیاق به سوی وی فریاد برآوریم تا شریک وعده‌های بزرگ و باشکوه او شویم. زیرا کتب مقدسه می‌گوید «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد یعنی آنچه خدا برای منتظران خود مهیا کرده است.»^{۱۹} [اولین] رساله به قرن‌تین، ۳۴

این متن آشکارا اشاره‌ای به آیین نیایش دارد. «با هم جمع شدن» اصطلاحی خاص برای

۱۷- پید ۹:۱ (ترجمه هفتاد تنان).

۱۸- اش ۳:۶.

۱۹- رک. ۱-قرن ۲:۹.

گردهمایی مسیحیان (synaxis) است. مسیحیان روم و قرنتس در مراسم پرستشی خود به همراه «تمامی آسمان» در سرود قدوس، قدوس (Sanctus) جمع می شدند.

[خداوند به ما عطا فرموده] که به اسم تو، منشاء اولیه تمامی خلقت، امیدوار باشیم و چشمان دل خود را بگشاییم تا تو را بشناسیم... تو یگانه ولی نعمت جانها و آفریدگار تمامی وجود ما... شاهد و ناظر اعمال انسانها، یاری دهنده کسانی که در خطر هستند، منجی نومیدان، آفریننده و ناظر تمامی جانها هستی. تو تمامی ملتهای روی زمین را آفریدی و از میان همه انسانها آنانی را برگزیدی که از طریق عیسی مسیح، خادم محبوبت به تو عشق می ورزند. توسط او، ما را هدایت می کنی، مقدس می گردانی و عزت می دهی. خداوندا از تو تمنا داریم که حامی و یاری دهنده ما باش، آزرندگان را نجات ده، بر مسکینان رحمت فرما، افتادگان را برخیزان، نیازمندان را دریاب، کافران را به راه راست هدایت کن، آوارگان قومت را بازگردان، گرسنگان را غذا ده، محبوسین ما را رهایی بخش، بیماران را شفا ده و سست دلان را آرامی بخش...

(۶۰) ... خداوندا، تو که در داوری عادل هستی... تو که نیکویی ات در هر آنچه می بینیم مشهود است و به متوکلین خویش وفادار و بر همه بخشنده و رحیم هستی؛ از گناهان و تقصیرات ما درگذر... هماهنگی و آرامش را به ما و تمامی ساکنین روی زمین عطا فرما همان گونه که به پدران ما هنگامی که در تقدس، ایمان و اعتماد تو را خواندند، عطا کردی؛ تا اینکه نجات یابیم و در اطاعت از نام پر جلال و بسیار توانای تو زندگی کنیم و مطیع دولتمندان و فرمانروایان خود بر روی زمین باشیم. (۶۱) خداوندا، تو توانایی حکمرانی را توسط قدرت پر عظمت و بی کران خود به آنها عطا کرده ای تا جلال و عزت داده شده به آنها را بشناسیم و فرمانبردار آنان شویم و هیچگاه بر ضد اراده تو نایستیم. خداوندا، تو آنان را سلامتی، صلح، هماهنگی و پایداری عطا فرما تا بدون هیچ لغزشی دولتی را که تو به آنها داده ای اداره کنند. زیرا تو ای سرور آسمانی، پادشاه قرون، به بنی آدم عزت و جلال و اقتدار بر تمامی موجودات روی زمین را عطا فرمودی. خداوندا مشورت آنان را طبق هر آنچه در نظر تو نیکو و دلپسند است هدایت کن تا با اداره دولتی که تو به آنها عطا کرده ای در صلح و مهربانی و خداپرستی مورد لطف تو قرار گیرند. ای خدایی که تنها تو می توانی این چیزهای نیکو و حتی اعمالی عالی تر از این را برای ما انجام دهی، توسط کاهن اعظم و حامی جانهای ما، عیسی مسیح، تو را می ستاییم، توسط او جلال و عظمت بر تو باد اکنون و تا ابدالابد. آمین. [اولین] رساله به قرنتیان، ۵۹-۶۱

۶. آخرت شناسی

الف) آخر زمان و داوری

بگذارید این سخن کتاب مقدس^{۲۰} شامل حال ما نشود که می گوید: «بدبخت آنانی هستند که دودل اند و در روح خود به دیده شک و تردید می نگرند و می گویند، این چیزها را در زمان پدرانمان هم شنیده ایم و بنگرید که ما پیر شده ایم و هیچ کدام از آنها بر ما روی نداده است. احمق های نادان، خود را با درختان مقایسه کنید. تاکی را در نظر بگیرید: نخست برگ های خود را از دست می دهد، سپس جوانه ای پدیدار می شود، بعد برگی و سپس شکوفه و بعد از آن میوه ترش و بالاخره انگورهای کاملاً رسیده.» می بینید که در مدت زمان کوتاهی میوه درخت به طور کامل می رسد. در واقع اراده اش ناگهانی و سریع به حقیقت خواهد پیوست. کتاب مقدس بر این گفته شاهد است که می گوید: «او بی درنگ خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد و خداوند ناگهان به معبد خود خواهد آمد حتی آن قدوسی که منتظرش بوده اید.»^{۲۱} [اولین] رساله به قرن تیان، ۲۳

چون خداوند بینا و شنواست، از وی بترسیم و علاقه پنهان خود را به اعمال شریrane ترک کنیم تا در روز داوری مورد رحمت او قرار گیریم،^{۲۲} زیرا از دستهای قدرتمند او به کجا می توانیم بگریزیم؟ کدامین دنیا پذیرای کسی خواهد بود که از درگاهش رانده می شود؟ زیرا جایی در نوشته ها^{۲۳} آمده: «به کجا خواهیم رفت»... [مز ۱۳۹: ۷ و آیات بعد.] به کجا می توان رفت و از دست او به کجا می توان گریخت درحالی که تمامی عالم در اختیار اوست؟^{۲۴} [اولین] رساله به قرن تیان، ۲۸

ب) رستاخیز: قیاس طبیعت

ای عزیزان بنگریم چگونه خداوند داور، پیوسته رستاخیزی را که مطمئناً روی خواهد داد به ما نشان می دهد، که برخیزانیدن خداوند عیسی مسیح از میان مردگان را نوبر آن

۲۰ - احتمالاً از «کتاب الداد و مداد» که هراماس آن را در اشاره به رنجهای آینده اقتباس کرده است.

۲۱ - اش ۱۳: ۲۲؛ ملا ۱: ۳.

۲۲ - احتمالاً اشاره به رنجهای این دنیا است همان طور که مورد نظر کلمنت است: «ما همانند شهیدان در یک جایگاه هستیم» (۱: ۷). اما از قرائن چنین پیداست که متن در مورد آخرت است.

۲۳ - منظور کل کتب مقدسه نیست بلکه قسمتی که «کتوبیم» یا «نوشته ها» نامیده می شود و سومین بخش از کتاب مقدس عبری است. دو بخش دیگر عبارتند از تورات و انجیل. این قدیمی ترین موردی است که به این اصطلاح خاص اشاره شده است.

۲۴ - چنین دیدگاهی در مورد خدا بیشتر دیدگاهی رواقی است تا یهودی.

گردانید. ای عزیزان به رستاخیزی که مرتباً اتفاق می افتد بنگریم. شب و روز رستاخیز را به ما نشان می دهند، شب به خواب می رود و روز برمی خیزد: روز پایان می یابد و شب از راه می رسد. یا بذرافشانی چگونه و به چه طریقی روی می دهد؟ «بذرافشان بیرون می رود» و دانه ها را در زمین می افشاند. دانه های خشک و عریان بر زمین افتاده شروع به پوسیدن می کنند. سپس به قدرت خداوند متعال این دانه های پوسیده بارور شده، رشد می کنند و میوه می دهند. [اولین] رساله به قرن تیان، ۲۴

ج) افسانه سیمرغ

به نشانه شگفت انگیزی که در شرق در ناحیه عربستان روی می دهد توجه کنیم. در آنجا پرنده ای به نام سیمرغ وجود دارد که در نوع خود بی نظیر است و پانصد سال عمر می کند. هنگامی که زمان مرگش فرامی رسد، تابوتی از بخور، مُر و دیگر مواد معطر برای خود می سازد و در زمان مرگ داخل آن شده می میرد. اما از گوشت فاسد او کرمی بوجود می آید که از رطوبت موجود مرده تغذیه می کند و کم کم بالدار می شود. سپس وقتی به اندازه کافی رشد کرد تابوت محتوی استخوانهای والدش را برمی دارد و از عربستان به مصر، به شهر هلیوپولیس پرواز می کند. هنگام روز در انظار همه به طرف محراب خورشید به پرواز درمی آید، استخوانها را آنجا می گذارد و هنگام غروب دوباره برمی گردد. کاهنان سوابق مکتوب را بررسی می کنند و درمی یابند که این نمونه بعد از یک دوره پانصد ساله آمده است. (۲۶) آیا این به نظر ما شگفتی عظیمی نیست اگر خالق جهان هستی، کسانی را که در تقدس و ایمانی درست او را پرستش می کنند از مرگ برخیزاند و اینکه او شکوه و عظمت وعده خود را حتی بوسیله پرنده ای به ما نشان می دهد؟ [اولین] رساله به قرن تیان، ۲۵-۲۶

افسانه سیمرغ توسط هرودوت ۷۳:۲ و در اثر تاسیتوس، «سالنامه» ۲۸:۶ بازگو شده است.

۷. زندگی مسیحی

ای عزیزان، عطایای خداوند چقدر پربرکت و باشکوهند. حیات در جاودانگی،^{۲۵} عظمت در درستکاری، حقیقت در شجاعت، ایمان در اعتماد، نظم در تقدس: همه اینها در ادراک ما وجود دارند. پس چه چیزهایی برای بردباران مهیا شده است؟ خالق و پدر دورانها،^{۲۶} قدوس مطلق، خود شمار آنها و نیکی هایشان را می داند... [اولین] رساله به قرن تیان، ۳۵

۲۵- این بیشتر ایده ای یونانی است تا بر اساس کتاب مقدس (رک: ۳:۱۹، «چه کسی می تواند جمال خداوند را توصیف کند»).

۲۶- "Aeons" هم به معنی «دورانها» و هم موجودات ماوراءالطبیعی (تفکر گنوسیه) است.

۸. کتب مقدسه و انجیل

برادرانم فروتن باشیم، از خودبینی، بطالت، حماقت و خشم دوری گزینیم و طبق فرمان کتب مقدسه رفتار کنیم زیرا در کتب مقدسه آمده «حکیم از حکمت خود فخر ننماید و قدرتمند از قدرت خود مفتخر نشود و دولت‌مند از دولت خود افتخار نکند بلکه هر که فخر نماید در خداوند فخر نماید، او را بجوید و به عدالت و انصاف رفتار کند.»^{۲۷} بویژه سخنان خداوند عیسی را به یاد آوریم که تعلیم مهربانی و صبر و تحمل است.^{۲۸} او چنین می فرماید: «رحمت کن تا مورد رحمت قرار بگیری؛ ببخش تا بخشیده شوی؛ همان گونه که با دیگران رفتار می کنی با تو رفتار می شود؛ همان گونه که داوری می کنی، داوری می شوی؛ همان گونه که مهربانی می کنی، مهربانی خواهی یافت. پیمان به پیمانه هرا آنچه داده ای دریافت خواهی کرد.»^{۲۹}

با این فرامین و تعالیم، در اطاعت کامل از کلام مقدس او در فروتنی زندگی کنیم. زیرا کلام مقدس می گوید: «به هر که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد نظر خواهم کرد.»^{۳۰} [اولین] رساله به قرن‌تیان، ۱۳

۹. پطرس و پولس، رسولان و شهیدان

صحبت از مثالهای قدیمی [از عذاب ناشی از حسادت] را به پایان رسانده درباره قهرمانان اخیر سخن بگوییم و نمونه هایی عالی از نسل خود را بررسی کنیم. بزرگترین و عادلترین «ستونها» به خاطر حسادت مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و تا به مرگ گرفتار ستیزه بودند. رسولان نیکو را بنگریم. پطرس به خاطر حسادت شیران، لطمات زیادی را

۲۷- ۱- سمو ۲: ۱۰؛ ار ۲۳: ۹-۲۴.

۲۸- به مجموعه ای از سخنان خداوند احتمالاً تحت عنوان «مهربانی» اشاره می کند. فرمول مقدماتی (که مجدداً در ۴۶ و پولیکارپ ۳: ۲ بکار رفته، رک: اع ۳۵: ۲۰) احتمالاً بیانگر تعالیم دینی است *Verba christi* (کلام مسیح) هنوز جزو کتب مقدسه که اصطلاحی خاص عهد عتیق است محسوب نمی شود رک: ۴۶: «... سخنان خداوند ما عیسی مسیح را به خاطر آوردید که فرموده است: «وای بر آن شخص! برایش بهتر بود که هرگز به دنیا نمی آمد تا اینکه باعث لغزش یکی از برگزیدگان من شود، بهتر بود سنگ آسیایی به گردش می آویخت و در دریا غرق می شد تا اینکه یکی از برگزیدگان مرا فریب دهد!» در اینجا کلمنت یا «کلام مسیح» را دوباره ترتیب می دهد یا از منبع دیگری غیر از انجیل استفاده می کند. احتمالاً مورد دوم صحیح تر است.

۲۹- اقتباس از مت ۵: ۷، ۱۴: ۶، ۱: ۷ به بعد؛ لو ۳۱: ۶، ۳۶-۳۸.

۳۰- اش ۲: ۶۶.

تحمل کرد و پس از آن همه شهادت، به قصر جلال که شایسته آن بود راه یافت. به خاطر کینه و دشمنی و ستیزه، پولس سمبل صبر و بردباری گشت: هفت مرتبه زندانی گشت، تبعید شد، سنگسار گردید؛ در شرق و غرب وعظ کرد و به خاطر ایمانش شهرتی عالی به دست آورد. به تمامی دنیا عدالت را آموخت و به دورترین نقطه مغرب زمین^{۳۱} سفر کرد. در حضور فرمانروایان شهادت داد و پس از گذر از این دنیا رهسپار قصر مقدس شد و ثابت کرد که بزرگترین الگوی صبر و بردباری است.

(۶) با این مردان مقدس، دنیا گروه بزرگی از برگزیدگان^{۳۲} را در خود جای داد، کسانی که به علت حسادت و دشمنی با خواری و شکنجه های بسیار متحمل رنجهای بیشمار شدند و خود را عالی ترین الگوی ما ساختند. [اولین] رساله به قرن تیان، ۵-۶

ایگناتیوس

اسقف انطاکیه، تاریخ شهادت احتمالاً ۱۱۵ میلادی

نسخه: جی. بی. لایت فوت از کتاب «پدران رسولی» (ویراسته جی. آر. هارمر، ۱۸۹۱)

۱. نامه به افسسیان

الف) ترغیب به اتحاد و اطاعت

امیدوارم چنانچه شایستگی آن را داشته باشم، بتوانم همواره شادی خود را در شما بیابم. اکنون شایسته است به هر طریق ممکن از مسیح که ما را جلال داد، تجلیل کنید و با اطاعت کامل از اسقف و کشیش، با ایشان متحد شوید تا در هر چیز مقدس گردید. (۳)... شما را به هماهنگی با فکر خدا ترغیب می‌کنم زیرا عیسی مسیح که حیات جدایی ناپذیر ماست خود فکر پدر است و به همین طریق اسقفانی که در دورترین نقاط روی زمین برقرار شده‌اند در فکر عیسی مسیح شریک هستند. (۴) بنابراین شایسته است که با فکر خداوند هماهنگ باشید و می‌دانم که همین طور هم هست. زیرا کشیشان شما که در نظر خدا شایسته‌اند، با اسقف اتحاد دارند هم چنانکه سیم‌های چنگ؛ و از این رو در محبت هماهنگ و یکپارچه خود، مسیح را می‌سرائید...

(۵) اگر من که در مدت زمان کوتاهی با اسقف شما چنین صمیمیتی نه این جهانی بلکه روحانی پیدا کرده‌ام پس چقدر بیشتر به شما تبریک می‌گویم که از نزدیک به او پیوسته‌اید، همان‌گونه که کلیسا به عیسی مسیح و عیسی مسیح به پدر پیوسته است و همگی اتحادی هماهنگ را تشکیل می‌دهند. مبادا کسی فریب بخورد. کسی که در قربانگاه حضور ندارد از نان خداوند محروم می‌شود. اگر دعا و نیایش «یک یا دو نفر»^۱ چنین قدرتی دارد پس دعای اسقف و تمام اعضای کلیسا از چه قدرت بیشتری برخوردار خواهد بود. بنابراین هر که در اجتماع مسیحیان حضور نمی‌یابد متکبر بوده، خود را محکوم کرده است، زیرا در کتاب مقدس آمده: «خداوند در مقابل متکبران ایستادگی می‌کند.»^۲ در مقابل اسقف ایستادگی نکنیم زیرا با اطاعت از او می‌توانیم مطیع اراده خدا شویم.

۱- رک: مت ۱۸:۱۹.

۲- امث ۳:۳۴ که در یع ۴:۶ و ۱-پط ۵:۵ نقل شده است.

(۶) هر اندازه که شخص، اسقف خود را ساکت می بیند او را بیشتر احترام نماید. چون هر مباحثی که از سوی ارباب برای اداره خانه او مامور می شود^۳ باید او را همانند فرستنده اش پذیرفت. واضح است که باید اسقف را همانند خداوند بنگریم.

نامه به افسسیان، ۲-۶

ب) تن گیری

از بدعت گزاران همانند حیوانات درنده دوری کنید زیرا همانند سگ های هاری هستند که در خفا زخم می زنند. باید همواره در مقابل آنان آماده باشید زیرا زخمشان به زودی التیام نمی یابد. تنها یک طبیب هست [که از عهده این کار برمی آید] طبیعی که در عین حال هم جسم است و هم روح، هم مولود و هم نامخلوق، خدا در انسان، زندگی حقیقی در مرگ، مولود از مریم و از خدا، ابتدا تألم پذیر و اکنون تألم ناپذیر، یعنی خداوند ما عیسی مسیح.

نامه به افسسیان، ۷

ج) آیین سپاسگزاری به منزله پیوند صلح و آشتی

بنابراین به تشکیل هر چه بیشتر اجتماعات به منظور سپاسگزاری [قربانی مقدس] از خدا و جلال او اشتیاق نشان دهید. زیرا با اجتماعات مکرر خود، نیروهای شیطان را از بین می برید و قدرت مخربش در مقابل هماهنگی و اتحاد ایمان شما نابود خواهد شد. چیزی بهتر از صلح و آشتی وجود ندارد که در آن تمام دشمنی ها از میان می رود، چه این دشمنی از طرف نیروهای آسمانی باشد و چه زمینی.

نامه به افسسیان، ۱۳

د) قدرت صلیب

روح من^۴ در تسلیم خودخواسته به خاطر صلیب تحقیر می شود^۴، صلیبی که برای بی ایمانان لغزش اما برای ما رستگاری و زندگی جاودان است. «کجاست انسان زیرک؟ کجاست مباحث ماهر؟»^۵ کجاست فخر این مردمان به اصطلاح آگاه؟ زیرا خداوند ما عیسی مسیح طبق نقشه خدا در بطن مریم قرار گرفت^۶، از نسل داود و نیز از روح القدس متولد شده، تعمید یافت تا با رنج و مرگ خویش آب را پاک سازد.

نامه به افسسیان، ۱۸

۳- رک: مت ۲۱:۳۳ به بعد؛ یو ۱۳:۲۰؛ مت ۱۰:۴۰.

۴- به صورت تحت اللفظی، «روح من، فضله ای بیش نیست». کلمه فضله در متن یونانی همانی است که در ۱- قرن ۱۳:۴ آمده و همانند اینجا احتمالاً اشاره به انسانهایی دارد که در آتن «سپر بلا» یا اصطلاحاً «بز طلّیعه» بودند و شامل پست ترین مجرمان می شد. بنابراین در مورد گناهکار فداکار نیز بکار می رود.

۵- ۱- قرن ۲۰:۱.

۶- «تدبیر» یا «تقدیر» الهی، با اشاره خاص به راز تن گیری به عنوان کار اصلی خدا در «اداره خانه اش».

هـ) شکست گناه و مرگ

بکارت مریم و به دنیا آوردن فرزندش و نیز مرگ خداوند از دیدگان حکمران این جهان پنهان ماند، سه رازی که در سکوت خدا به تحقق رسید، بایستی با صدای بلند به گوش جهانیان برسد. پس این رازها چگونه از قرنهای ازل آشکار شد؟^۷ ستاره ای در آسمان درخشید، روشن تر از ستارگان دیگر^۸ و روشنایی اش غیرقابل وصف، عجیب بودنش باعث حیرت می شد و همه ستارگان دیگر به همراه خورشید و ماه گروه همسرایان ستاره ای شدند که همه آنها را تحت الشعاع خود قرار داده بود. همگی در شناخت او درمانده بودند و نمی دانستند که این ظاهر عجیب که هیچ شباهتی به آنان نداشت، از کجا آمده بود. از آن زمان به بعد هر نوع جادوگری^۹ و طلسم باطل شد، جهالت شرارت از بین رفت و پادشاهی قدیم ویران گردید، زیرا خدا در کالبد انسان درآمد تا «تازگی حیات جاودانی» را به ما دهد.^{۱۰} پس آنچه در نقشه خدا کامل شده بود، به فعلیت رسید: بنابراین تمامی جهان به جنبش درآمد زیرا نابودی و خرابی مرگ مغلوب شده بود.

(۲۰) اگر عیسی مسیح مرا به خاطر دعاها و شایسته بدانم و اگر اراده او بر این باشد، قصد دارم^{۱۱} رساله دیگری به شما بنویسم که در آن نقشه الهی^{۱۲} را در اشاره به انسان نوین، عیسی مسیح و در خصوص ایمان و محبت به او و به رنجهای رستخیز وی برایتان تفسیر خواهم کرد، خصوصاً اگر خداوند در این امر مرا الهام بخشد. به تک تک شما سفارش می کنم که در مصاحبت، در فیض، در یک ایمان و در عیسی مسیح که واحد است (او که طبق طبیعت انسانی اش از نسل داود و پسر انسان و پسر خداست) گرد هم آئید تا با فکری هماهنگ و یکپارچه از اسقف و کشیش اطاعت کنید، نان یگانه ای را که داروی جاودانگی و همچون پادزهری که تضمین جاودانگی و بودن با عیسی مسیح است پاره کنید. نامه به افسسیان، ۱۹-۲۰

۷- "aeons" یا «قرنها»، در کول ۱: ۲۶ و افسس ۳: ۹ «رازی که از قرنهای مخفی داشته شده بود» و معنای آن احتمالاً دنیوی است یعنی از «ابتدای زمان». در اینجا به زمان حال و گذشته شخصیت داده شده اما aeons احتمالاً مفهوم گنوسی «نیروهای فوق طبیعی» را دارد.

۸- اغراق داستان پردازانه درباره ستاره میلاد مسیح که در «انجیل کودکی یعقوب» و دیگر منابع تحریفی روایت شده است.

۹- همان گونه که با دیدار و پرستش مجوسیان نشان داده شده است.

۱۰- روم ۴: ۴.

۱۱- این نوشته به دست ما نرسیده و شاید هم هرگز نوشته نشد.

۱۲- تدبیر خدا برای انسان.

۲. نامه به ماگنسیان (Magnesians)

الف) ترغیب به اتحاد زیر نظر خادمین کلیسا

نصیحت من به شما این است که همواره در جهت پسندیده خدا و همراه با اسقف که به عنوان مباشر خدا شما را سرپرستی می کند، با کشیشان که به عنوان همکاران مجمع رسولان و با شماسان (خادمین) که نزد من بسیار عزیز هستند و خدمتی به آنان سپرده شده مورد اعتماد عیسی مسیح^{۱۳} هستند عمل کنید، همان عیسی مسیحی که از ازل با پدر بود و در ایام آخر ظاهر شد. بنابراین همه شما خود را با اراده خدا تطبیق دهید، به یکدیگر احترام بگذارید و اجازه ندهید دید شما نسبت به یکدیگر صرفاً جسمانی باشد بلکه همدیگر را در عیسی مسیح همواره محبت کنید. نگذارید هیچ نیرویی باعث تفرقه در میان شما شود بلکه با اسقف و با کسانی که شما را سرپرستی می کنند متحد شوید تا نمونه و تصویر جاودانگی و فسادناپذیری گردید.

(۷) پس همچنان که عیسی مسیح، چه خودش و چه رسولانش بدون پدر (که با او متحد است) هیچ کاری نکرد، شما نیز بدون اسقف و کشیشان هیچ کاری نکنید. سعی نکنید خود را متقاعد سازید هر کاری که خود شخصاً انجام می دهید قابل ستایش است، بلکه در یک دعا، یک استغاثه، یک فکر، یک امید با محبت و شادی بی ملامت متحد شوید. زیرا این همان عیسی مسیح است و چیزی بهتر و برتر از او نیست. پس شما همگی به سوی یک معبد که خداست و به سوی یک قربانگاه که عیسی مسیح است بشتابید، او که از جانب پدر واحد سوی ما آمد، همیشه با پدر بود و به سوی پدر بازگشته است.

نامه به ماگنسیان، ۶-۷

ب) مسیح، تحقق نبوتها

نگذارید شما را با آموزه های غریب و افسانه های کهن بیهوده بفریبند.^{۱۴} زیرا چنانچه امروز همچون سابق طبق آیین یهود زندگی کنیم، مسلماً مثل این است که فیض را نپذیرفته ایم.^{۱۵} چون انبیای ملهم از خدا در انتظار عیسی مسیح به سر می بردند و به همین دلیل مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند، فیض او ایشان را الهام می بخشید تا بی ایمانان متقاعد شوند که خدای واحد خود را در وجود پسرش عیسی مسیح ظاهر کرده که کلمه خداست که از سکوت صادر شده، او که در تمامی جهات، پسندیده فرستنده اش بود.

۱۳- یا «خدمت عیسی مسیح» («او که نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند»).

۱۴- رک: ۱- تیمو: ۴: ۷؛ تیط: ۱: ۱۴.

۱۵- رک: غلا: ۵: ۴.

(۹) اگر کسانی به اعمال قدیمی [آیین یهود] عادت کرده اند به امید تازه ای توسل جویند، از نگاه داشتن روز شنبه خودداری کرده روز خداوند را مرکز زندگی خود سازند، روزی که زندگی ما توسط او و مرگش که برخی آن را انکار می کنند برانگیخته می شود. مرگ او رازی است که توسط آن به ایمان دست می یابیم و از این رو صبر و بردباری پیشه کرده تا ثابت کنیم شاگردان یگانه آموزگار خود عیسی مسیح هستیم. اگر چنین باشد چگونه می توانیم جدا از او زندگی کنیم؟ زیرا حتی انبیا نیز از طریق روح القدس شاگردان او بودند و او را معلم خود می دانستند.^{۱۶} و بنابراین به هنگام آمدنش کسانی را که به حق منتظرش بودند از میان مردگان برخیزانید.^{۱۷} نامه به ماگنسیان، ۸-۹

ج) اتحاد و اطاعت

مراقب باشید که در تعالیم خداوند و رسولان استوار باشید تا در هر آنچه انجام می دهید نیک فرجام شوید.^{۱۸} در جسم و روح، در ایمان و محبت، در پسر و پدر و روح القدس، در ابتدا و پایان، با اسقف محترم و کشیشان لایقی که دور اسقف حلقه زده اند^{۱۹} و با شماسان (خادمین) مقدس. نسبت به اسقف و به همدیگر مطیع باشید همانگونه که عیسی مسیح نسبت به پدر و رسولان نسبت به مسیح و خدا مطیع بودند تا بدین ترتیب اتحاد جسم و روح میسر شود.

۱۳

۳. نامه به اهالی ترال (Trallians)

الف) اطاعت از روحانیون

هنگامی که از اسقف خود همانند عیسی مسیح اطاعت کنید، برای من مسلم است که مثل انسانهای معمولی زندگی نمی کنید بلکه ملهم از عیسی مسیح که به خاطر ما جان داد تا با ایمان به مرگش از مرگ رهایی یابیم. بنابراین ضروری است بدون اجازه اسقف کاری انجام ندهید و این وظیفه شماست. همچنین خود را مطیع کشیشان سازید همان گونه که

۱۶- رک: ۱- پطرس ۲: ۱۶.

۱۷- یعنی با «نزول به هاویه» که ایگناتیوس همچنین در نامه به اهالی فیلادلفیه ۵ و ۹ به آن اشاره می کند، رک: ۱- پطرس ۳: ۱۹؛ ۴: ۶. این اعتقاد در کلیسای اولیه حامیان بسیاری داشت؛ ژوستین، گفتگو ۷۲؛ ایرنائوس ۵: ۳۱؛

ترتولیان De An.55؛ کلمنت اسکندریه Storm.2:9.

۱۸- رک: مز ۳: ۱۸.

۱۹- در اجتماعات کلیسای اولیه، اسقف در وسط می نشست و کشیشان پیرامون او قرار می گرفتند.

از رسولان عیسی مسیح، امید همگی ما، اطاعت می کنید: زیرا اگر با او زندگی کنیم در او خواهیم ماند. کسانی که خادمین رازهای عیسی مسیح هستند باید از تمام جهات مورد پسند تمام انسانها قرار گیرند. زیرا آنان تنها خادم (شماس) توزیع خوراک و آشامیدنی نشده اند بلکه خادمین کلیسای خدا هستند، بنابراین باید از هر امری که موجب سرزنش گردد همانند آتش دوری کنند.

(۳) از این رو همه باید شماسان را چون عیسی مسیح محترم شمارند، درست همان گونه که باید اسقف را چون مباشر پدر و کشیشان را چون مجمع خدا و همکاران رسولان احترام گذاشت، چون بدون ایشان کلیسایی وجود ندارد. نامه به ترالیان، ۲-۳

ب) هشدار علیه تفرقه

از این گونه افراد [بدعتگزاران دوستیست] برحذر باشید. و هرگاه در غرور و تکبر نیفتید و از عیسی مسیح و اسقف و از بنیادهای رسولان جدا نشوید در این امر موفق خواهید شد. آن که در داخل معبد است پاک و آن که بیرون است ناپاک می باشد و او کسی است که جدا از اسقف، کشیشان و خادمین عمل می کند. چنین فردی در وجدان خود پاک نیست. نامه به ترالیان، ۷

ج) حقیقت سرشت انسانی مسیح

گوش خود را بر کسی که از عیسی مسیح سخن نمی گوید ببندید، او که از نسل داود بود و مولود از مریم که حقیقتاً متولد شد، خورد و نوشید، در زمان پنطیوس پیلطس حقیقتاً رنج کشید، حقیقتاً مصلوب شد و مرد در حالی که ساکنین آسمان، زمین و اعماق زمین نظاره گر آن بودند. او حقیقتاً از میان مردگان برخاست، پدر به همان طریقی که ما و نیز تمام ایمانداران به عیسی را برمی خیزاند او را برخیزانید. من می گویم، پدرش، ما را در مسیح عیسی برمی خیزاند و بدون او زندگی واقعی نخواهیم داشت. نامه به ترالیان، ۹

۴. نامه به رومیان

الف) سلامها، عظمت و شکوه کلیسای روم

به کلیسایی که کرسی ریاست را در ناحیه رومیان در اختیار دارد، شایسته خداوند، شایسته افتخار، شایسته تبریک، درخور ستایش، شایسته موفقیت، شایسته در پاکی، صاحب مکانی والا در محبت، مطیع شریعت مسیح و حامل نام پدر: به نام عیسی مسیح، پسر پدر،

بر این کلیسا درود می فرستم. درود بی پایان برخاسته از شادی مقدس در عیسی مسیح، پروردگار ما بر آنانی که جسم و روحشان در فرامین او متحد، وجودشان بی هیچ تزلزل سرشار از فیض خدا و از هر نوع آلودگی پاک و مبرا هستند. ابتدای نامه به رومیان

ب) «درصد نجات من برنیاید»

بیم آن دارم که محبت شما به من، برایم زیان آور باشد زیرا انجام هر آنچه اراده کنید برایتان آسان است. اما به سختی خواهم توانست به خدا دست یابم، مگر اینکه محبت خود را از من دریغ ندارید [با عدم تقاضا و تلاش برای نجات من].

(۲) از شما می خواهم که نه انسان بلکه خدا را خشنود سازید و مطمئنم که همین کار را نیز می کنید. زیرا هرگز دیگر فرصتی این چنین نصیب نخواهد شد که به خدا برسم. در حالی که اگر شما سکوت اختیار کنید، افتخار بهترین عمل ممکن را به دست خواهید آورد. اگر سکوت کرده، مرا به دست سرنوشتم بسپارید کلام خدا خواهم بود. اما اگر محبتتان فقط به وجود مادی من باشد، دوباره باید بدوم. تنها یک درخواست دارم و آن این که حال که قربانگاه آماده است بگذارید چون روغنی مقدس بر آن ریخته شوم، تا اینکه شما گروه همسرایان شوید و در عیسی مسیح، پدر را بسرائید. زیرا لطف خدا شامل حال اسقفی از سوریه شد و او را از شرق به مغرب زمین فراخواند. چه باشکوه است که خورشید زندگی ام در این دنیا رو به سوی خدا در افول است تا به سوی او طلوع کنم.

(۳) هرگز به کسی حسادت نکردید و دیگران را تعلیم دادید. آرزوی من این است که به تعالیم و دستورات خود عمل کنید. برای من دعا کنید که هم در ظاهر و هم در باطن شهامت و شجاعت داشته باشم.

۳

ج) اشتیاق وی برای شهادت

من به اختیار خود، مردن برای مسیح را برگزیده ام مگر اینکه شما مانع من شوید. از شما درخواست دارم از «مهربانی نابجا»^{۲۰} نسبت به من بپرهیزید. بگذارید خوراک حیوانات درنده شوم زیرا از این طریق می توانم به خداوند دست یابم. من دانه گندم خداوند هستم و توسط دندانهای درندگان آسیاب خواهم شد تا بلکه به شکل نانی خالص و پاک ظاهر شوم.^{۲۱} بهتر است درندگان را تشویق کنید تا گور من باشند و هیچ قسمتی از بدنم را

۲۰- ضرب المثلی یونانی می گوید: «مهربانی نابجا همچون دشمنی است.»

۲۱- لایت فوت به نانه‌های پنطیکاست، از آرد مرغوب (لاو ۲۳: ۱۷) اشاره می کند که «چیزی از آن نباید باقی بماند» (یوسفوس، رسوم باستانی، ۳: ۱۰، ۶).

باقی نگذارند تا وقتی به خواب می روم مایه آزار و اذیت کسی نباشم. در این صورت آیا به راستی پیرو عیسی مسیح خواهم بود هنگامی که دنیا حتی جسم مرا نخواهد دید؟ از خداوند برای من بطلبید که از طریق دندانهای درندگان قربانی خدا گردم. من همانند پطرس و پولس به شما امر نمی کنم چون آنها رسول بودند اما من محکومی بیش نیستم. آنها آزاد بودند درحالی که من تا این زمان برده هستم اما اگر رنج و عذاب بکشم آنگاه برده آزاد شده عیسی مسیح خواهم شد و در او به آزادی برخوام خواست. اکنون در زنجیر می آموزم امیال و آرزوهای خود را ترک کنم.

(۵) از سوریه تا روم در خشکی و دریا، شب و روز «درحال جنگ با درندگان»^{۲۲} هستم و با زنجیر به ده پلنگ بسته شده ام. منظورم دسته سربازانی است که در عوض حق شناسی نسبت به من هر روز رفتارشان بدتر می شود. اما به خاطر رفتار بدشان نسبت به من، بیشتر به شاگرد واقعی مسیح تبدیل می شوم «باوجود این تنها به این خاطر نمی توان مدعی بود که شاگرد مسیح هستم»^{۲۳}. امیدوارم از حیوانات درنده ای که برایم آماده کرده اند سودی ببرم و دعا می کنم هرچه زودتر کار خود را با من تمام کنند: در صورت لزوم آنها را تشویق می کنم که مرا به طور کامل بخورند و کاری را که با برخی کردند برای من تکرار نکنند که ترسیدند ایشان را لمس کنند. چرا که اگر درصودت تمایل من، از این عمل سر باز زنند، آنها را وادار خواهم کرد. مرا ببخشید، من نفع خود را بهتر تشخیص می دهم، حال شروع می کنم که شاگرد مسیح شوم. آرزو دارم که هیچ موجود مرئی یا نامرئی نباشد که از روی حسادت مانع رسیدن من به مسیح شود. بگذار آتش، صلیب، مقابله با حیوانات درنده، زخمی شدن، لت و پار شدن، دررفتگی استخوانها، قطع اعضا، خردشدن تمام بدن و بی رحمانه ترین شکنجه های شیطان بر من واقع شود، اما سرانجام به عیسی مسیح دست یابم.

(۶) ... ای برادران، دردهای زاده شدنم نزدیک است. مرا از زیستن بازمدارید و آرزوی مرگم را مکنید. دنیا را به کسی که فقط در آرزوی تعلق به خداست هدیه دهید و او را با چیزهای دنیوی و مادی تشویق نکنید. بگذارید به روشنائی ناب دست یابم و زمانی که بدانجا می رسم، انسانی واقعی خواهم بود. بگذارید از رنج و مرگ خداوندم سرمشق بگیرم.

(۷) اکنون که برای شما می نویسم هنوز زنده اما در اشتیاق مردن هستم. امیالم^{۲۴} به

۲۲- ۱- قرن ۱۵: ۳۲.

۲۳- ۱- قرن ۴: ۴.

۲۴- یعنی (به احتمال قریب به یقین) «امیال شهوانی» در حالی که طبق تفسیر اوريجن «عشق من به صلیب کشیده می شود» (تفسیر غزل غزلها، مقدمه).

صلیب کشیده شده و هیچ آتش هوسی در من نیست، تنها آب حیات در درونم جریان دارد^{۲۵} که در قلبم زمزمه می کند: «به سوی پدر بیا». دیگر نه غذاهائی که سرانجام آن فساد و تباهی است^{۲۶} و نه خوشی های این زندگی هیچ کدام لذتی برایم ندارد. مشتاق نان خدا هستم که همان تن مسیح است که از نسل داود بود و جز خون او که محبت لایزال است هیچ آشامیدنی دیگری نمی طلبم. نامه به رومیان، ۴-۷

۵. نامه به اهلالی فیلادلفیه

الف) اتحاد و تفرقه

همه کسانی که به خدا و عیسی مسیح تعلق دارند در اتحاد با اسقف بسر می برند، کسانی که (از تفرقه) توبه می کنند و به اتحاد کلیسا می پیوندند، آنها نیز از آن خدا خواهند بود تا در پیروی از عیسی مسیح حیات داشته باشند. برادرانم، دچار اشتباه نشوید. هر که دنباله رو فردی شود که باعث تفرقه شده، «وارث ملکوت خدا نخواهد بود»^{۲۷} و هر که از تعالیم بیگانه پیروی کند درواقع خود را از رنج و مرگ عیسی مسیح محروم کرده است. نامه به اهلالی فیلادلفیه، ۳

ب) آیین قربانی مقدس، اساس اتحاد

دقت بسیار نمائید که تنها یک آیین سپاسگزاری (قربانی مقدس) داشته باشید^{۲۸}. زیرا تنها یک تن خداوند ما، عیسی مسیح وجود دارد و فقط یک جام هست که ما را در خون او متحد می سازد^{۲۹}؛ تنها یک قربانگاه هست همان گونه که اسقف در میان کشیشان و شماسان که شریک خدمت او هستند یکی بیش نیست. به این ترتیب در همه کارهایتان اراده خدا را بجا خواهید آورد. نامه به اهلالی فیلادلفیه، ۴

۲۵- رک: یو:۴:۱۰ به بعد.

۲۶- رک: یو:۶:۲۷.

۲۷- رک: ۱-قرن:۶:۹.

۲۸- اولین کاربرد این کلمه برای راز قربانی مقدس.

۲۹- رک: ۱-قرن:۱۰:۱۶ به بعد.

ج) ابتدای عهد جدید

من به انجیل^{۳۰} پناه می برم همچنان که به تن مسیح و به رسولان^{۳۰} توسل می جویم همچنان که به پیران کلیسا. آری ما انبیاء را دوست می داریم زیرا موعظه آنها بشارت انجیل بود... نامه به اهالی فیلادلفیه، ۵

د) ایگناتیوس همچون نبی

وقتی در میان شما بودم فریاد برآوردم (به آوازی بلند، به آوازی خدا سخن گفتم): «به اسقف و کشیشان و شماسان گوش فرا دهید». اشخاصی نسبت به من مظنون بودند و می پنداشتند چون جدائی و تفرقه ایشان را درک کرده ام چنین سخن می گویم اما او را که به خاطر وی در بند هستم به شهادت می گیرم که این امور توسط انسانها بر من آشکار نشده است. روح القدس بود که آن را به من اعلام کرده گفت: «هرگز بدون اجازه اسقف کاری نکنید. بدن خود را چون معبد خداوند نگاه دارید. اتحاد را دوست داشته از تفرقه بپرهیزید. عیسی مسیح را سرمشق خود قرار دهید همان طور که او پدرش را سرمشق قرار داده بود. نامه به اهالی فیلادلفیه، ۷

ه) عهد عتیق و انجیل

شنیده ام بعضی افراد (مسیحیان یهودی نژاد که به آیین یهود رفتار می کنند) می گویند: «تا خود آنها را در اسناد و اوراق معتبر نیابیم^{۳۱}، هر چند در انجیل باشند باور نخواهیم کرد» و زمانی که در جواب می گفتم «در نوشته های مقدس وجود دارد» پاسخ می دادند که «باید ثابت شود». اما اسناد معتبر من همانا عیسی مسیح است، اسناد و مدارک قطعی بی گمان صلیب، مرگ و رستاخیز او و ایمانی است که از طریق وی داریم. نامه به اهالی فیلادلفیه، ۸

۳۰- هم انجیل (اناجیل) و رسالات و (به احتمال قوی تر، از دیدگاه کاربردهای دیگر واژه انجیل توسط ایرناؤس) هم پیام انجیل توسط رسولان بسط داده شد. در هر حال در اینجا شاهد معتبری بر حقانیت کتب مقدسه عهد جدید وجود دارد.

۳۱- این اسناد و مدارک معتبر را برخی عهد عتیق و برخی دیگر اولین منابع انجیل که بعدها به صورت فعلی درآمد می دانند.

۶. نامه به اهلالی از میر

الف) نجات به واسطه مرگ مسیح، خدا و انسان

به تحقیق برای من ثابت شده است که در ایمانی تزلزل ناپذیر استوار شده اید و همانند سابق در جسم و روح خود را به صلیب خداوندمان عیسی مسیح متصل ساخته اید و به خون مسیح در محبت عمیق پایدار گشته اید. می دانم که ایمان راسخ بر این دارید که خداوند ما حقیقتاً بر حسب جسم از نسل داود و به اراده و قدرت الهی پسر خداست، حقیقتاً از باکره ای متولد شد و «برای به کمال رساندن تمام عدالت»^{۳۲} به دست یحیی تعمید یافت. در زمان پنطیوس پیلطس و حکومت هیروдіس به خاطر ما در جسم مصلوب شد و وجود و زندگی ما مدیون میوه این درخت یعنی رنج و مرگ پر برکت اوست تا به واسطه رستخیزش «عَلَم خود را بر تمام قرون و اعصار برافرازد»^{۳۳} تا مقدسین و ایمانداران خود را اعم از یهود و غیر یهود در بدنی واحد یعنی در کلیسایش گرد آورد. او تمامی این رنجها را به خاطر ما تحمل کرد تا ما نجات یابیم. او حقیقتاً رنج کشید چنانکه حقیقتاً رستخیز نمود. برخی از ناباوران ادعا می کنند که او تنها در ظاهر رنج کشید. خیر این طور نیست چرا که در این صورت خودشان هم تنها به ظاهر وجود دارند و سرنوشتشان همانند عقایدشان خواهد بود زیرا ایشان غیر مادی و شیخ مانند هستند. نامه به اهلالی از میر، ۱-

۲

ب) رستخیز جسمانی

می دانم و ایمان دارم که مسیح حتی بعد از رستخیزش دارای جسم بود و زمانی که بر پولس رسول و همراهانش ظاهر شد، فرمود: «دست بر من گذارده ببینید زیرا که روح بدون جسم نیستم»^{۳۴} و بلافاصله او را لمس کرده، ایمان آوردند چرا که با جسم و خون او تماس یافته بودند. بنابراین آنها نیز مرگ را ناچیز شمرده، ثابت کردند والاتر از آن هستند. عیسی بعد از رستخیزش همانند انسانی معمولی با آنان خورد و نوشید اگرچه در روح با خدا متحد بود.

(۴) اگر اعمال مسیح صرفاً صورت ظاهر داشته باشند پس بندهای من نیز چنین هستند. پس چرا خود را در معرض مرگ، آتش، شمشیر و حیوانات درنده قرار داده ام؟

۳۲- مت ۱۵:۳.

۳۳- اش ۵:۲۶ و نیز رک. یو ۱۲:۳۲.

۳۴- رک: لوقا ۲۴:۳۶ به بعد؛ جروم این نوع گفتار را به «انجیل عبرانیان» نسبت می دهد. اما اوزیبوس که با آن انجیل آشنائی داشت قائل به این انتساب نیست و اوریجن نیز که او هم آن انجیل را دیده بود این سخن را به «تعالیم بطرس» نسبت می دهد.

اما «نزدیکی به شمشیر همانا نزدیکی به خداست»^{۳۵} و حضور در برابر درندگان همانا حضور در برابر خداست مشروط بر اینکه به خاطر نام عیسی مسیح باشد تا در رنج و مرگش شریک شوم. همه چیز را تحمل می‌کنم زیرا او که کاملاً انسان شد قدرت آن را به من عطا می‌کند.^{۳۶} نامه به اهالی ازمیر، ۳-۴

آنان [شبهه‌گرایان مرتد] (دوستیست‌ها) هیچ توجهی نسبت به محبت، به بیوه‌زنان، یتیمان، مظلومان، اسیران، گرسنگان و تشنگان ندارند. از آیین قربانی مقدس و دعا دوری می‌کنند زیرا نمی‌پذیرند که آیین قربانی مقدس همانا جسم نجات‌دهنده ما عیسی مسیح است^{۳۷} که به خاطر گناهان ما رنج کشید و پدر بواسطه نیکی‌اش، او را برخیزانید. نامه به اهالی ازمیر، ۶

ج) اتحاد تحت نظر خادمین. اقتدار والای اسقف

از جدایی‌ها که سرآغاز هر نوع شرارت هستند بپرهیزید. همه شما پیرو اسقف باشید همان‌گونه که عیسی مسیح پیرو پدر بود، از کشیشان همانند رسولان پیروی کنید و شما را همچون احکام خدا محترم شمارید. هیچ کس کاری را که به کلیسا مربوط می‌شود بدون اجازه اسقف انجام دهد. تنها آن آیین قربانی مقدس معتبر و ارزشمند است که تحت نظر اسقف یا نماینده او برگزار شود. هر جا که اسقف حضور پیدا می‌کند جماعت مسیحان نیز باشند همان‌طور که هر جا عیسی مسیح هست کلیسای کاتولیک^{۳۸} هم وجود دارد. جایز نیست که مراسم تعمید و ضیافت محبت^{۳۹} بدون حضور اسقف برگزار شود. بلکه هرآنچه او تصویب می‌کند پسندیده خداست تا تمامی اعمال شما مطمئن و معتبر باشد. نامه به اهالی ازمیر، ۸

بعدها آیین قربانی مقدس از آن جدا شد همان‌گونه که پلینی معاصر ایگناتیوس به این نکته اشاره کرده است. رجوع کنید به دیدا که در صفحه بعد.

۳۵- گفتاری مشابه این توسط اوريجن و دیدیموس به مسیح نسبت داده شده: «آن که نزدیک من باشد، نزدیک آتش است؛ آن که از من دور باشد، از ملکوت دور است». گریگوری نازیانزوس این سخن را به پطرس نسبت می‌دهد:

«روحی که در رنج و عذاب باشد، به خدا نزدیک است».

۳۶- رک: روم ۸:۱۷؛ فی ۴:۱۳؛ ۲- تیمو ۲:۱۰؛ افس ۴:۱۳.

۳۷- میحی مشابه این در نوشته‌های ترتولیان علیه مارسیون و در آثار ایرنائوس علیه منکرین رستاخیز وجود دارد.

(ترتولیان، علیه مارسیون ۹:۴۰؛ ایرنائوس ۴ و ۵:۱۸).

۳۸- یعنی کلیسای جهانی. این اولین کاربرد وسیع این عنوان بشمار می‌رود اما هنوز معنای خاص کلیسای کاتولیک در مقابل فرقه‌های بدعت‌گزار و تفرقه‌گر را در بر ندارد.

۳۹- آگاپه، غذای مشترک مسیحیان که در زمان رسولان شامل آیین قربانی مقدس نیز بود (۱-قرن ۱۱:۱۷ به بعد).

تعلیم رسولان (دیداکه)

قرن اول یا دوم

نسخه جی. بی. لایت فوت از کتاب «پدران رسولی» (جی. ار. هارمر، ۱۸۹۱).

پرستش و خدمت کلیسا

شش فصل اول این کتاب «دو روش» یکی مرگ و دیگری زندگی را شرح می‌دهند.

الف) تعمید

و این چنین تعمید دهید: ابتدا با سراییدن تمامی این چیزها، «به نام پدر و پسر و روح القدس»^۱ در آب روان تعمید دهید. اگر آب روان در اختیار ندارید، در آب دیگری تعمید دهید؛ اگر در آب سرد نمی‌توانید، در آب گرم تعمید دهید. اگر هیچ کدام را در اختیار ندارید، سه مرتبه به نام «پدر، و پسر و روح القدس» آب را بر سر بریزید. قبل از تعمید، شخص تعمید دهنده و شخص تعمید گیرنده باید هر دو روزه بگیرند و همین طور هر کسی که می‌تواند و به تعمید گیرنده باید دستور داد تا یکی دو روز، روزه بگیرد.

دیداکه، ۷

ب) سپاسگزاری

بدین صورت سپاسگزاری^۲ کنید. ابتدا بر جام: «ای پدر ما، تو را سپاس می‌گوییم، به خاطر تاک مقدس پسرت داود که از طریق پسرت عیسی، به ما شناساندی: جلال از آن تو باد تا ابدالاباد.» سپس بر نان پاره شده: «ای پدر ما، تو را سپاس می‌گوییم به خاطر زندگانی و معرفتی که از طریق پسرت عیسی، بر ما مکشوف ساختی. جلال از آن تو باد تا ابدالاباد. به مانند این نانی که بر کوهها پاره شد و سپس گردآوری شده یک نان گردید، عطا کن کلیسای تو از کرانه‌های زمین در ملکوت تو گرد هم آیند: زیرا جلال و قدرت از آن توست به واسطه عیسی مسیح تا ابدالاباد.»

از این قربانی مقدس^۳ شما هیچ کس نخورد و نیشامد مگر آنان که به نام خداوند

۱- مت ۲۸: ۱۹.

۲- اینکه این آیین سپاسگزاری *eucharistia* یا سپاسگزاری در آگاپه است یا نه، مورد بحث محققین می‌باشد.

۳- یا سپاسگزاری (اگر اشاره به آگاپه است).

تعمید یافته باشند. زیرا خداوند در این مورد می فرماید، «چیزهای مقدس را به سگان ندهید»^۴.

(۱۰) و زمانی که سیر شدید بدین گونه شکرگزاری کنید: ای پدر قدوس، تو را سپاس می گوئیم، به خاطر نام قدوست که در قلبهای ما نهادی و به خاطر معرفت، ایمان و جاودانگی که از طریق پسر عیسی، بر ما مکشوف نمودی: جلال از آن تو باد تا ابدالابد. ای خداوند قادر مطلق، تو همه موجودات را به خاطر نامت آفریدی، تو برای شادی انسانها، آنان را غذا و آشامیدنی عطا کردی تا سپاسگزار تو باشند و از طریق پسر عیسی به ما غذا و آشامیدنی روحانی و زندگانی جاودان عطا فرمودی. برتر از هر چیز تو را سپاس می گوئیم چون تو قادر متعال هستی؛ جلال از آن تو باد تا ابدالابد. خداوند کلیسای خود را به یاد آور و آن را از هر شرارتی برهان و «در محبت خود آن را کامل گردان»^۵ و کلیسای مقدس را در ملکوت خود که برایش مهیا نموده ای^۶ «از چهار گوشه جهان جمع نما»^۷. زیرا قدرت و جلال از آن توست تا ابدالابد.

«باشد فیض بیاید و این جهان درگذرد. هوشیانا بر خدای داود. هر که مقدس است بیاید و آن که مقدس نیست، توبه کند. مارا تا^۸. آمین.»

لیکن انبیا اجازه دارند هر قدر که می توانند سپاسگزاری کنند. دیداکه، ۹-۱۰

ج) رسولان و انبیا

رسولان و انبیا را بنگرید که طبق تعالیم انجیل عمل می کنند. هر رسولی را که نزد شما می آید همچون خداوند بپذیرید. اما او باید یک روز و در صورت لزوم دو روز بماند. اگر توقفش سه روز به طول انجامد، نبی کاذب است. وقتی رسولی عازم می شود، تنها نان به همراه داشته باشد و این تا منزلگاه بعدی او را کفایت می کند. اگر تقاضای پول کرد بدانید نبی کاذب است. نباید نبی را که در روح سخن می گوید مورد آزمایش و امتحان قرار دهید زیرا «هر گناهی بخشوده می شود جز این گناه»^۹. اما هر که در روح سخن می گوید نبی نیست بلکه فقط زمانی نبی است که در راه خداوند قدم بردارد. بنابراین انبیای دروغین و حقیقی از راهشان شناخته خواهند شد. هر نبی که در روح سفره ای

۴- مت ۷:۶.

۵- ۱- یو ۴:۱۸.

۶- مت: ۲۵:۳۴.

۷- مت ۲۴:۳۱.

۸- ۱- قرن ۱۶:۲۲. "خداوند می آید"، یا "آمده است"، یا "بیا ای خداوند".

۹- مت ۱۲:۳۱.

می گسترانند، خود از آن نمی خورد و اگر خورد نبی کاذب است. اگر نبی که تعلیم حقیقت می دهد اما خود به آنچه تعلیم می دهد، عمل نمی کند، نبی کاذب است. از طرف دیگر، زمانی که نبی را مورد آزمایش قرار داده، دریافتید که نبی حقیقی است اگر به عنوان نماد ظاهری کلیسا عملی انجام دهد و با وجود این شما را به پیروی از الگوی خود فرمان نمی دهد، نباید بر او داوری کنید زیرا انبیای قبل از او هم این کار را کرده اند و داوری او با خداست. دیداکه، ۱۱

اگر هر نبی حقیقی مایل به زندگی در میان شما باشد، «مستحق معاش خود»^{۱۰} است... بنابراین نوبر محصول تاکستان و خرمن و گاو و گوسفند خود را بگیرید و به او بدهید زیرا او کاهن اعظم شماست. اگر نبی در میان شما نبود آنها را به فقرا بدهید. اگر نان می پزید، نوبر آن را طبق همان فرمان بدهید. به همین طریق وقتی در کوزه شراب یا روغن را باز می کنید، نوبر آن را به انبیا بدهید و نوبر پول، پوشاک و دارایی خود را که به نظر خودتان ارزشمند است بگیرید و طبق فرمان بدهید. دیداکه، ۱۳

د) قربانی مقدس

در روز خداوند گرد هم آئید و نان را پاره کرده، سپاسگزاری کنید. ابتدا به گناهان خود اعتراف کنید تا قربانی شما پاک باشد. اگر کسی با دوستش نزاعی دارد، او را در جمع خود راه ندهید مگر اینکه با هم آشتی کنند مبادا قربانی شما ناپاک گردد. زیرا خداوند این قربانی را چنین توصیف می کند: «همیشه و همه جا قربانی پاک به من تقدیم کنید...» [ملا ۱:۱۱، ۱۴]. دیداکه، ۱۴

ه) خادمین

بنابراین برای خود اسقفان و شماسانی را که شایسته خداوند باشند تعیین کنید، مردان متینی که حریص پول نباشند، مردانی درست و مورد تأیید زیرا آنان خدمت‌های انبیا و معلمان را برای شما انجام می دهند. پس آنها را حقیر بشمارید چرا که آنها مقامی والا همردیف انبیا و معلمان دارند. دیداکه، ۱۵

رساله به دیوگنتوس

قرن دوم یا سوم

نسخه جی. بی. لایت فوت از کتاب «پدران رسولی» (جی. ار. هارمر. ۱۸۹۱).

الف) سه سؤال دیوگنتوس

جناب دیوگنتوس محترم، می بینم که بسیار مشتاق دانستن درباره مذهب مسیحیان هستید و در مورد آنها به طور دقیق و روشن بررسی می کنید: پرسیده اید خدایی که آنها می پرستند کیست و به چه طریقی او را پرستش می کنند به طوری که دنیا را به هیچ انگاشته، مرگ را حقیر می شمارند و چیزهایی را که یونانیان خدا می پندارند، آنان اصلاً بشمار نمی آورند و همچنین خرافه پرستی یهودیان را رعایت نمی کنند. پرسیده اید محبت صمیمانه ای که آنها نسبت به هم دارند چیست و چرا این نسل جدید و فرهنگ جدید قبل از این وارد زندگی بشر نشد. این علاقه و اشتیاق را با آغوشی باز می پذیرم.

رساله به دیوگنتوس، ۱

ب) پرستش غلط مشرکین و یهودیان

... بنگرید چیزهایی که شما به عنوان خدایان در نظر می گیرید و می پرستید از چه چیز و به چه شکلی ساخته شده اند... [در ادامه طبق اش ۱۹:۴۰-۲۰، ۴۴:۹-۲۰؛ مز ۱۱۵:۴-۸ انتقادی سخت علیه بت پرستی می شود].

رساله به دیوگنتوس، ۲

و اما بعد، تصور می کنم بویژه می خواهید بدانید چرا مسیحیان به شیوه یهودیان پرستش نمی کنند. حالا که یهودیان از پرستش به طریقی که قبلاً ذکر شد خودداری می کنند و ادعا دارند تنها یک خدا را به عنوان فرمانروای جهان هستی می پرستند، ادعای آنان در این مورد صحیح است، اما در این که عمل و پرستش آنها نیز همانند کسانی است که در بالا ذکر شدند، کاملاً در اشتباه هستند: زیرا یونانیان با قربانی گذراندن برای چیزهایی که نه احساس دارند و نه می شنوند نمونه ای از جهالت خود را نشان می دهند. اگر یهودیان می پندارند که قربانی کردن برای خدا احتیاج او را به آنها می رساند، باید بدانند اعمالشان ناشی از نادانی است تا تقوی. زیرا «او که آسمان و زمین و هر آنچه را در آنهاست آفرید»^۱ و تمامی نیازهای ما را فراهم کرده، نمی تواند خود محتاج چیزهایی باشد

که او خود برای تقدیم کنندگان قربانی، فراهم کرده است.

[۴) بیهودگی و بی تقوایی قوانین یهود در مورد پرهیز غذایی، شنبه، ختنه و غیره].

رساله به دیوگنتوس، ۳ و ۴

ج) طرز زندگی مسیحی - در این دنیا اما نه از این دنیا

مسیحیان به خاطر کشور یا زبان یا آداب و رسوم... از دیگر مردمان متمایز نشده اند. آنان این آموزه را با استعداد خلاق خویش یا اندیشه مردمان متفکر پرمدها^۲ کشف نکرده اند. آنها همانند بعضی ها قهرمانان اصول ساخته دست بشر^۳ نیستند. مسیحیان در هر شهری که زندگی کنند، چه در یونان و چه در شرق، هر کدام که قرعه به نامشان افتد، از آداب و رسوم آن کشور در لباس پوشیدن، غذا خوردن و روشهای کلی زندگی تبعیت می کنند. آنان موقعیت قابل توجه و شگفت انگیزی از تابعیت وطن خود را به نمایش می گذارند. در کشور خود زندگی می کنند اما همچون مسافر هستند. همانند شهروندان در همه چیز سهیم هستند و همانند بیگانگان در رنج. هر سرزمین بیگانه ای، وطن آنهاست و هر وطنی، سرزمینی بیگانه... زندگی خود را بر روی زمین می گذرانند اما شهروندان آسمان هستند. از قوانین وضع شده اطاعت می کنند اما در زندگی خود قوانین را بهتر از دیگران انجام می دهند. به تمامی انسانها عشق می ورزند^۴ و مورد آزار و جفای همه قرار می گیرند. کسی آنها را درک نمی کند و محکوم می شوند. به مرگ سپرده می شوند و با وجود این زندگی می بخشند... [بر اساس آیاتی از ۲-۶ قرن].

رساله به دیوگنتوس، ۵

د) مسیحیان «جان جهان» هستند

به طور کلی می توانیم بگوییم که مسیحیان در این دنیا هستند آن چنان که جان در بدن است. جان در سرتاسر اعضای بدن و مسیحیان هم در سرتاسر شهرهای دنیا پراکنده اند. روح در بدن ساکن است اما متعلق به آن نیست: مسیحیان در این دنیا سکونت دارند «اما از این دنیا نیستند»^۵. روح ناپیداست و زندانی تنی پیدا. مسیحیان از آنجا که در دنیا هستند دیده می شوند اما مذهبشان نادیده باقی می ماند. جسم از جان بیزار است، گرچه جان هیچ بی عدالتی علیه جسم روا نداشته اما علیه او می جنگد زیرا از بی بند و باری در هوسهایش منع می شود. همچنین اگرچه مسیحیان هیچ بی عدالتی نسبت به دنیا روا

۲- احتمالاً به مهارتها و موشکافی های ربی ها اشاره می کند.

۳- فلسفه یونان.

۴- جوابی بسیار مختصر به دومین سؤال دیوگنتوس.

۵- رک: یو ۱۵: ۱۴، ۱۷: ۱۱، ۱۴، ۱۶.

نداشته اند اما دنیا از آنان متنفر است زیرا مخالف لذتها و هوسهایش هستند. جان، جسمی را که از او متنفر است دوست دارد و مسیحیان هم کسانی را که از آنها متنفرند، دوست می دارند. جان اسیر تن است^۶ اما او را زنده نگه می دارد. مسیحیان نیز در بند دنیا اسیر می شوند ولیکن دنیا را زنده نگه می دارند^۷. جان فناپذیر در مکانی فناپذیر ساکن می شود و مسیحیان در میان چیزهایی که محکوم به فنا هستند، به طور موقتی ساکنند و در انتظار چیزی فناپذیر که در آسمان است به سر می برند. وقتی جان بیمار است با غذا و نوشیدنی بهود می یابد. مسیحیان زیر بار تنبیه روزانه بیش از پیش رشد می کنند^۸ و این مقامی والا است که خدا برای آنها معین کرده و جایز نیست در جستجوی آزادی باشند.

ه) تن گیری کلمه خدا

همان طور که قبلاً گفتم این کشفی دنیوی نبود که به آنها سپرده شد و همچنین اختراعی انسانی هم نیست که آنها با چنین توجهی ادعای شایستگی آن دارند و به آنها دولت پرمز و رازی که تدبیر خود بشر بوده باشد واگذار نشده است. خیر، خود خدای راستین، داور همگان، آفریننده جهان هستی، خدای نادیدنی که حقیقت و کلمه^۹ مقدس و توصیف ناپذیر را از آسمان در میان انسانها برپا نمود این کار را کرده و اوست که آن را در دلهايشان نهاده؛ نه آن طور که برخی می بدارند با فرستادن خدایی مادون یا پیامبران یا قانونگذارانی که یکی از آنها اداره کارها را در روی زمین به عهده می گیرد یا دیگری اداره کارها را در آسمان که به او سپرده شده، انجام می دهد. خدا همان خالق و صانع جهان هستی را فرستاد که به واسطه او آسمانها را آفرید و توسط او مرزهای دریا را محدود کرد، او که تمامی نیروهای طبیعت از نقشه های پنهانش وفادارانه اطاعت می کنند، او که خورشید میزان تابش خود را طبق فرمان وی رعایت می کند، او که ماه به فرمانش در شب می تابد و ستارگان به فرمان او مسیر ماه را دنبال می کنند. توسط او همه چیز مرتب، معین و فرمانبردار شده اند... اوست آن که خدا برای ایشان فرستاده است... پس آیا او از جانب خدا همان گونه فرستاده شد که بشر تصور می کند که به عنوان حاکمی مقتدر حکومت کند و ترس و شگفتی را القا کند؟ خیر این طور نیست. خدا او را در نهایت مهربانی و ملایمت فرستاد، همان گونه که پادشاهی ولیعهد خود را می فرستد، او را

۶- افلاطون می گوید "روح در جسم زندانی است" یا "ما انسانها در نوعی اسارت هستیم".

۷- رک. مت ۵: ۱۳. دفاعیات ژوستین ۱: ۴۵ خدا پایان دنیا را به خاطر فضایل مسیحیان به تعویق می اندازد.

۸- رک: ترتولیان، دفاعیات ۵۰.

۹- ادر اصل واژه یونانی به نظر مبهم می آید زیرا معانی متفاوتی دارد: الف) دلیل، ب) کلام (تعلیم)، ج) کلمه. احتمالاً در اینجا (ب) معنی اصلی را دربردارد، گرچه صفتها بیشتر با (ج) مناسبت دارند.

چون خدا فرستاد: اما خدا او را برای انسانها و نجات آنها و چون تشویق کننده فرستاد، نه برای اعمال زور (زیرا زور هیچ تناسبی با خدا ندارد). خدا او را فرستاد تا انسانها را دعوت کند، نه اینکه شکنجه گر آنها باشد، فرستاده شد تا دوست بدارد نه اینکه داوری کند. زیرا به عنوان داور فرستاده خواهد شد و «کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد»^{۱۰} ... [یک قسمت حذف شده در نسخه خطی] پیش درندگان انداخته می شوند تا خداوند را انکار کنند با این وجود مغلوب نمی شوند. آیا نمی بینید هر چه بیشتر تنبیه می شوند، تعداد کسانی که به آنان می پیوندند افزون می شود؟ این اعمال در توانایی انسانی نیستند بلکه قدرت خدا و دلیل حضور وی می باشند.

(۸) قبل از ظهور مسیح انسان درباره ماهیت خدا چه شناختی داشت؟ آیا می توان سخنان پوچ و بی معنی بعضی از فیلسوفان ظاهراً منطقی را قبول کرد که می گفتند خدا آتش است (نام خدا را به آینده تباه شده خود می دادند!) یا برخی دیگر می گفتند او آب است یا بعضی می گفتند عناصری که خود مخلوق خدا هستند... هیچ بشری او را ندیده و نشناخته است اما خدا خود را از طریق ایمان که تنها وسیله عطا شده برای مشاهده اوست، بر ما مکشوف نمود. زیرا خدا، خالق و سرور تمامی جهان... نه تنها دوستدار انسانهاست بلکه برای آنان نیز متحمل رنج می شود. آری او همواره چنین بوده، هست و خواهد بود: مهربان و خیرخواه که هرگز خشمگین نمی شود، خدای راستین و تنها اوست نیکو. زمانی که او نقشه ای بزرگ و توصیف ناپذیر را به تصویر کشید آن را تنها به پسرش بیان کرد. پس در تمامی مدتی که تصمیم حکیمانه خود را به طور پنهانی مواظبت و مراقبت می کرد به نظر می آمد هیچ توجه یا فکری در مورد ما ندارد. اما هنگامی که آن راز را از طریق پسر یگانه اش بر ما مکشوف ساخت و آشکار کرد از همان آغاز چه چیزی فراهم کرده، یکباره تمامی آنها را به ما ارزانی داشت تا در احسانش سهمی بیابیم و چیزهایی را که هیچکس تا به حال انتظار نداشته، ببینیم و بشناسیم^{۱۱}. رساله به دیوگنتوس، ۷-۸

کفاره

^{۱۲} در گذشته به ما اجازه می داد بوسیله انگیزه های بی اندازه مان حرکت کنیم... نه به این خاطر که گناهان ما او را خشنود می کرد بلکه به خاطر صبر و تحملش و نه اینکه در آن زمان بدی را جایز می شمرد بلکه دوران کنونی نیکوکاری ها را می آفرید تا ما که در

۱۰- ملا ۳: ۲.

۱۱- ترجمه تحت الفظی: «انجام دهیم»؛ رک: آخر فصل ۷ در بالا.

۱۲- پاسخ به سومین سؤال دیوگنتوس.

گذشته به خاطر اعمالمان شایستگی حیات را نداشتیم اکنون لیاقت آن را به لطف خدا به دست آوریم و اکنون که ضمیر خود را آشکار کرده ایم برای ما غیرممکن بود وارد ملکوت خدا شویم بلکه تنها توسط قدرت خدا قادر به انجام آن هستیم... او خود گناهان ما را به دوش می گیرد، او پسرش را کفاره گناهان ما قرار می دهد... زیرا چه چیزی جز عدالت او می تواند گناهان ما را ببوشاند؟ جز در پسر یگانه خدا در چه کسی ممکن است ما که نسبت به او نافرمان و بی ایمان بودیم، عادل شمرده شویم و نجات یابیم؟ آری، توسط این معاوضه دلپذیر و این خلقت درک ناشدنی... است که نافرمانی بسیاری در شخصی عادل از دیده ها پنهان می شود و عدالت یکی، گناهان بسیاری را می بخشد.

رساله به دیوگنتوس، ۹

و) تقلید از محبت خدا

با داشتن چنین شناختی [از ذات خدا] تصور می کنید با چه لذتی وجودتان لبریز می شود؟ چگونه او را که ابتدا شما را چنین محبت کرده، دوست خواهید داشت؟ چرا که با دوست داشتن او، پیرو لطف و مهربانی او خواهید شد. و تعجب نکنید که انسانی بتواند از خدا تقلید کند بلکه به اراده الهی این کار میسر است. شادی واقعی در تسلط بر هممنوع خود یا آرزوی بهره کشی از ضعفا یا در ثروت یا در اعمال زور علیه زیردستان نیست. در این قبیل کارها نیست که انسان می تواند از خدا تقلید کند. خیر، این قبیل اعمال خارج از شکوه و عظمت الهی است. اما هر کسی که بار همسایه خود را به دوش می کشد، از توانایی و برتری خود در جهت منفعت ناتوانان استفاده می کند، دارایی خود را که موهبت خداست، برای تامین حاجت نیازمندان بکار می برد و از این رو خود سرور کسانی می شود که از او بهره می برند، این چنین انسانی از خدا تقلید می کند. پس به راستی شما نظاره گر خدایی خواهید بود که قومش در آسمان است، و آنگاه سخن گفتن از رازهای خدا را آغاز می کنید، سپس کسانی را که به خاطر انکار نکردن خدا جفا می بینند، تحسین می کنید و فریبه ها و اشتباهات این دنیا را محکوم خواهید نمود هنگامی که بدانید زندگی واقعی در آسمان چیست، مرگ ظاهری در این دنیا را به هیچ انگارید و از مرگ واقعی بترسید که جزای کسانی است که محکوم به آتش ابدی هستند.

رساله به دیوگنتوس، ۱۰

ژوستینوس (ژوستین شهید)

شهادت سال ۱۶۵

نسخه: دفاعیات، ای. اف. بلانت (متون پدران کلیسا، کمبریج، ۱۹۱۱).

دفاعیه و شرح ایمان و عمل مسیحیان

الف) خدایان بت پرستان دیو هستند

حقیقت امر این است. در زمانهای قدیم ارواح پلید با قیافه های مبدل گوناگون ظاهر می شدند و زنان را بی عفت و مردان را فاسد می کردند و آن چنان هراسی در دلها می افکندند که اگر کسی در پرتو عقل و منطق در مورد این اعمال به داوری نمی نشست، دچار سرگشتگی و حیرت می شد. چنین اشخاصی دچار ترس و وحشت شده، قادر به درک این مطلب نبودند که آنها ارواح پلید هستند: در عوض آنها را خدایان می نامیدند و هر یک را با عناوینی که دیوها بر خود نهاده بودند، مورد خطاب قرار می دادند. وقتی سقراط سعی کرد این مطالب را با کاربرد نقادانه استدلال محکم روشن کند و بشر را از این دیوها نجات دهد، همان دیوهایی که از انسان غرق در لذت گناه استفاده می کردند تا به شرارت و بی دینی خود ادامه دهد، گفتند که سقراط نیروهای فوق طبیعی جدیدی را معرفی می کند. آنها دقیقاً به همین گونه علیه ما فعالیت می کنند. زیرا نه تنها موضوعاتی که سقراط با پیدایش استدلال (Logos) در بین یونانیان بنا نهاد حقیقت داشت، بلکه آنچه توسط کلمه (Logos) در میان بربرها بنا نهاده شد نیز حقیقی بود؛ او که شکل گرفته، انسان شد و نام عیسی مسیح بر خود گرفت. با تعلیم وی به طور یقین می توانیم اظهار کنیم که این اهریمنان نه تنها خوب نیستند بلکه پلید و غیرمقدس هستند که اعمالشان پست تر از اعمال کسانی است که قلب خود را به سوی فضائل سوق می دهند.

دفاعیات ۱:۵

ب) خدایی که مسیحیان می پرستند

بنابراین ما خداشناس و کافر خوانده می شویم و می پذیریم که نسبت به چنین خدایان فرضی که دیگران می پندارند کافر هستیم اما نسبت به حقیقتی ترین خدا، پدر عدالت و راستی و اعتدال و دیگر فضیلتها، خدایی که ذره ای پلیدی در او راه ندارد، کافر نیستیم. ما او و همچنین پسرش را که از جانب وی آمد و این تعلیمات را به ما داد و گروه فرشتگان خوب را

که در محضر خدایند و ذات خدایی دارند و همچنین روح نبوت را ستایش و پرستش می کنیم. اینها هستند کسانی که ما با راستی، درستی و عقل پرستش می کنیم. دفاعیات ۶:۱

ج) او کسانی را که از نیکویی اش تقلید می کنند به دوستی خود برمی گزیند

ملاحظه می کنیم که خدا تمامی موجودات را به وجود آورده و نباید تصور کنیم که او محتاج هدایای مادی ما انسانهاست. اما به ما تعلیم داده شده و باور داریم که او تنها کسانی را که از فضایل الهی تقلید می کنند می پذیرد، فضایی همچون: اعتدال، عدالت و محبت به دیگر انسانها. این چنین فضایی در واقع صفات اصلی خدا هستند که هیچ نامی نمی تواند توصیف کننده او باشد. ما آموخته ایم که او در نیکویی خود، به خاطر انسان همه چیز را در آغاز از ماده ای بی شکل بوجود آورد و اگر انسانها با اعمالشان خود را شایسته نیت او نشان دهند، ایمان داریم که در جامعه او پذیرفته می شوند و با او سلطنت می کنند و از تباهی و رنج رهایی می یابند. زیرا از آنجا که خدا ما را در ابتدا از نیستی به هستی آورد، بنابراین تصور ما بر این است آنهایی که کارهای خوشایند او را برمی گزینند، به فضیلت آن انتخاب، به جاودانگی و همراهی با خدا پذیرفته می شوند. تولد اول ما به انتخاب خودمان نبود اما پیروی از آنچه خواسته اوست به انتخاب خودمان می باشد. این پیروی از طریق نیروهای عقلانی که خداوند به ما ارزانی داشته، همان چیزی است که او ما را به انجام آن تشویق و ما را به طرف ایمان هدایت می کند. دفاعیات ۱۰:۱

د) ما خالق را پرستش می کنیم که توسط پسرش بر ما مکشوف شد
ما کافر نیستیم زیرا خالق جهان را با دعا و شکرگزاری پرستش می کنیم (و برطبق تعلیماتمان اظهار می داریم که او نیازی به خون، قربانی و بخور ندارد). سپاس خود را با کلمات بیان می کنیم، با مراسمی باشکوه^۱ و سرود مذهبی. او را به خاطر آفرینش مان، برای تمامی وسایل سلامتی و آسایش، برای خاصیت های گوناگون اشیاء و برای تغییر فصول سپاس می گوئیم. دعا می کنیم از طریق ایمان به او، دوباره در بی فساد متولد شویم. هر انسان فهمیده ای می پذیرد تمام اینها در مورد ما حقیقت دارد. خداوندی که این پرستش را به ما آموخت و در این ایام آخر متولد شد، در زمان پنطیوس پیلطس، والی یهودیه در زمان سلطنت تیبریوس قیصر، مصلوب شد. مطمئن هستیم که او پسر خدای حقیقی است که بعد از وی قرار دارد و روح نبوت در جای سوم است. نشان خواهیم داد احترامی که ما به جای می آوریم عاقلانه است. دفاعیات ۱۳:۱

۱ - احتمالاً قربانی مقدس (= سپاسگزاری).

ه) مسیحیان و دولت

خداوند می فرماید، «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.»^۲ بنابراین تنها خدا را پرستش می کنیم اما در دیگر موارد با خوشحالی از شما اطاعت می کنیم و شما را پادشاهان و فرمانروایان روی زمین می دانیم و دعا می کنیم که قدرت پادشاهی با عقل و تدبیر در شما همراه شود.

۱۷:۱

و) تن گیری کلمه

[ژوستین معادل هایی از اعتقادات مسیحی در اساطیر بت پرستان را ذکر می کند: پسران خدایان و تولدهای معجزه آسا.] قصد من این است که ثابت کنم فقط اعتقادات ما که از مسیح و انبیای پیش از او به ما رسیده حقیقی هستند و نسبت به داستانهای تاریخی بت پرستان مقدم می باشند و اینکه ما دعوی پذیرش آن را داریم فقط به خاطر این نیست که تعلیمات ما همزمان با تعالیم آنهاست، بلکه به این خاطر که تعالیم ما حقیقت دارند و حقیقت این است که عیسی مسیح یگانه پسر خداست که از قبل کلمه وی و یگانه فرزند او و قدرت اوست. به اراده خدا انسان شد و به خاطر بازگشت و احیای بشر این تعالیم را به ما ارزانی داشت. قبل از اینکه وی به صورت انسان در میان انسانها بیاید برخی از ابداع کنندگان افسانه ها که برای ارواح پلیدی که درباره آنها صحبت کردم کار می کردند، از شعر به عنوان اثبات افسانه هایشان استفاده می کردند.

۲۳:۱

ز) «مسیحیان قبل از مسیح»

عاقلاً نه نیست که در رد آموزه های ما بحث کنید که می گوئیم عیسی مسیح ۱۵۰ سال پیش در زمان حکومت سیرنیوس متولد شد و تعالیم خود را بعدها در زمان پنطیوس بیلاطس ارائه داد و ما را متهم کنید که گویا معتقدیم تمامی انسانهایی که قبل از این زمان متولد شده اند اصلاً به حساب نمی آیند. به منظور رد این مطلب، پیشاپیش این مشکل را مطرح می کنم. ما آموخته ایم که مسیح اولین کسی است که از خدا مولود شد و در بالا توضیح دادیم که او کلمه ای (عقلی) است که تمامی انسانها در آن سهمی دارند و آنهایی که بر اساس عقل زندگی می کنند مسیحی هستند حتی اگر جزو گروه بت پرستان به حساب آورده شوند. برای مثال در میان یونانیان سقراط و هراکلیتوس و در میان غیر یونانیان: ابراهیم، حنانیا، عزریا، میشائیل، الیاس و بسیاری کسان دیگر.

دفاعیات ۴۶:۱

ح) نشان صلیب

این متن قدیمی ترین نمونه از نمادگرایی مسیحی است و می توان آن را با نمادگرایی هنر مسیحیان اولیه مقایسه نمود.

لحظه ای تفکر کرده، از خود بپرس آیا کار این جهان می تواند بدون شکل (نشانه) صلیب ادامه یابد؟ از دریا نمی توان گذشت مگر آنکه نشان پیروزی یعنی دکل کشتی سالم باقی بماند. بدون این شکل نه کشت و زرع وجود دارد و نه حفاران و سازندگان ابزار آلات می توانند کار خود را انجام دهند. تمایز شکل انسان از حیوانات وحشی تنها به خاطر داشتن قامتی راست و توانایی دراز کردن دستها و همچنین بینی است که از آن طریق نفس می کشد و در زاویه قائمه نسبت به ابرو قرار دارد و این ترکیب دقیقاً شکل صلیب را نشان می دهد. نبی فرموده است، «نفسی که در برابر صورتمان قرار دارد مسیح خداوند است.»^۳ و پرچمهایی که شما در اختیار دارید نمایانگر قدرت این نشانه هستید (منظورم پرچمهای لژیون^۴ و نشانه های پیروزی^۵ است که به عنوان نمادهایی از قدرت و حکومت در همه جا دسته های شما را همراهی می کند). اگرچه از این حقیقت آگاهی ندارید و تصاویری از امپراتوران فانی را بر روی این چنین نشانه ای^۶ ترسیم می کنید و در کتیبه ها آنان را «خدایان» می نامید.

دفاعیات ۵۵:۱

ط) تعمید

اکنون روش تقدیم خود را به خدا بعد از اینکه توسط مسیح تولدی دوباره یافتیم توضیح خواهم داد... همه کسانی که به سخنان و تعالیم ما ایمان داشته، آن را حقیقت می دانند و کسانی که می پذیرند توانایی زندگی بر حسب آن را بیابند، تعلیم داده می شوند تا به درگاه خدا دعا و التماس کنند و به خاطر بخشایش گناهان سابقشان روزه بگیرند، درحالی که ما هم به دعاها و روزه های آنان می پیوندیم. سپس آنها را به مکانی می آوریم که در آنجا آب هست، جایی که همانند ما دوباره متولد می شوند: سپس در نام خدای پدر و خداوند همه، و نجات دهنده ما عیسی مسیح، و روح القدس غسل می کنند. دفاعیات ۶۱:۱

۳- مرا ۲۰:۴.

۴- عقاب هایی با بالهای گسترده.

۵- به شکل صلیب که سپاهیان اسیر شده به دنبال آنها حرکت می کنند.

۶- یا بر روی پرچم صلیبی شکل لژیونها یا در تصاویری که انسان را به مرتبه خدا پرستش می کنند و دستها را به سوی آسمان بلند می کنند.

ی) آیین سپاسگزاری

وقتی فردی را که تعالیم را پذیرفته و به ایمان اعتراف نموده، به این طریق شستیم او را به جمع کسانی که برادر خوانده می شوند می آوریم تا به طور مشترک برای خودمان و برای شخصی که منور شده و برای همه در هر جایی که هستند با تمامی وجود دعا کنیم تا ما که حقیقت را آموخته ایم، از طریق اعمالمان نیز ثابت کنیم که شهروندان و اطاعت کنندگان خوب قوانین هستیم تا رستگاری ابدی را به دست آوریم.

در پایان دعاها، با بوسه همدیگر را در آغوش می گیریم. پس از آن، نان و جام آب و شراب به حضور سرپرست مراسم آورده می شود و او آن را می گیرد و از طریق نام پسر و روح القدس ستایش و شکوه را نثار پدر همگان می کند و به طور مفصل برای هدایایی که به ما داده شده و اکنون در دستهای اوست سپاسگزاری می کند. وقتی دعا و سپاسگزاری^۷ را به پایان می رساند تمامی مردم حاضر موافقت خود را با گفتن آمین که کلمه ای است عبری به معنی، این چنین باشد، بیان می کنند. هنگامی که سرپرست مراسم، سپاسگزاری را به جای آورد^۸ و مردم نیز تصدیق کردند، کسانی که ما آنان را «شماس» (خادم) می نامیم قسمتی از نان، آب و شرابی را که مراسم شکرگزاری در مورد آنها انجام گرفته، به تمامی حاضرین می دهند و قسمتی از آن را هم برای کسانی که حضور ندارند می برند.

(۶۶) این غذا، قربانی مقدس (آیین سپاسگزاری) خوانده می شود و تنها کسانی اجازه دارند در آن شرکت کنند که به حقیقت تعالیم ما اعتقاد دارند و به خاطر زدودن گناهان و تولدی دوباره غسل داده شده اند و در هماهنگی با آموزشهای مسیح زندگی می کنند. ما این هدایا را همچون غذا و نوشیدنی معمولی دریافت نمی کنیم بلکه همانگونه که عیسی مسیح، منجی ما، به کلام الهی صورت جسم پذیرفت و جسم و خون خود را برای رستگاری ما فدا کرد، آموخته ایم غذایی هم که از طرف اوست و مراسم شکرگزاری^۹ در مورد آن از طریق نیایش^{۱۰} انجام می شود و غذایی که خون و جسم ما را با دگرگونی اش تغذیه می کند، همان جسم و خون عیسی مسیح است که تن گرفت.

دفاعیات ۱: ۶۵-۶۶

۷- قربانی مقدس.

۸- یا قربانی مقدس را برگزار کرد.

۹- نان قربانی مقدس.

۱۰- یا نیایش کلام (یا کلمه)، یا دعا به جهت کلمه ای که از جانب او آمد.

ک) پرستش مسیحی

بعد از انجام این کارها همیشه آنها را به یکدیگر یادآوری می‌کنیم. در میان ما کسانی که توانایی دارند به نیازمندان کمک می‌کنند و ما مرتباً یکدیگر را ملاقات می‌کنیم. برای تمامی نعمت‌های داده شده، خالق آنها را از طریق پسرش، عیسی مسیح و روح القدس دعا می‌کنیم. در روزی که «روز خورشید» (یک شنبه) نامیده می‌شود، تمامی مردم شهرها و روستاها گرد هم می‌آیند و خاطرات رسولان یا نوشته‌های انبیا را تا آنجا که زمان اجازه می‌دهد، می‌خوانند. بعد از قرائت متون، سرپرست مراسم سخنرانی کرده، ما را نصیحت و تشویق می‌کند تا از این الگوهای عالی پیروی کنیم. سپس همگی برمی‌خیزیم و دعا می‌کنیم و همان‌طور که در بالا گفتم در پایان دعا نان، شراب و آب آورده می‌شود و سرپرست مراسم به سوی آسمان برای بهترین قدرت خداوند، دعا و سپاس می‌گوید و مردم با گفتن آمین موافقت خود را اعلام می‌دارند. سپس تقسیم هدایای سپاسگزاری شده^{۱۱}، به همه آغاز می‌شود و این هدایا برای کسانی که حضور ندارند توسط خادمین برده می‌شود. ثروتمندانی که مایل به کمک هستند به انتخاب خودشان مبلغی را به عنوان کمک در نظر می‌گیرند. این کمکها به دست سرپرست مراسم سپرده می‌شود و او نیز آنها را به یتیمان، بیوه‌زنان و همه کسانی که به خاطر بیماری یا دلایل دیگر نیازمند هستند، می‌دهد. او همچنین حامی زندانیان، غریبان و درواقع همه آنهاست که محتاج کمک هستند.

ما گردهمایی عمومی خود را در روز یک شنبه برپا می‌داریم زیرا اولین روزی است که خداوند تاریکی و بی‌نظمی را دور ساخت و دنیا را بوجود آورد و در همین روز عیسی مسیح، منجی ما، از میان مردگان برخاست زیرا او یک روز قبل از شنبه مصلوب شد و در روز یک شنبه که بعد از شنبه می‌آید، بر رسولان و شاگردانش ظاهر شد و این تعالیمی را که ما به شما داده‌ایم تا رعایت کنید، به آنها آموخت. دفاعیات ۶۷:۱

ل) نام خدا

پدر همگی ما نامی ندارد که به او داده شده باشد زیرا مولود و مخلوق نیست. هر موجودی که نامی دارد باید موجود قدیمی‌تری از او باشد که نامش را بر او نهاده باشد. «پدر»، «خدا»، «خالق»، «خداوند» و «خالق»، نام نیستند بلکه القابی که از نعمت‌ها و کارهای او اقتباس شده‌اند. پسرش (که به طور خاص پسر نامیده می‌شود، کلمه‌ای که با خداست و قبل از خلقت مولود شد و توسط او به خلقت و موجودات هستی و نظم داد)

۱۱- «چیزهای سپاسگزاری شده»، «چیزهایی که مراسم شکرگزاری در مورد آنها انجام می‌شود».

مسیح نامیده می شود زیرا مسح شد و خدا به واسطه او تمامی هستی را آفرید. نام مسیح نیز حاوی مفهوم ناشناخته ای است همان طور که عنوان «خدا» اسم محسوب نمی شود بلکه بیانگر دیدگاهی فطری از حقیقتی غیرقابل توضیح است. دفاعیات ۵:۲

م) لوگوس و فیلسوفان

وقتی خودم تعابیر هجوآمیز شیطانی را آموختم که از طریق آن ارواح پلید تعالیم الهی مسیحیت را تغییر داده بودند تا دیگران را از آنها بازدارند، به کسانی که گزارشات دروغین پخش می کردند، به تعابیر هجوآمیز و به عقاید عمومی خندیدم. اعتراف می کنم با تمام توان تلاش کرده، دعا کردم تا شاید ثابت کنم که مسیحی هستم: نه به خاطر اینکه تعالیم افلاطون با تعالیم مسیح مغایرت دارند بلکه به این خاطر که در تمام موارد یکسان نیستند همان گونه که در مورد آموزه های دیگران، رواقیون، شاعران و نویسندگان نیز چنین است. چرا که هر یک با برخورداری از لوگوس خلاق الهی می تواند نیکو سخن بگوید و قادر به دیدن چیزهایی باشد که متناسب با توانایی هایش است. درحالی که آموزه هایی که در مورد موضوعات مهمتر تناقض دارند، این حکمت نهفته و دانش غیرقابل انکار را کسب نکرده اند. بنابراین سخن حق از هر که باشد به ما مسیحیان تعلق دارد. زیرا ما بعد از خدا به لوگوسی که از جانب خدای ازل و توصیف ناپذیر می آید عشق می ورزیم و آن را پرستش می کنیم. از آنجا که مسیح به خاطر ما انسان شد و در رنجهای ما سهیم گشت، ما را شفا نیز خواهد داد. زیرا همه آن نویسندگان از طریق بذر کلام الهی که در وجودشان نهاده شده بود، قادر بودند حقیقت را به صورت تاریک ببینند. تنها یک واقعیت وجود دارد که بذری از آن را داشته باشیم و براساس توانایی خود پیرو آن باشیم. این توانایی از خود واقعیت متفاوت است و در فضیلت فیض خود شریک است و از آن پیروی می کند. دفاعیات ۱۳:۲

ایرنائوس

۱۳۰ تا ۲۰۰ میلادی، اسقف لیون از سال ۱۷۷ تا ۲۰۰

اثر بزرگ وی، «علیه بدعتها» (**Adversus Haereses**) تنها به زبان لاتین موجود است، اگرچه قطعاتی از اصل یونانی آن را نویسندگان دوره های بعد ذکر کرده اند و آثار جالب توجهی به زبان سریانی و همچنین قطعاتی از ترجمه ارمنی باقی مانده است. نسخه لاتین آن اندکی بعد از نسخه اصلی [ترتولیان از این نسخه استفاده کرده] و سپس نسخه یونانی آن با ترجمه ای غیر ادبی اما وفادار درست شد.

۱. خدا

الف) یگانگی خدا

پدر همگان از احساسات و هیجاناتی که نزد ما انسانها مشترک است، به دور می باشد. او ساده، بسیط، بدون تنوع قسمتها، کاملاً یکسان و قائم به ذات است. او دانای مطلق، روح مطلق، اندیشه مطلق، شنوا، بینا و نور مطلق و یگانه سرچشمه تمامی نیکویی است.

علیه بدعتها، ۲، ۱۳:۳

بهتر است با اولین و بزرگترین اصل یعنی خدای خالق شروع کنیم... و نشان دهیم که هیچ چیز بالاتر و فراتر از او وجود ندارد. او به اراده و آزادی عمل خویش تمامی موجودات را به وجود آورد، و از هیچ چیز متاثر نشد. او خدای واحد، یگانه خداوند، یگانه خالق، یگانه پدر و یگانه فرمانرواست و تنها اوست که همه موجودات را هستی بخشید. چگونه کلیتی دیگر، اصل یا قدرت یا خدای دیگری فراتر از او می تواند وجود داشته باشد؟ زیرا خدایی که کلیت تمامی اینهاست باید تمامی آنها را در وجود نامحدود خود دربرگیرد، درحالی که هیچ چیزی او را دربر نمی گیرد. اگرچیزی خارج از وجود او موجود باشد، پس او کلیت همه چیز نیست و همه چیز را شامل نمی شود.

علیه بدعتها، ۲، ۱:۱

ب) طبیعت خدا: عدالت، مهربانی و حکمت وی

مارسیون خدا را به دو بخش تقسیم می کند و یکی را مهربان و دیگری را عادل می نامد و بدین ترتیب الوهیت هر دو را از بین می برد. کسی که عادل است اگر مهربان نباشد خدا

نیست، زیرا فقدان مهربانی متناقض الوهیت است، به همین ترتیب آن که مهربان است ولی عادل نیست از الوهیت به دور است. پس چگونه پدر تمامی انسانها، حکیم و عارف نامیده می شود در حالی که از عدالت وی هیچ سخنی به میان نمی آید؟!... بنابراین خدا مهربان، رحیم و شکیباست و کسانی را که باید نجات یابند، نجات می دهد. عدالت وی مهربانی اش را خدشه دار نمی سازد و از حکمتش نیز کاسته نمی شود. زیرا او کسانی را که باید نجات دهد، نجات می دهد و کسانی را که شایسته داوری هستند داوری می کند و عدالتش با خشم همراه نیست زیرا بدون تردید مهربانی اش از پیش جاری است و راه را نشان می دهد. علیه بدعتها، ۳، ۳:۲۵

هنگامی که روح سرکشی [ارتداد] به ناحق ما را به زیر سلطه خود می برد، گرچه ذاتاً جزئی از وجود خدای قادر مطلق بوده ایم، ناخودآگاه ما را از خدا بیگانه کرده، جزو پیروان خود می کند. کلمه قدرتمند خدا که در عدالتش هیچ خللی نیست حتی با روح سرکشی هم با عدالت رفتار می کند زیرا او نه با زور بلکه با ترغیب و تشویق، انسان را که از آن اوست رهایی داد... زیرا خدا واجب می دانست که هدف خود را به انجام برساند. و نتیجه آن شد که عدالت سرکوب نگردید و مصنوع اولیه خدا از نابودی رهایی یافت.

علیه بدعتها، ۵، ۱:۱

خالق اوست که به واسطه محبتش، پدر ما؛ به واسطه قدرتش، خداوند ما و به واسطه حکمتش، آفریننده و صورتگر ماست. علیه بدعتها، ۵، ۳:۱۶

ج) معرفت خدا

خدا را نمی توان در بزرگی و عظمتش شناخت زیرا پدر در حد و اندازه نمی گنجد. اما از طریق محبتش (که ما را توسط عمل کلمه اش به سوی خود هدایت می کند) در اطاعت از او یاد می گیریم که این خدای پر عظمت وجود دارد و او با اراده و عمل خویش، به همه چیز نظم و ترتیب داده تحت فرمانروایی خود درآورده است. علیه بدعتها، ۴، ۱:۲۰

خدا به واسطه محبت و مهربانی بی حد و اندازه اش، در دسترس معرفت انسانها قرار گرفت. اما این معرفت به واسطه بزرگی یا وجود حقیقی انسان نیست زیرا کسی آن را اندازه نگرفته و به دست نیاورده است. بلکه ما او را بدین طریق می شناسیم که درمی یابیم او که تمامی موجودات را آفرید و به آنها نظم و ترتیب داد، در وجود مخلوقات

خود روح زندگی دمید، از طریق موجودات خود ما را تغذیه می کند، همه چیز را با کلام خود بنا می نهد و آنها را با حکمتش به هم پیوند می دهد، اوست تنها خدای حقیقی.

علیه بدعتها، ۳، ۱:۲۴

د) نقشه خدا برای انسان

خدا در ابتدا آدم را آفرید، نه به خاطر نیاز او به انسان بلکه تا مخلوقی وجود داشته باشد که نعمت های خود را به وی ارزانی دارد... او ما را به پیروی از خود امر فرموده، نه به این خاطر که نیازمند خدمت ماست بلکه تا نجات را به ما بخشد... خدمت ما به خدا هیچ نفعی برای او ندارد و به اطاعت انسانها هم محتاج نیست. اما به کسانی که پیرو او باشند و او را خدمت کنند، زندگی، جاودانگی و جلال ابدی عطا می کند. او نعمت های خود را به خادمانش به پاس خدمت های آنان و به پیروانش به پاس پیروی آنان عطا می کند. اما خود هیچ بهره ای از آنان نمی برد زیرا او غنی و کامل است و محتاج چیزی نیست.

علیه بدعتها، ۴، ۱:۱۴

بنابراین خدا از آغاز انسان را به این منظور آفرید تا سخاوتش را به نمایش بگذارد. او پدران قوم را به نیت رستگاریشان برگزید، قومی را آماده کرد، تعلیم داد و چون سرکش بودند اطاعت را به آنها آموخت. خدا انبیایی بر روی زمین قرار داد تا انسان را به اطاعت از روح خویش و دوستی با خود عادت دهد. به راستی خدا محتاج هیچکدام نبود اما به کسانی که محتاج او بودند دوستی خود را ارزانی داشت و برای کسانی که منظور نظر او بودند همانند معماری نقشه نجاتشان را کشید و کسانی که او را در مصر ندیدند، هدایت کرد؛ به خسته شدگان بیابان شریعتی عطا کرد که مطابق نیازشان بود؛ به کسانی که وارد سرزمین نیکو شدند میراثی گرانبها هدیه کرد؛ برای آنانی که به سوی پدر بازمی گردند، فربه ترین گوساله ها را می کشد و بهترین لباس را برایشان فراهم می کند^۱. خدا به شیوه های بسیار، انسان را رستگاری و هماهنگی می بخشد. به همین دلیل یوحنا در مکاشفه می گوید: «آواز او مثل صدای آبهای بسیار است»^۲. «آبهای بسیار» به معنی روح خداست و در حقیقت بسیارند زیرا پدر غنی و پر عظمت است. کلمه خدا از میان این آبها گذشت و با میل و رغبت به کسانی که خود را تسلیم او کردند یاری رساند، او که قوانین را مطابق با تمام شرایط وضع می کند.

علیه بدعتها، ۴، ۲:۱۴

۱- لوقا: ۲۲:۱۵ به بعد.

۲- مکاشفه: ۱۶:۱.

۲. انسان

الف) کامل نبودن انسان و پیشرفت او

«آیا خدا نمی‌توانست انسان را از همان ابتدا به صورت کامل بیافریند؟» اگر کسی این سؤال را بپرسد، باید به او گفت که خدا مطلق و ابدی است و تمام موجودات در ید قدرت او هستند. اما مخلوقات، موجودیت خود را در طول زمان به دست می‌آورند و به همین دلیل نیازمند آنند که خالقشان آنها را کامل کند زیرا موجوداتی که اخیراً پا به عرصهٔ حیات گذاشته‌اند نمی‌توانند ابدی باشند و به خاطر این ابدی نبودن و به همان دلیل از کامل بودن عاجزند. موجوداتی که تازه به وجود آمده‌اند ابتدا بیجه و نابالغ هستند و هنوز روش زندگی بزرگسالان را به طور کامل نیاموخته‌اند. و همان‌گونه که مادر می‌تواند به کودک خود غذا دهد اما کودک قادر به هضم غذای نامتناسب با سنش نیست، خدا هم خودش از همان آغاز می‌تواند انسان را به کمال برساند، اما انسان همانند کودک توانایی دریافت آن را ندارد. علیه بدعتها، ۴، ۱:۳۸

خدا انسان را سرور زمین گردانید... اما او موجودی کوچک و کودکی بیش نبود. می‌بایست رشد کرده، به بلوغ کامل برسد... خدا مکانی بهتر از این دنیا برای او فراهم آورد... فردوسی آن چنان زیبا و نیکو که کلمهٔ خدا مرتب از آن دیدن می‌کرد و با انسان قدم می‌زد و صحبت می‌کرد و از پیش، آینده‌ای را نشان می‌دهد که انسان با او زندگی می‌کند و هم صحبت می‌شود، همراه انسانها شده، عدالت را به آنها می‌آموزد. اما انسان کودکی بیش نبود و ذهنش به طور کامل رشد نکرده بود، بنابراین فریب‌دهنده به آسانی او را گمراه ساخت. موعظت رسولی، ۱۲

تمامی مخلوقات که به واسطهٔ لطف و مهربانی بی‌حد و اندازهٔ خدا پیوسته فزونی می‌یابند، جلال خدای ابدی را به دست خواهند آورد زیرا خدا بی‌دریغ نیکویی را می‌بخشد. موجودات به خاطر اینکه آغازی دارند ابدی نیستند اما به این خاطر که متحمل دورانهای طولانی می‌شوند کیفیت جاونگی را به دست خواهند آورد و خدا آنها را به رایگان بقای جاودان می‌بخشد.

بنابراین خدا از تمامی جهات اولین است و تنها اوست جاودان، قدیم و سرچشمه وجود تمامی موجودات، و همگی مخلوقات تابع و مطیع او هستند. اطاعت از خدا بی‌فسادی است و تداوم بی‌فسادی، جلال ابدیت. انسان که موجودی مخلوق و فانی است

به واسطه چنین اطاعت، نظم و تربیتی به صورت و شباهت خدای جاودان درمی آید. پدر این روند را تعیین و مقرر نموده، پسر نقشه پدر را به انجام می رساند، روح القدس آن را حمایت و تسریع می کند، درحالی که انسان پیشرفت می کند و به سمت کمال پیش می رود یعنی به جاودانگی نزدیک می شود. جاودانگی کمال است و این کمال همانا خداست. انسان نخست به وجود می آید و سپس رشد می کند و در نتیجه این رشد به بلوغ فکری و جسمی می رسد و پس از آن به ازدیاد نسل می پردازد و بدین ترتیب باقی می ماند و به جلال می رسد و این چنین به دیدار خداوند خود نائل می شود. زیرا اراده خدا بر این است که دیده شود و دیدار خدا درواقع کسب جاودانگی است و جاودانگی انسان را به خدا نزدیک می کند. علیه بدعتها، ۴، ۳۸: ۲-۳

این آموزه درباره جاودانگی به عنوان موضوعی که بشر باید آن را کسب کند با موعظه رسولی فصل ۱۵ مغایرت دارد که در آن می گوید قبل از سقوط آدم، انسان ذاتاً فناپذیر بود: خدا محدودیت های معینی را برای بشر وضع کرد تا اگر از فرمانهای وی پیروی کند در جاودانگی اولیه اش باقی بماند و گرنه فانی خواهد بود و به زمین که از آن آفریده شده، برگردانده می شود.

ب) تعلیم و تربیت انسان

ما در ابتدا به صورت خدایان آفریده نشدیم بلکه به صورت انسان و در آخر به صورت خدایان. این عمل خدا از خلوص مهربانیش ناشی می شود تا کسی او را حسود و بخیل نپندارد. «من گفتم که شما خدایان هستید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی». ^۳ او این چنین سخن می گوید اما از آنجا که قادر به تحمل قدرت الوهیت نیستیم، در ادامه می گوید، «لیکن مثل آدمیان خواهید مرد». بنابراین هم سخاوت بی حد خود و هم ضعف ما را بیان می کند و اینکه ما دارای اختیار و اراده آزاد هستیم. به خاطر لطفش، نعمتهای خود را به ما ارزانی داشته و بشر را همانند خود آزاد آفریده است. به خاطر پیش دانی خود، ضعف های انسان ها را می دانست و از نتایج آن باخبر بود اما به خاطر محبت و نیکویی اش، [ضعف های] طبیعت انسان مخلوق را برطرف خواهد کرد. ضروری بود که در ابتدا ضعف های طبیعت انسان نشان داده شوند و بعد از آن برطرف گردند و فناپذیری در جاودانگی و فساد در فسادناپذیری گم شود ^۴ و انسان مطابق شباهت و صورت خدا گردد و توانایی شناخت خوب و بد را کسب کند. علیه بدعتها، ۴، ۳۷: ۴

۳- مز ۸۲: ۶-۷.

۴- ۲- قرن ۵: ۴؛ ۱- قرن ۱۵: ۵۳-۵۴.

انسان شناخت خوب و بد را به دست آورد و این عین خوبی است: که مطیع خدا باشد، به او ایمان آورد و از دستوراتش پیروی کند و این است زندگی انسان. به همین طور اطاعت نکردن از او، بدی است و این مرگ انسان است. لذا خدا وقتی لطف و مهربانی خود را نشان داد، انسان نیکویی اطاعت و بدی نافرمانی را درک نمود. ذهن او توانایی شناخت خوب و بد را از طریق تجربه دریافت، تا بتواند برای انتخاب بهتر تصمیم گیری کند... انسان چگونه تحت تعلیم خوبی ها قرار می گیرد بدون اینکه از بدی شناختی داشته باشد؟ موضوعی که از طریق تجربه درک می شود تأثیر مطمئن تری دارد تا نتیجه ای که بر اساس تئوری باشد. همان گونه که زبان به وسیله حس چشایی مزه تلخ و شیرین را می فهمد و چشم با دیدن، سیاه و سفید را تشخیص می دهد و گوش با شنیدن انواع صداها را تشخیص می دهد، ذهن هم خوب و بد را تجربه می کند و با پذیرش خوبی، از طریق اطاعت از خدا در حفظ آن مصمم تر می شود. نخست ذهن درمی یابد نافرمانی بد و تلخ است و با توبه آن را از درون خود خارج می کند. سپس از طریق ادراک می آموزد چه چیزهایی با شیرینی و خوبی مغایرت دارند و پس از آن حتی برای چشیدن طعم نافرمانی نسبت به خدا کوشش نمی کند. اگر انسان از روبرو شدن با خوبی و بدی و درک متقابل آنها بیرهیزد، باعث مرگ خود می شود گرچه از آن بی خبر باشد.

پس بنی آدم چگونه خدائی خواهد بود اگر در آغاز به صورت انسان آفریده نشده باشد؟ چگونه کسی می تواند کامل باشد درحالی که خود به تازگی به صورت انسان آفریده شده است؟ چگونه موجودی فناپذیر خواهد بود اگر در طبیعت فانی خود از خدا پیروی نکرده باشد؟ چرا که وظیفه هرکس نخست رعایت نظم و ترتیب انسانی است و سپس شراکت در جلال خدا.

علیه بدعتها، ۴، ۳۹: ۱-۲

به خاطر منفعت ما بود که خداوند تمامی اینها [بدی و مخالفت با هدفش] را اجازه داد تا به واسطه آنها مورد تعلیم و تربیت قرار گیریم و بیاموزیم که محتاط باشیم و همان گونه که عقل سلیم به ما یاد داده که به خدا محبت بورزیم، در محبت به او ثابت قدم باشیم. خدا لطف و محبت خود را به هنگام نافرمانی انسان نشان می دهد زیرا انسان از آن طریق تعلیم می یابد همان طور که نبی می گوید، «ارتداد تو ترا توبیخ نموده است.»^۵ خدا تمامی موجودات را مقرر فرموده تا انسان به غایت کمال و تهذیب خود برسد و شخصیت خود را

نشان دهد تا نیکویی اش نمایان شود و عدالتش به کمال برسد، و کلیسا به شباهت پسرش درآید و در نهایت در اثر این تجارب رشد کرده، به بلوغ برسد تا به دیدار خدا و لذتهای او نائل شود. علیه بدعتها، ۴، ۷:۳۷

به امر خدا یونس توسط نهنگی بلعیده شد نه به خاطر اینکه این چنین ناگوار هلاک شود، بلکه به این خاطر که دوباره از دهان نهنگ بیرون آید و بیشتر مطیع خدا باشد و او را به خاطر این رهایی غیرمنتظره بیشتر ستایش کند و مردم نینوا را به توبه ای خالصانه وادارد... به همین ترتیب خدا این فرصت را به انسان داد تا توسط نهنگی که همانا نافرمانی وی است بلعیده شود نه اینکه انسان بدین شکل هلاک شود بلکه تا نجات غیرمنتظره ای را از طرف خداوند دریافت کند زیرا او برای انسان نجات را تدارک دیده است. بشر از میان مردگان برانگیخته می شود و خدا را ستایش می کند... و فناپذیری خود را دیگر به یاد نمی آورد بلکه می پندارد ذاتاً همانند خداست... و اینکه همواره خدا را سپاس می گوید زیرا هدیه جاودانگی را از او گرفته است. علیه بدعتها، ۳، ۱:۲۱

ج) جسم، جان و روح

همانطور که قبلاً نشان دادیم انسان کامل از سه جزء ساخته شده است: جسم، جان و روح. یکی از اینها سازنده و نگاه دارنده انسان است و آن روح می باشد، دیگری به واسطه اولی به انسان وحدت و شکل می دهد و آن جسم است و سومی یعنی جان، در میانه دوتای اول است که هرگاه تابع روح باشد، ترقی و تعالی می یابد و هرگاه خود را به جسم پیوند دهد، تا حد احساسات دنیوی نزول پیدا می کند... تمام کسانی که از خدا می ترسند و به آمدن پسرش ایمان دارند و روح خدا را توسط ایمان در قلبهای خود بنا می نهند، به راستی انسان نامیده می شوند. آنان پاک و روحانی هستند و برای خدا زندگی می کنند زیرا از روح خدا که انسان را پاک می گرداند و او را تا حیات خدا برمی افرازد برخوردار هستند. علیه بدعتها، ۴، ۱:۹

جان و روح از اجزای تشکیل دهنده انسان هستند اما مطمئناً نمی توانند کل وجود انسان باشند. انسان کامل مرکب و واحد است، دارای جانی که روح پدر را بر خود می گیرد و جسم را که به شباهت خدا آفریده شده با آن روح متحد می سازد... انسان ها روحانی هستند اما نه بوسیله نابود کردن جسم... زیرا در آن صورت روح انسان یا روح خدا خواهد بود و نه انسانی روحانی. اما هنگامی که روح با جان درمی آمیزد و با ماده متحد می شود،

آنگاه با دمیده شدن روح خدا، انسان کامل بوجود می‌آید و این است انسانی که به صورت و شباهت خدا آفریده شده. انسانی که تنها جان دارد و فاقد روح [روح القدس؟] است فقط انسانی است که در «حیطه روان‌شناسی» می‌گنجد و این چنین انسانی، جسمانی، ناقص و ناتمام است و هر چند در جسم خود تصویری از خداست اما به واسطه روح [روح القدس؟]^۶ شباهت خود را نسبت به خدا کسب نکرده است.

علیه بدعتها، ۵، ۱:۶

د) آزادی انسان و نقشه خدا

«چند مرتبه خواستم فرزندان ترا جمع کنم»؟^۷ خداوند با این گفته، شریعت کهن درباره آزادی انسان را روشن می‌کند چرا که خدا در ابتدا انسان را آزاد آفرید. انسان همان گونه که صاحب اختیار زندگی خود است قدرت تصمیم‌گیری نیز دارد تا بتواند آزادانه خود را با اراده خدا وفق دهد، بدون اینکه هیچ اجباری از طرف خدا بر او باشد. زیرا خدا زور و اجبار را بکار نمی‌برد بلکه قصد او همیشه خیریت انسان است لذا نقشه او برای همه نیکوست. او انسان را همانند فرشتگان قدرت انتخاب داد (زیرا فرشتگان موجوداتی عقلانی هستند) تا هر که از او اطاعت می‌کند، شایسته کسب خوبی از طرف او باشد اما حفظ آن بستگی به خود انسانها دارد... اگر ذاتاً بعضی‌ها بد و دیگران نیک می‌بودند، نیکان به خاطر خوبی‌هایی که ذاتاً دارند، قابل تمجید نخواهند بود و بدان هم مسئول بدی خود نیستند زیرا بدین صورت آفریده شده‌اند. اما درحقیقت همه دارای یک سرشت هستند و همه قدرت پذیرش و انجام نیکی و همچنین قدرت نپذیرفتن و انجام ندادن آن را دارند. بنابراین اینکه در میان انسانها و در یک جامعه منظم، نیکان تمجید و بدان مواخذه شوند عین عدالت است... و این حقیقت دیگری از ارتباط خدا با انسانهاست... اگر در قدرت ما نبود که کاری را انجام داده یا از انجام آن سر باز زنیم، به چه دلیل رسول و مهمتر از آن به چه دلیل خداوند انجام بعضی کارها را توصیه می‌کند و از بعضی کارها انسان را باز می‌دارد؟ اما چون انسان از آغاز دارای اختیار بود و خدا هم انسان را همانند خود آفرید، بنابراین آزاد است و به وی توصیه شده خوبی‌ها را بگیرد، خوبی‌هایی که در کاملیت و در نتیجه اطاعت از خدا به دست می‌آیند. خدا انسان را نه تنها در اعمال بلکه در اعتقاد و ایمان نیز آزاد و صاحب اختیار گذاشته است. زیرا می‌فرماید، «بر وفق

۶- ایرنائوس به وضوح تمایزی میان "روح انسان" و "روح خدا" که به انسان عطا می‌شود، قائل نمی‌گردد. غالباً نمی‌توان فهمید منظور وی کدام روح است. درواقع تردید وجود دارد که خود او هم چنین موضوعی را دانسته باشد.

۷- مت ۲۳:۳۷.

ایمانتان به شما بشود»^۸ و این چنین نشان می دهد که ایمان چیزی است از آن انسان همانگونه که صاحب اختیار نیز هست. علیه بدعتها، ۴، ۱:۳۷

ه) گناه انسان

در آدم اول، با انجام ندادن فرمان خدا علیه وی طغیان کردیم و در آدم دوم آشتی کرده، «تا به مرگ مطیع»^۹ شدیم. علیه بدعتها، ۵، ۳:۱۶

همان گونه که به خاطر انسانی مغلوب، نسل ما به نابودی گرایید، از طریق انسانی پیروز، دوباره به حیات پیوند خورده ایم. علیه بدعتها، ۵، ۱:۳

همان گونه که به واسطه یک درخت مدیون خدا شدیم به همین نحو به واسطه درختی دیگر فسخ آن دین را دریافت می کنیم. علیه بدعتها، ۵، ۳:۱۷

روشنائی به خاطر اینکه انسانها خود را کور کرده اند رو به زوال نمی رود، نور با تمامی ویژگیهای خود باقی می ماند درحالی که کوران به خاطر تقصیراتشان به تاریکی می افتند. نور هرگز خود را برخلاف میل کسی بر او تحمیل نمی کند و خدا هم انسان را تحت فشار نمی گذارد، هر چند از قبول کار خدا [یعنی کاری که خدا به واسطه آن انسان را به کمال می رساند] سر باز زند. بنابراین تمام کسانی که از نور پدر روی برمی گردانند و از قانون آزادی سرپیچی می کنند، به خاطر تقصیراتشان که ناشی از سوء استفاده از آزادی و اختیار خدادادی است کنار گذاشته می شوند. خدا با پیش دانی کامل خود، برای هر طبقه جایگاه متناسبی در نظر گرفته است. به کسانی که نور جاودانگی را می جویند و در رسیدن به آن شتاب می کنند، از بخشندگی خود آن نوری را که در آرزوی آن بوده اند به آنها عطا می کند. به دیگرانی که به این نور پشت می کنند... و درواقع خود را کور نموده اند، تاریکی می دهد... تسلیم به خداوند آسایش ابدی است... کسانی که از او دوری می جویند در جایی قرار دارند که شایسته این دوری است. پس چون تمامی خوبی ها به همراه خداست کسانی که با تصمیم خود از خدا دور می شوند، خود را از تمام خوبی ها محروم کرده... متحمل داوری عادلانه ای می شوند. علیه بدعتها، ۴، ۳:۳۹

۸- مت ۹:۲۹.

۹- فی ۲:۸.

دوستی با خدا نور و زندگی است... جدایی از خدا مرگ است. علیه بدعتها، ۵، ۲:۲۷

انسانها که آفریده خدا هستند، ذاتاً پسران خدایند اما در اعمالشان پسران خدا نیستند. (۳) در میان انسانها، پسران نافرمان توسط پدرانشان عاق می شوند، با اینکه ذاتاً پسران آنها هستند، اما قانوناً بیگانه به حساب می آیند زیرا دیگر وارث والدین حقیقی خود نخواهند بود: به همین ترتیب آنانی که از خدا اطاعت نمی کنند، عاق می شوند و پسرانش نخواهند بود. علیه بدعتها، ۴، ۳:۴۱-۳۰

خدا آدم و حوا را [بعد از نافرمانی شان] مورد بازخواست قرار داد به طریقی که ثابت شود گناهکار اصلی زن است و او را امتحان نمود تا گناه به مار منتقل شود... او از مار سؤالی نکرد زیرا می دانست عامل اصلی در این نافرمانی اوست. اما در آغاز او را نفرین کرد تا از تنبیه و توبیخ انسان بکاهد. زیرا خدا از اغوا کننده انسان نفرت داشت اما نسبت به انسال اغفال شده، ترحم عمیقی نشان داد و به همین دلیل بود که انسان را از فردوس بیرون انداخت و او را از درخت حیات دور نمود. و این امر آن گونه که بعضی ها با اصرار می گویند به این صورت نیست که خدا درخت حیات را از انسان دریغ کرد بلکه بر او رحمت نمود. بنابراین خدا خواست انسان را از ادامه نافرمانی تا ابد باز دارد و از گناهی که او در آن دست داشت و مانع جاودانگی اش بود و شرارتی که هیچ پایان و علاجی برایش نیست جلوگیری کند. لذا با به میان آوردن مرگ و توقف گناه انسان، نقطه پایانی بر شرارت وی گذاشت... تا اینکه انسان نسبت به گناه بمیرد و نسبت به خدا زیست نماید. علیه بدعتها، ۳، ۵:۲۳

شیطان نسبت به انسان، آفریده خدا، حسادت می ورزید و سعی می کرد بین خدا و انسان دشمنی بوجود آورد. از این رو خدا او را که گناه را به بشر شناسانده بود، از درگاه خود راند اما بر انسان که با بی فکری و البته با شرارت به خود اجازه نافرمانی داده بود ترحم کرد. و خدا به واسطه ترحمش، این دشمنی را به خود شیطان برگرداند.

علیه بدعتها، ۴، ۳:۴۰

... خدا زمین را لعنت نمود و نه آدم را. مار را ملعون خواند و آتش را در ابتدا برای «ابلیس و فرشتگانش مهیا نمود»^{۱۰} و نه برای انسان. علیه بدعتها، ۳، ۲:۲۳

ایرناؤس در جای دیگری که متضاد متن بالاست، اظهار می دارد که شباهت الهی در انسان به خاطر سقوط آدم از بین رفت و اینکه انسانها خود محکومیت خویش را انتخاب می کنند و مرگ تاوان گناه است.

ما امتیاز خاص خود را که موافقت و شباهت با خداست، در آدم از دست دادیم.
 علیه بدعتها، ۳، ۱۸:۱

در گذشته گفته شده که انسان موافق صورت خدا آفریده شد اما این تصویر نشان داده نمی شد. از آنجا که هنوز کلمه خدا که انسان به صورت او آفریده شد، نادیدنی بود، به همین دلیل انسان به آسانی می توانست این شباهت را از دست بدهد.
 علیه بدعتها، ۵، ۱۶:۲

حوا با نافرمانی اش برای خود و تمامی نسل بشر مرگ را به همراه آورد: حضرت مریم با اطاعت خود نجات را به ارمغان آورد.
 علیه بدعتها، ۳، ۲۲:۴

۳. مسیح و تن گیری او

الف) نسب مسیح

اگر کسی از ما بپرسد چگونه پسر از پدر مولود شد، جواب ما این است که هیچ کس نمی تواند این «بوجود آمدن» یا «مولود شدن» یا «فراخواندن» یا «مکاشفه» یا هر کلمه دیگری را که می توان در مورد وجود عیسی بکار برد، درک کند و در حقیقت غیرقابل توصیف است. نه والتینوس، نه مارسیون، نه ساتورنینوس، نه بازیلیدیس^{۱۱}، نه فرشتگان معمولی و نه فرشتگان والا، نه شاهزادگان و نه قدرتها هیچکدام آن را درک نمی کنند. تنها پدر که او را مولود ساخت و پسر که مولود شد این را می دانند. بنابراین چون نسبش قابل توصیف نیست، هیچ انسان عاقلی کوشش نمی کند تا صحبتی از «مولود شدن» و «بوجود آوردن» به میان آورد یا آنچه را غیرقابل تعریف است، تشریح کند. انسانها مطمئناً می دانند که سخن از ذهن «خارج می شود» و آنهایی که در مورد اصطلاح «خارج شدن» فکر کرده اند مسائل مهم را به طور اتفاقی درک نکرده اند و در رابطه با کلمه یگانه خدا راز پنهانی را کشف نکرده اند که در حیطه دانش عمومی بشر باشد. آنها

۱۱ - معلمانی در بین «بدعتگزاران» که ایرناؤس علیه آنها می نوشت.

پسر خدا را غیرقابل توصیف و غیرقابل نامگذاری می خوانند و از این رو چنانکه گویی در هنگام تولدش حضور داشته اند درباره «تولد و نسب پسر یگانه خدا» بسیار سخن می گویند و او را به کلمه ای که از دهان انسان «خارج می شود»، تشبیه می کنند. اما اگر درباره او همانند ماده صحبت کنیم و بگوییم که خدا او را «بوجود آورده»، گمراه شده ایم زیرا از نوشته های مقدس آموخته ایم که خدا اولین سرچشمه همه چیز است. اما در مورد اینکه خدا چگونه و از کجا جسم مادی را «خارج کرد»، نوشته های مقدس چیزی نمی گویند. و وظیفه ما نیست درباره چیزهای نامحدود که به خدا مربوط می شود براساس حدس و گمان عمل کنیم. دانش چنین موضوعاتی فقط از آن خداست.

علیه بدعتها، ۲، ۶:۲۸

ب) لوگوس

پولس رسول می گوید: «مسیح است انجام شریعت به جهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.»^{۱۲} چگونه مسیح می تواند پایان شریعت باشد مگر اینکه آغازش نیز باشد. زیرا او که پایان را آورد، نیز آغاز را بوجود آورد. او خودش به موسی می فرماید: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم... و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم»^{۱۳}. از آغاز عادت معهود وی به عنوان کلام خدا این بود که فرود آید و صعود کند تا آنانی را که در رنج و غذاب به سر می برند، نجات دهد.

علیه بدعتها، ۴، ۴:۱۲

ج) کلمه، پدر را آشکار می کند

چون او که «همه را در همه عمل می کند»^{۱۴} خداست، ذات حقیقی و وحدت وجودی اش را مخلوقاتش نمی توانند توصیف یا کشف نمایند اما اصلاً ناشناخته هم نیست. چرا که توسط کلمه اش، تمامی مخلوقات می آموزند تنها یک خدا، یک پدر وجود دارد که همه چیز را تحت کنترل دارد و به همه چیز وجود می بخشد. همان گونه که انجیل می گوید، «خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه ای که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد.»^{۱۵} بنابراین از آغاز، پسر، پدر را به همه می شناساند چون از آغاز با پدر بوده است و به خاطر منفعت انسان، رویاهای انبیا، انواع گوناگون عطایای روحانی، رسالت خود، ستایش و تمجید منظم و مرتب پدر در زمان های معین را به او نشان داده است. وقتی نظم

۱۲- روم ۱۰:۴.

۱۳- خروج ۳:۷-۸.

۱۴- ۱- قرن ۱۲:۶.

۱۵- یو:۱۸.

و ترتیب درست وجود داشته باشد، ثبات هم وجود دارد و وقتی ثبات هست، انتخاب وقت مناسب نیز هست و این انتخاب وقت مناسب برای انسان منفعت به همراه می آورد. و به همین دلیل کلمه، رسول خدا برای انسانها و منفعت آنها گردید. او برای انسان کار نجات بخش خود را عملی کرد و خدا را به انسان و انسان را به خدا شناساند. او از ناپیدا بودن خدا محافظت نمود تا مبدا انسان نسبت به خدا مغرور شود و اینکه انسان باید هدفی داشته باشد که در جهت رسیدن به آن پیش برود. در عین حال با تعمق های بسیار خود خدا را به صورتی دیدنی بر ما آشکار کرد تا مبدا انسان کاملاً از خداوند دور شود و از او دست بکشد. زیرا جلال خدا، انسان زنده است و زندگی انسان همانا دیدار خداست. اگر تجلی خدا در مخلوقات، به تمامی موجودات زنده روی زمین زندگی می بخشد، مکاشفه پدر از طریق کلمه چقدر بیشتر به کسانی که خدا را می بینند زندگی خواهد بخشید.

علیه بدعتها، ۴، ۶:۲۰

پسر همواره با پدر بوده و او را از همان آغاز آشکار کرده است. علیه بدعتها، ۲، ۹:۳۰

نام خدا یا خداوند تنها به او که خدا و خداوند تمامی موجودات است داده می شود. او که به موسی فرمود، «هستم آن که هستم و به بنی اسرائیل چنین بگو، اهی (یعنی هستم) مرا نزد شما فرستاده.»^{۱۶} نام خدا و خداوند به پسرش، عیسی مسیح خداوند ما نیز داده می شود، او که انسانها را پسران خدا می گرداند اگر به نامش ایمان بیاورند. و پسر به موسی می گوید، «نزول کردم تا این قوم را خلاصی بخشم»^{۱۷} زیرا پسر است که برای نجات انسان فرود آمد و صعود کرد. بنابراین توسط پسر که در پدر است و پدر را در خود دارد، اهی (هستم) آشکار شده است. پدر به پسر شهادت می دهد و پسر پدر را اعلام می کند. بنابراین اشعیا می گوید، «شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من می باشید تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من هستم.»^{۱۸} علیه بدعتها، ۳، ۲:۶

خدا همه چیز را در نظم و اندازه می کند و با او هیچ چیز بدون تناسب نیست. به راستی چه درست گفته که، پدر نامتناهی در پسر متناهی می شود زیرا پسر مقیاس پدر است چون او را دربردارد.

۱۶- خروج ۳:۱۴.

۱۷- خروج ۳:۸.

۱۸- اش ۴۳:۱۰.

کلمه، از طریق خلقت؛ خداوندی که جهان را آفرید از طریق جهان؛ صانع از طریق صنعت دست خود؛ و پدر از طریق پسرش، خدای خالق را آشکار می کند. همه انسانها به طور یکسان [توسط حقیقت وجودیشان] به این امر اعتراف می کنند اما همگی ایمان ندارند. کلمه، از طریق شریعت و انبیا، خود و پدر را اعلام نمود و تمامی مردم، یکسان آن را شنیدند اما همگی ایمان نیاوردند. و همین کلمه که ملموس و مرئی است، پدر را نمایان ساخت اگرچه همه به او ایمان نیاوردند. با وجود این همه پدر را در پسر دیدند چرا که پدر ناپیدای پسر و پسر پیدای پدر است.^{۱۹} علیه بدعتها، ۴، ۵:۶

د) طبیعت الهی و انسانی مسیح

تنها یک خدا هست که با کلمه و حکمتش تمامی موجودات را آفرید و نظم داد... کلمه او، خداوند ما عیسی مسیح است که در این ایام آخر در میان ما انسان شد تا پایان را با آغاز یعنی انسان را با خدا یکی کند. بنابراین انبیایی که توسط کلمه صاحب عطایای نبوتی شدند ظهور جسمانی او را بشارت می دادند که توسط آن، به هم پیوستن و یکی شدن انسان و خدا طبق خواست پدر به تحقق رسید. زیرا کلمه خدا از پیش خبر داد که خدا بر انسان ها نمایان خواهد شد و با آنها بر روی زمین زندگی خواهد کرد و با آنها هم صحبت خواهد شد. و او در کنار مخلوقاتش حضور خواهد داشت تا نجات را به آنها ببخشد و آنها او را دریابند، او ما را «از دست دشمنانمان» خلاصی خواهد داد یعنی از تمامی روح نافرمان و ما را عطا خواهد کرد «تا در تمامی روزهای عمر خود در حضور او به قدوسیت و عدالت عبادت کنیم»^{۲۰} و انسان با پذیرفتن روح خدا، به جلال پدر برسد. علیه بدعتها، ۴، ۴:۲۰

خداوند ما عیسی مسیح، کلمه خدا، به خاطر محبت بیکران پدر، همانی شد که ما هستیم تا ما را همان گونه که خود او هست بسازد. علیه بدعتها، ۵

همان گونه که انسان بود و در معرض وسوسه قرار داشت، کلمه خدا نیز بود تا جلال یابد. کلمه ساکت بود تا بتواند در معرض وسوسه، بی حرمتی، مصلوب شدن و مرگ قرار گیرد در حالی که انسانیت، در پیروزی، در تحمل... رستاخیز و ظهورش [در الوهیت] محو گردید. علیه بدعتها، ۳، ۳:۱۹

۱۹- این جمله را نمی توان دقیقاً ترجمه کرد.

۲۰- لوی: ۷۲-۷۵.

اگر کسی بپرسد چرا عیسی مسیح این گونه ما را تعلیم داده که «از آن روز و ساعت هیچکس جز پدر اطلاع ندارد»^{۲۱}، هر چند او در همه چیز با پدر شریک است، در حال حاضر نمی توان پاسخی مناسب تر، صحیح تر و کم خطرتر از این پیدا کرد که ما از خود خداوند (یگانه معلم حقیقی ما) آموخته ایم که پدر قبل از همه است. همان گونه که او می فرماید، «پدر بزرگتر از من است»^{۲۲}. خداوند ما اعلام کرده که پدر در مورد دانش و معرفت برتر است به این خاطر که تا زمانی که تابع شرایط دنیوی هستیم، باید معرفت کامل و این چنین سئوالاتی را به خدا واگذار کنیم. علیه بدعتها، ۲، ۸:۲۸

۴. کفاره

(الف) «خدا در مسیح دنیا را با خود آشتی داد»

خدا انسان شد و خود خداوند بود که ما را نجات بخشید. علیه بدعتها، ۳، ۱:۲۱

[در پاسخ به ابیونی ها^{۲۳}]... چگونه می توانند نجات یابند جز اینکه خدا نجات شان را بر روی زمین مهیا کرده باشد؟ و چگونه انسان نزد خدا می رسد جز اینکه خدا به نزد انسان بیاید؟ چگونه انسان از نسل مرگ^{۲۴} رها خواهد شد جز اینکه به تولدی جدید، شگفت انگیز، و نامنتظره از جانب خدا به عنوان نشانه ای از نجات، گذر کند، یعنی تولد از باکره تا از طریق ایمان تولدی^{۲۴} دوباره یابد؟ چگونه انسانها می توانند نزد خدا پذیرفته شوند اگر با همان تولد انسانی خود در این دنیا باقی بمانند؟

علیه بدعتها، ۴، ۴:۳۳

(ب) او شریک رنجهای ما شد، ما سهم پیروزی او

اگر او حقیقتاً رنج نمی کشید [در بخشایش رنج دهندگانش] هیچ فیضی هم وجود نمی داشت... و هنگامی که رنجی واقعی را تحمل می کنیم او با ترغیب ما به تحمل تحقیرها و آزارها و برگرداندن گونه دیگر خود، به وضوح ما را به گمراهی می کشاند اگر خود اول همان رفتار را در عمل انجام نداده بود،... در آن صورت «بالا تر از استاد خود» می بودیم... اما از آنجا که او، خداوند ما، یگانه استاد واقعی ماست پس واقعاً پسر

۲۱- مت ۲۴:۳۶.

۲۲- یو ۱۹:۲۸.

۲۳- Ebionites به معنی فقیران، فرقه ای از مسیحیان یهودی تبار که در قرون اولیه مسیحیت بسیار مطرح بودند.

۲۴- در اینجا ترجمه لاتین (نسخه یونانی از بین رفته) مبهم است و به نظر می آید ناقص باشد.

رنج دیده و نیکوی خداست، کلمه خدای پدر که وی را پسر انسان گردانید. او زحمت کشید و غلبه یافت. او انسانی بود که به جای پدران^{۲۵} مبارزه نمود و با اطاعت خویش نافرمانی را باطل کرد. زورمندان را به بند کشید و ضعیفان را خلاصی داد و با نابود کردن گناه، آفریدگان خود را نجات بخشید. چون که او خداوند بسیار مقدس ما و دوستدار مهربان آدمیان است. (۷) همان طور که قبلاً گفتیم او انسان را با خدا متحد ساخت. چنانچه انسان بر دشمن انسان غلبه نیافته بود دشمن به راستی مغلوب نمی شد و اگر نجات انسان از جانب خدا نبود آن را چون مایملکی مطمئن در اختیار نمی داشت. اگر انسان با خدا یکی نشده بود نمی توانست در جاودانگی سهمی داشته باشد. زیرا متوسط بین خدا و انسان می بایست به واسطه خویشاوندی خود با هر دو، بین ایشان دوستی و موافقت ایجاد نماید، انسان را به حضور خدا ببرد و خدا را به انسان بشناساند. به چه طریقی می توانستیم در فرزندخواندگی پسران خدا سهیم شویم، مگر نه اینکه از طریق پسر به مصاحبت با خدا دست یافتیم و کلمه خدا تن گرفت تا با ما مشارکت یابد؟ بنابراین همچنان که مراحل مختلف زندگی را پشت سر می گذاشت هر نسلی را با خدا دوستی بخشید... شریعت در عین روحانی بودن، تنها ماهیت گناه را نشان می داد ولی آن را از بین نبرد زیرا گناه بر روح سلطه ندارد بلکه بر انسان. او که می بایست گناه را نابود کند و انسان را از خطا برهاند می بایست در همان شرایط انسانی قرار گیرد، انسانی که اسیر شده و در بند مرگ گرفتار آمده بود، تا مرگ به دست انسان مغلوب گردد و انسان از اسارت مرگ رهایی یابد. زیرا همچنانکه به واسطه نافرمانی یک انسان یعنی انسان اول که از خاک بکر آفریده شد، بسیاری گناهکار گردیدند به همین نحو لازم بود که به واسطه اطاعت یک انسان یعنی اولین مولود از باکره، بسیاری عادل شوند و نجات یابند.

علیه بدعتها، ۳، ۱۸: ۶-۷

ج) اطاعت، نافرمانی را زدود

کلمه خدا، آفریننده تمام موجودات به واسطه انسان بر شریر غالب شد، او را چون یاغی و نافرمان به وی نشان داد و او را تسلیم انسان نمود.^{۲۶} ... همان گونه که شریر از طریق نافرمانی و عصیان بر انسان سروری می کرد با بازگشت انسان به سوی خدا، عصیان از بین می رود.

علیه بدعتها، ۵، ۲۴: ۴

۲۵- در بعضی نسخه ها «به جای برادران» نوشته شده و به نظر صحیح تر می آید.

۲۶- لو ۱۰: ۱۹.

فرشته نافرمان، قدرتش با این جواب نابود شد [«خداوند خدای خود را سجده کن و تنها او را عبادت نما»، مت ۴: ۱۰]. او به خاطر ماهیتش افشا می شود و از پسر انسان که احکام خدا را نگاه می دارد شکست می خورد. زیرا از آنجا که در آغاز انسان را به تخطی از احکام آفریدگارش تشویق می کرد وی را در چنگال قدرت خود داشت چونکه قدرت او در نافرمانی و عصیان نهفته است و بدین طریق انسان را به بند می کشید.

علیه بدعتها، ۵، ۳: ۲۱

(د) فدیة - نجات - خون

او که کلمه قدرتمند خدا و نیز انسان حقیقی بود با معامله ای منطقی، توسط خورش ما را نجات داد و خود را برای کسانی که در اسارت بودند فدیة ساخت... او نه با زور بلکه از راه اعتقاد و ایمان به هدف خود رسید...

(۲) خداوند ما را توسط خورش نجات داد و زندگی خود را به جهت زندگی ما و جسمش را به عوض جسم ما داد و روح پدر را افزای نمود تا ما را یکی گرداند و خدا و انسان را با هم مصالحه دهد. توسط روح القدس خدا را نزد انسان پایین آورد و از طریق تن گیری اش انسان را نزد خدا بالا برد و با آمدنش، به صورتی مطمئن و حقیقی جاودانگی را از طریق مصاحبت ما با خدا به ما بخشید.

علیه بدعتها، ۵، ۱: ۱-۲

تعلیم اصلی ایرنائوس این است که عیسی مسیح بیشتر با زندگی و اطاعت خود بخشش خدا را به دست آورد تا با رنج و مرگ خود. بزرگترین کار شفاعت کننده راز تن گیری اوست.

...خداوند توسط تن گیری خود «متوسط بین خدا و انسان»^{۲۷} شد و ما را به دوستی و مصاحبت خدا بازگرداند. از جانب ما رضایت پدر را که علیه او مرتکب گناه شده بودیم بدست آورد و نافرمانی ما را با اطاعت خویش از بین برد، ما را به دوستی و مصاحبت با خالقمان و اطاعت از وی بازگرداند.

علیه بدعتها، ۵: ۱۷: ۱

(ه) تقدیس تک تک مراحل زندگی

هنگامی که برای دریافت تعمید آمد در سن سی سالگی بود. سپس با رسیدن به سن مناسب تعلیم دادن به اورشلیم رفت تا همه بتوانند به خوبی به تعلیماتش گوش فرا دهند. او حقیقتاً همان گونه که بود خود را نشان می داد نه آن گونه که بعضی می گویند ظاهری

۲۷- ۱- تیمو ۲: ۵.

فریبنده داشت. بنابراین هنگامی که تعلیم می داد در سنین معلمی بود، او نه انسانیت را رد نمود و نه از حدود آن فراتر رفت و دستوراتی را که به انسانها می داد در مورد خود دقیقاً اجرا می کرد. او تک تک مراحل زندگی انسان را با [میسر ساختن] شباهت آنها به زندگی خود تقدیس نمود. آمد تا به واسطه شخص خود همه را نجات دهد یعنی تمام کسانی که از طریق وی برای خدا از سر نو متولد می شوند: نوزادان، کودکان، پسران، جوانان و سالمندان. از این رو وی تمام مراحل زندگی را پشت سر گذاشت. او به جهت اطفال طفل گردید و طفولیت را تقدیس نمود، با ارائه الگوئی از عواطف فرزندی، راستی و اطاعت، کودکی در میان کودکان شد و کودکی را تقدیس کرد، جوانی در میان جوانان و الگوئی برای آنان شد و ایشان را برای خداوند تقدیس نمود. همچنین در میان بزرگسالان رشد کرد تا نه تنها از نظر مکاشفه حقیقت بلکه در این مرحله از زندگی نیز معلم کاملی برای همه شود، بزرگسالان را تقدیس نماید و الگوئی برای آنان گردد. و از این جهت حتی پذیرای مرگ شد تا «نخست زاده از مردگان و در همه چیز مقدم» شود^{۲۸}، آفریدگار حیات که پیش از همه می رود و راه را نشان می دهد.

علیه بدعتها، ۲، ۴:۲۲

۵. روح القدس

الف) روح القدس در کلیسا

ما ایمان خود را از کلیسا می گیریم و در نهایت دقت از آن محافظت می کنیم، ایمان ما همچون گنجی گران بهاست که در خمره ای زیبا و نفیس نگهداری می شود و حتی سرزندگی و شادابی اش به واسطه روح خدا هر روز تازه می شود و باعث تازگی خمره حاوی آن می گردد. خدا این هدیه را چون نفخه زندگی بخش انسان به کلیسا سپرده است تا سرانجام آنکه تمامی مردم با دریافت آن زندگی داشته باشند. در کلیسا یگانه راه پیوند با مسیح به ما داده شده است یعنی روح القدس که بیعانه جاودانگی، تقویت کننده ایمان ما و نردبان صعود به سوی خداست. زیرا رسول مقدس می گوید «خدا رسولان، انبیا، معلمان» و دیگر ابزارهای عمل روح القدس را در کلیسا برقرار نمود.^{۲۹} اما کسانی که در فعالیت کلیسا دخیل نیستند هیچ سهمی در روح القدس ندارند... زیرا جائی که کلیسا هست روح خدا آنجاست و جائی که روح خدا هست کلیسا و هر نوع فیض آنجاست. روح القدس حقیقت است و بنابراین هر که سهمی در روح القدس ندارد از سینه مادرش

۲۸- کول ۱:۱۸.

۲۹- ۱- قرن ۲۸:۱۲.

تغذیه نمی شود و از آن حیات نمی یابد و نیز از چشمه جوشانی که از بدن مسیح جاری می شود فایده ای نمی برد. علیه بدعتها، ۳، ۱:۲۴

ب) بخشنده زندگی و نور «که از زبان انبیا سخن می گفت» در روزگاران قدیم [یعنی در دوران عهدعتیق] خدا به شیوه ای نبوتی از طریق روح القدس شناخته می شد اما امروز از طریق پسر و در ملکوت آسمان در وجود خود به عنوان پدر شناخته می شود. روح القدس انسان را برای پسر خدا آماده می سازد؛ پسر، انسان را به سوی پدر هدایت می کند و پدر جاودانگی را به جهت حیات ابدی می بخشد که در نتیجه ملاقات با خدا به انسان داده می شود. (۶) همان گونه که بینندگان نور در روشنائی هستند و در آن سهمی دارند، به همان طریق کسانی که خدا را می بینند در خدا هستند و از نور او بهره مند می شوند. نور به آنها زندگی می دهد و از این رو کسانی که خدا را می بینند دریافت کننده زندگی هستند. و به همین دلیل او که دست نیافتنی، درک نشدنی و نادیدنی است خود را برای ایماندارانش عیان، قابل درک و دست یافتنی می کند تا به کسانی که به واسطه ایمان او را می بینند و درک می کنند زندگی ببخشد... زندگی حقیقی از سهمی بودن در خدا ناشی می شود و سهمی بودن در خدا، شناختن او و بهره مندی از نیکوئی اوست... این موضوع به صورت نمادین از طریق انبیا مکشوف گردید تا انسانهایی که پذیرای روح خدا هستند و همواره در انتظار آمدن وی می باشند خدا را ببینند... زیرا برخی روح نبوت و اعمال وی را در عطایای متنوع روحانی دیدند؛ برخی دیگر آمدن خداوند و خدمتی [یعنی کار شفاعت آمیزی] را که از ازل به عهده داشت دیدند، خدمتی که از طریق آن، اراده پدر را در آسمان و زمین به انجام رساند. برخی دیگر جلال پدر را دیدند که به شیوه ای متناسب با زمان و وضعیت بینندگان، شنوندگان آنان و نیز شنوندگان بعدی مکشوف شده بود. پس در قدیم نیز مکاشفه خدا انجام شده زیرا توسط این شیوه های متنوع خدای پدر را دیده بودند. روح القدس کار می کند، پسر ماموریت خود را به انجام می رساند و پدر تصدیق می کند و بدین ترتیب انسان به نجات کامل می رسد. علیه بدعتها، ۴، ۲۰:۵-۶

ج) احیای تصویر خدا

ما از قبل سهمی از روح او را دریافت نموده ایم تا کامل شویم و برای جاودانگی آماده گردیم همان گونه که به تدریج آماده می شویم که خدا را بپذیریم و حامل او گردیم. این

همان چیزی است که رسول آن را «بیعانه»^{۳۰} می نامد... که در ما هست و ما را هر روز بیشتر روحانی می سازد و از این رو «میرائی ما در حیات غرق می شود».^{۳۱}... و این نه با خلاصی جستن از بدن مادی بلکه با شراکت در روح القدس حاصل می شود... اگر به این دلیل که ما «بیعانه» را دریافت نموده ایم ناله می کنیم «ابا، ای پدر»^{۳۲}، در هنگام رستخیز که او را روبرو خواهیم دید چه خواهد شد؟... تاثیر فیض کامل روح القدس که خدا به انسان خواهد داد چه خواهد بود؟ ما را شبیه او خواهد ساخت و اراده پدر را در ما کامل خواهد گردانید؛ چونکه انسان را به صورت و شباهت خدا درخواهد آورد.

علیه بدعتها، ۵، ۸:۱

جائی که روح پدر است آنجا انسان زنده می شود... جسم به مالکیت روح درمی آید، خود را فراموش می کند و با پذیرفتن کیفیت روح بر خود، پذیرای کلمه خدا می شود... (۳)... با دریافت روح القدس در تازگی حیات، در اطاعت از خدا قدم برمی داریم. بدون روح خدا نمی توانیم نجات یابیم.

علیه بدعتها، ۵، ۹:۲-۳

از طریق روح برای پسر رستخیز می کنیم و از طریق پسر برای پدر. علیه بدعتها، ۵، ۳۶:۲

به واسطه روح آمرزش گناهان به حیات دست می یابیم. علیه بدعتها، ۴، ۳۱:۲

(د) کلمه - حکمت - روح

به طور مفصل نشان دادیم که کلمه یعنی پسر، از ازل با پدر بود و خدا از زبان سلیمان به ما می گوید که حکمت یعنی روح القدس، قبل از پیدایش موجودات با او بود: «خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد...» [امث ۳:۱۹] و نیز «خداوند مرا مبداء طریق خود داشت قبل از اعمال خویش از ازل. من از ازل برقرار بودم»... [امث ۸:۲۲-۲۳].

علیه بدعتها، ۴، ۲۰:۳

(ه) پسر و روح (کلمه و حکمت) در آفرینش

خدا از طریق کلمه و روح، همه چیز را آفرید، نظام بخشید و اداره می کند.

علیه بدعتها، ۱، ۲۲:۱

۳۰- افس ۱:۱۴.

۳۱- ۲-قرن ۵:۴.

۳۲- روم ۸:۵.

انسان آمیخته ای از جسم و روح است که به شباهت خدا آفریده شده و به دست خدا شکل یافته است یعنی توسط پسر و روح که به ایشان فرمود «آدم را بسازیم».^{۳۳}

علیه بدعتها، ۴، ۳

ما را فرشتگان نیافریدند و شکل ندادند. جز کلمه خدا و قدرتی همانند پدر تمام انسانها، نه فرشتگان و نه هیچ کس دیگر نمی توانند آفریننده صورت و شباهت خدا باشند. خدا در انجام کار آفرینش جهان محتاج هیچ کمکی از طرف فرشتگان نبود چنانکه گوئی دستان خدا ناتوان بوده اند.^{۳۴} زیرا او همواره کلمه و حکمتش یعنی پسر و روح القدس را در کنار خود داشته است. به واسطه آنها و در آنها همه چیز را به اراده آزاد خود آفرید و به ایشان می گوید «آدم را بسازیم...» [پید ۱:۲۶]. علیه بدعتها، ۴، ۲۰:۱

(و) از پدر به واسطه پسر

[روح القدس، «بخشنده حیات» و هر موهبت نیکوچه طبیعی و چه روحانی]... کلمه خدا... روح را به همه عطا می کند... به برخی به واسطه موهبت زندگی و به برخی دیگر با موهبت تولد نوین چون پسران خدا. علیه بدعتها، ۵، ۱۸:۱

خداوند بر زن سامری رحمت آورد^{۳۵}... و به او وعده آب زندگانی بخش داد... زیرا او در خود آبی داشت که «تا حیات جاودانی می جوشد».^{۳۶} خداوند این هدیه را از پدر دریافت داشته بود و او نیز با فرستادن روح القدس بر تمام جهان، آن را به کسانی که در او شراکت دارند می بخشد.

(۲) خداوند تمام انسانها را «که اسیر دست دزدان شده بودند» به روح القدس سپرده است. دلش بر ایشان بسوخت و زخمهایشان را مرهم نهاد و دو دینار سلطنتی به آنها داد تا از طریق روح، صورت و نقش پدر و پسر را بر خود بپذیریم و از آن دو دینار که به ما داده شده بهره مند گردیم و آن را با سودش به خداوند بازگردانیم.^{۳۷}

علیه بدعتها، ۳، ۱۷:۱-۲

۳۳- پید ۱:۲۶.

۳۴- در مورد «دستان خدا» رجوع کنید به بخش "تثلیث" (علیه بدعتها، ۵، ۱:۳).

۳۵- زن سامری تمثیلی از دنیای بی ایمان است.

۳۶- یو ۴:۱۴.

۳۷- رک. لو ۱۰:۳۵؛ مت ۱۶:۲۵.

ز) نزول روح بر پسر

[حمله شدید به تفکر گنوسیان مبنی بر تمایز بین عیسی انسان و مسیح به عنوان «وجودی نیمه الهی و مافوق طبیعی»] ... زیرا این سخن که مسیح بعدها [یعنی به هنگام تعمید] بر عیسی نزول کرد عاری از حقیقت است: مسیح و عیسی دو شخص متمایز و جدا نیستند بلکه یک شخص، کلمه خدا، نجات دهنده همگان و فرمانروای آسمان و زمین عیسی است. او جسم گرفت؛ توسط پدر با روح القدس تدهین (مسح) شد و عیسی مسیح گردید [یعنی عیسی مسح شده] همان گونه که اشعیا نیز می گوید «نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم...» [اش ۱۱: ۱-۴] و باز اشعیا با پیشگویی این مسح، و هدف مسح وی می گوید «روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم...» [اش ۶۱: ۱-۲]. بنابراین روح خدا بر او قرار گرفت، روح وی که از زبان انبیا وعده داده بود که او را مسح خواهد کرد تا دولتمندی مسح وی را دریافت کنیم و نجات یابیم. علیه بدعتها، ۳، ۹: ۲

خدا از زبان انبیا وعده داده که «در ایام آخر، روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهیم ریخت تا نبوت نمایند.»^{۳۸} و روح از پدر بر پسر خدا که پسر انسان نیز هست نزول کرد و به همراه او در میان بنی آدم ساکن شد و بر انسانها «قرار گرفت»^{۳۹} و در آفریده های خدا مسکن گرفت تا اراده پدر را در آنها به انجام رساند و آنها را از حالت کهنه به تازگی مسیح احیا نماید. علیه بدعتها، ۳، ۱۷: ۱

۶. تثلیث

الف) مباحث عمومی

کلمه خدا که از ازل با اعمال دستش حضور دارد، پدر را به تمام کسانی که اراده کند مکشوف می سازد، مکاشفه ای که زمان و کیفیت آن به اراده پدر و پسر بستگی دارد. بنابراین تنها یک خدا هست یعنی پدر و تنها یک کلمه یعنی پسر و تنها یک روح و تنها یک نجات برای کسانی که به وی ایمان دارند. علیه بدعتها، ۴، ۶: ۶

۳۸- یول ۲: ۲۹.

۳۹- اش ۱۱: ۲

پدر کاری بزرگ و بیان نشدنی [در امر آفرینش] انجام داده است. زیرا پسر و روح القدس که ایشان را به تمثیل کلمه و حکمت می نامیم او را در همه چیز خدمت می کنند و تمام فرشتگان خدمتگزار و مطیع او هستند. علیه بدعتها، ۴، ۳:۷

ب) اعمال سه شخص

روح انسان را برای پسر خدا آماده می سازد، پسر انسان را به سوی پدر هدایت می کند و پدر به وی حیات ابدی می بخشد... (۶) ... بنابراین خدا به انسان مکشوف شد زیرا خدای پدر از تمام این راهها آشکار می شود. روح القدس کار می کند، پسر ماموریتش را به انجام می رساند و پدر تصدیق می کند. علیه بدعتها، ۴، ۴:۲۰

... روح معرفت راستی را الهام می کند و راههای پدر و پسر را به انسان می شناساند. علیه بدعتها، ۴، ۷:۳۳

[نزدیک شدن انسان به خدا] ... پدر اراده می کند و فرمان می دهد، پسر نقشه پدر را به انجام می رساند و روح حمایت و تسریع می کند... علیه بدعتها، ۴، ۳:۳۸

خداوند ما را نجات می دهد... و روح پدر را می فرستد تا بین خدا و انسان اتحاد برپا کند... (۳) ... کلمه پدر و روح خدا با اتحاد در وجود مادی آدم، اولین آفریده خدا، انسان را زندگی و کمال بخشیدند و توانائی پذیرش پدر کامل را در وی نهادند... زیرا آدم قدیم «دستان»^{۴۰} خدا را تجربه نمود، چونکه خطاب به ایشان بود که پدر گفت «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم».^{۴۱} بنابراین در نهایت («نه از خواهش جسم و نه از خواهش مردم»^{۴۲} بلکه از پسند نیکوی خدا) «دستان» وی حیات کامل را به انسان بخشیدند تا آدم ثانی «به صورت و شبیه خدا» باشد. علیه بدعتها، ۵، ۳-۲:۱

پدر از خلقت و کلمه خود محافظت می کند؛ کلمه که مورد حمایت پدر است، روح را طبق اراده پدر به همه می بخشد... پس بر ما معلوم می شود که تنها خدای پدر «فوق همه، در میان همه و در همه»^{۴۳} است. فوق همه پدر است و او سر [منشاء؟] مسیح می باشد. در میان همه، کلمه است و او سر [منشاء؟] کلیسا می باشد. در همه، روح القدس است و او

۴۰- رجوع کنید بخش ۵، قسمت ۵.

۴۱- پید: ۱:۲۶.

۴۲- یو: ۱:۱۳.

۴۳- افس: ۴:۶.

«آب زنده‌ای»^{۴۴} است که خداوند آن را به کسانی که حقیقتاً به او ایمان دارند و او را محبت می‌کنند می‌بخشد.

علیه بدعتها، ۵، ۱:۱۸

انسان به واسطه روح به سوی پسر صعود می‌کند و از طریق پسر به سوی پدر.

علیه بدعتها، ۵، ۲:۳۶

در نام مسیح، مفاهیم مسح‌کننده، مسح‌شده و تدهین نهفته است. پدر، مسح‌کننده است، پسر، مسح‌شده و روح، تدهین. همان‌گونه که کلمه از زبان اشعیا اعلام می‌کند: «روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرده است.»^{۴۵}

علیه بدعتها، ۳، ۳:۱۸

ج) تمثیلی عجیب و غریب

راحاب از سه جاسوس که تمام سرزمین را تفتیش می‌کردند پذیرائی نمود که تمثیل پدر و پسر و روح القدس هستند.

علیه بدعتها، ۴، ۱۲:۲۰

۷. کلیسا

الف) نکاتی درباره کلیسا - جانشینی - سنت - کتب مقدسه

منظور ما از «معرفت راستی»، تعالیم رسولان است؛ نظام کلیسا همان‌گونه که از آغاز در سرتاسر جهان برقرار شده است: مهر برجسته و ممتاز بدن مسیح که از طریق جانشینی اسقفان حفظ می‌شود: زیرا رسولان، نگهداری و مراقبت از کلیسا را به اسقفان سپرده‌اند، کلیسایی که همه جا هست و بدون هیچ سند مکتوبی و با کاملترین تفسیر [یعنی اعتقاد نامه] صحیح و سالم به دوران ما رسیده است، کلیسایی که هیچ کاهش یا افزایشی [از لحاظ سنت] نمی‌پذیرد: خواندن کتب مقدسه بدون تحریف و همراه با تفسیر دقیق و عاری از تناقض مانع کفر و بی‌ایمانی است: و موهبت خاص محبت که گرانبهارتر از معرفت، بسیار باشکوه‌تر از نبوت و مافوق دیگر عطایای روحانی است.^{۴۶}

علیه بدعتها، ۴، ۸:۳۳

۴۴ - یو:۷:۳۹.

۴۵ - اش:۶۱:۱.

۴۶ - رک. افس:۱۹:۳ و ۱-قرن ۱۳.

ب) تمثیلی از پایداری و دوام کلیسای کاتولیک

متن کوتاه زیر، بخش پایانی تمثیلی مفصل اما تا حدودی سست بنیان است. لوط به جای پدر، ذریت وی به جای روح القدس، دو دختر لوط به جای «دو جماعت» یعنی کنیسه یهود و کلیسای مسیحی و سرانجام اینکه زنش به جای کلیسا ذکر شده اند.

... زن لوط در سدوم باقی ماند زیرا دیگر جسمی میرا و فانی نبود بلکه مجسمه ای ماندگار از نمک... کلیسا نیز که «نمک زمین»^{۴۷} است به همین نحو در اقصای زمین می ماند و به خاطر ناگواریهای وضعیت بشری رنج می کشد. تمامی اعضا هر از گاهی جای خود را به دیگری می دهند اما مجسمه نمک همچنان باقی می ماند: این حامی ایمان و تقویت کننده پسران خداست و ایشان را به نزد پدر رهسپار می سازد. علیه بدعتها، ۴، ۳:۲۱

ج) سنت و جانشینی در کلیسا

هنگامی که بدعت کاران از جانب کتب مقدسه تکذیب می شوند به محکومیت خود کتب مقدسه می پردازند چنان که گوئی کتابهای مقدس نادرست و گمراه هستند. آنها صحت و مشروعیت کتب مقدسه را به اتهام تناقض و ناهماهنگی زیر سؤال می برند و می گویند تنها کسانی که صاحب سنت هستند می توانند به حقیقت دست یابند، و توالی سنت را از سخنان شفاهی می دانند نه از سخنان مکتوب. بنا به ادعای آنان همین است معنی سخن پولس که می گوید: «لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین اما حکمتی که از این عالم نیست»^{۴۸} هر یک از این بدعت کاران مدعی است که این حکمت همان است که خود او کشف یا ابداع کرده است. پس درواقع تنها از طریق ایشان به حقیقت دست می یابیم، گاهی توسط والتینوس، وقتی دیگر توسط مارسیون، آنگاه توسط سرینتوس، بازلید یا دیگر دشمنان ایمان... (۲) اما هرگاه با سنتی که از رسولان به ما رسیده و توسط جانشینی اسقفی در کلیساها تا به امروز محافظت شده آنان را به مبارزه می طلبیم ایشان با سنت به مخالفت برمی خیزند و ادعا می کنند که نه تنها از اسقفان بلکه حتی از رسولان نیز حکیم تر هستند و حقیقت ناب را کشف نموده اند. می گویند رسولان سخنان نجات دهنده را با موضوعات مربوط به شریعت در هم آمیختند و علاوه بر این خود خداوند مباحثی بیان نموده که آنها را یا از خدایان حد واسطه^{۴۹} یا از قدرتهای متوسط یا از اعلی علیین اخذ نموده است. در حالی که تنها خود را واقف به سر مخفی بدون هیچ تردید

۴۷- مت ۵: ۱۳.

۴۸- ۱- قرن ۲: ۶.

۴۹- Demiurge که در تفکر گنوسی خالق جهان به شمار می رفت و از خدای پدر متمایز بود.

یا آرایش یا اختلاطی می‌دانند که این خود گستاخانه‌ترین کفر علیه آفریدگار آنهاست. بنابراین نه کتب مقدسه و نه سنت کلیسا را قبول ندارند... علیه بدعتها، ۲، ۳

د) عطایای روحانی در کلیسا

کسانی که حقیقتاً شاگرد وی هستند از فیض او برخوردار می‌شوند و این فیض را به جهت منفعت دیگران بکار می‌بندند همان‌گونه که همه، تک تک عطایایی از او دریافت کرده‌اند. برخی دیوها را اخراج می‌کنند... بعضی از آینده‌خبر دارند... و بعضی بیماران را با گذاشتن دست‌ها شفا می‌بخشند... و حتی قبل از این مردگانی زنده شده‌اند که سالهای زیادی با ما بوده‌اند. عطایایی که کلیسا در سرتاسر جهان از خداوند دریافت کرده و هر روزه به نام عیسی مسیح به مرحله عمل رسانده، به شمارش نمی‌آیند. آری همه اینها از جانب خداوند ما عیسی مسیح است که در زمان پنطیوس پیلطس به خاطر منفعت ملتها مصلوب شد، بدون اینکه هیچ نیرنگ و فریبی در او باشد. چون کلیسا این عطایا را به رایگان از خداوند دریافت کرده، بنابراین به رایگان به انسانها خدمت می‌کند. علیه بدعتها، ۲، ۳:۴

ه) کلیسای غیریهودیان - یک تمثیل

ازدواج موسی با زنی حبشی که او را جزو قوم بنی اسرائیل گردانید، تمثیلی از پیوند زیتون وحشی با زیتون واقعی به منظور شریک شدن در باروری آن است^{۵۰}. زیرا او نیز که همانند مسیح در جسم متولد شد، قومش در جستجوی او بودند تا وی را بکشند اما از مرگ در مصر گریخت یعنی به میان غیریهودیان رفت و در آنجا کودکان را تقدیس گردانید و کلیسایی در آن سرزمین بنا کرد. ازدواج موسی نمونه‌ای از ازدواج رازگونه عیسی بود و عروس حبشی نشانه کلیسای غیریهودیان. و آنانی که آن کلیسا را مورد ناسزا و تهمت قرار می‌دهند هرگز پاک نخواهند شد بلکه همچون جذامیان نجس شده از اردوی عدالت طرد خواهند گردید. علیه بدعتها، ۴، ۱۲:۲۰

رجوع کنید به تمثیل راحاب و تمثیل همسر لوت. جای دیگر (علیه بدعتها، ۴، ۳:۲۱) ایرنائوس تمثیل مفصلی از یعقوب و عیسو دارد که از روم ۹:۱۰-۱۳ شروع می‌شود. یعقوب که جوانتر بود بر عیسو پیشی گرفت، کلیسای مسیحیان جانشین قوم برگزیده می‌شود. عیسو یعقوب را مورد هجوم قرار داد، یهودیان کلیسا را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند. یعقوب زمانی که در مصر اقامت می‌کرد دوازده پسر داشت و مسیح هنگامی که بر روی زمین ساکن

۵۰- ر.ک اعد ۱۲:۱؛ روم ۱۱:۱۷

شد دوازده رسول. گوسفندان زیادی به یعقوب پاداش داده شد و نژادهای گوناگون کلیسا پاداش مسیح بود. یعقوب به خاطر راحیل (خواهر جوانتر) صبر کرد و مسیح برای کلیسا. «زیرا نزد خدا هیچ چیز بی معنی و هیچ چیز بدون سمبل نیست.»

ج) بدعت و تفرقه

اطاعت از اسقفان کلیسا که جانشینان رسولان هستند وظیفه تک تک ماست. همان گونه که قبلاً نشان دادیم آنان با این جانشینی در مقام اسقفی، عطایای روحانی حقیقی را بر طبق خواسته پدر دریافت کرده اند. به دیگران، آنانی که از سلسله مراتب جانشینی اولیه دور شده اند و در هر جا که شد گردهم می آیند، باید به دیده شک و تردید بنگریم: آنان یا بدعتگزار هستند یا آموزه های غلط دارند یا تفرقه گر، از خود راضی و خودخواه هستند، یا ریاکارانی که به خاطر هیچ و پوچ در تلاشند. تمامی این افراد از حقیقت منحرف شده اند. علیه بدعتها ۴، ۲۶:۲

شاگرد روحانی حقیقتاً روح خدا را دریافت می کند... «که در همه چیز حکم می کند و کسی را در او حکم نیست»^{۵۱}...

(۷) شاگرد روحانی کسانی را که مروج تفرقه هستند و در وجودشان اثری از محبت خدا دیده نمی شود و به منفعت خود چشم دارند نه به اتحاد کلیسا، داوری می کند. چنین افرادی به هر بهانه کوچکی تن پر جلال و بزرگ مسیح را شکافته، جدا می سازند و برای نابودی آن تمام سعی خود را می کنند، از صلح سخن می گویند اما به راه جنگ می روند، آنان «پشه را صافی می کنند و شتر را فرو می برند»^{۵۲} هیچگاه نمی توانند زیان های تفرقه را جبران کنند. علیه بدعتها ۱۴، ۱:۳۳ و ۷

۸. رازهای مقدس

الف) تعمید

همان گونه که آرد خشک نمی تواند با تکه خمیر یا قرص نان ترکیب شود و برای این کار باید مرطوب گردد، ما هم که بسیاریم نمی توانیم در عیسی مسیح یکی شویم مگر با آبی که از آسمان می آید. و همان گونه که زمین خشک محصولی تولید نمی کند مگر اینکه

۵۱- ۱- قرن ۲: ۱۵

۵۲- مت ۲۳: ۲۴

مرطوب شود، ما هم که در آغاز «درخت خشک»^{۵۳} هستیم، هرگز بدون «باران نعمت»^{۵۴} که از بالا می‌آید بارور نمی‌شویم. زیرا بدنهای ما آن اتحادی را یافته‌اند که ما را به واسطه شستشوی [تعمید] جانهایمان توسط [عطایای] روح القدس به جاودانگی می‌رساند. بنابراین هر دوی اینها ضرورت دارند زیرا با هم پیشرفت انسان به سوی حیات الهی را میسر می‌سازند. علیه بدعتها ۳، ۱۷:۲

ب) آئین سپاسگزاری (عشای ربانی)

تمامی اینها [اعلام انبیا درباره آیینهای قربانی] مبین این حقیقت است که آنچه خدا از آنها برای رستگاریشان طلب می‌کرد نه قربانیها و سوختنی‌ها بلکه ایمان، اطاعت و عدالت بود. بنابراین خدا اراده خود را در کتاب هوش چنین بازگو می‌کند: «رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانیهای سوختنی.»^{۵۵} و خداوند ما نیز همین هشدارها را به آنان داد... او همچنین به شاگردانش توصیه نمود که نوبرهای مخلوقاتش را تقدیم خدا کنند نه به خاطر اینکه او نیازمند این هدایاست بلکه تا بی‌ثمر و ناسپاس نباشند. زمانی که وی نان -از خلقت طبیعی- را گرفت و سپاسگزاری کرد و گفت، «این تن من است» همین کار را کرد. مشابه این عمل را در مورد جام شراب که متعلق به خلقتی است که ما نیز جزوی از آن هستیم، انجام داد و آن را خون خود خواند و به عنوان تقدیمی تازه عهد جدید معرفی کرد. کلیسا این تقدیمی را از دست رسولان دریافت می‌کند و در سراسر دنیا، آن را به خدا هدیه می‌کند، خدایی که نوبرهای عطایای خود را در عهد جدید به جهت غذای ما فراهم دیده است. ملاکی نبی در این خصوص این گونه نبوت کرده است: «من قربانی‌های دست شما را قبول نخواهم کرد... در هر مکانی بخور به اسم من سوزانده می‌شود و قربانی پاک تقدیم می‌گردد زیرا اسم من در میان امتها مهیب خواهد بود...»^{۵۶} منظور سخن وی به وضوح این است که مردمان پیشین از تقدیم قربانی به خدا دست خواهند کشید اما در هر مکانی یک «قربانی» تقدیم می‌شود و آن قربانی «خالص و پاک» است؛^{۵۷} درحالی که «نامش در میان امتها» بزرگ و پر جلال خواهد بود. علیه بدعتها ۱۴، ۱۷:۴

۵۳- اش ۱۶:۳

۵۴- مز ۶۸:۹

۵۵- هو ۶:۶؛ مت ۱۲:۷

۵۶- ملا ۱۴:۱

۵۷- این متن توسط ژوستین، ترتولیان، کریزوستوم، آگوستین و دیگران نیز به همین نحو تفسیر شده است.

هدایایی در آنجا [یعنی در میان یهودیان] و همچنین در اینجا وجود دارند. قربانی‌هایی در میان قوم برگزیده و قربانی‌هایی در کلیسا هست. تنها نوع قربانی عوض شده زیرا اکنون قربانی نه توسط خادمین بلکه توسط پسران تقدیم می‌شود. تنها یک خداوند هست اما هدیه خادمین ویژگی خاصی دارد و هدیه پسران ویژگی خاص دیگری به نحوی که حتی به واسطه این هدایا نشانه‌ای از آزادی نمایان می‌شود. علیه بدعتها ۴، ۲:۱۸

وظیفه ماست که هدایای خود را به خدا تقدیم کنیم و بدین وسیله نشان دهیم که برای همه چیز سپاسگزار و مدیون او هستیم... و تنها کلیساست که هدیه‌ای خالص به خالق تقدیم می‌دارد زیرا از خلقت او هدیه‌ای گرفته با سپاسگزاری تقدیم می‌کند. یهودیان چنین هدیه‌ای تقدیم نمی‌کنند زیرا «دست‌های آنها آغشته به خون است»^{۵۸}، زیرا آنان کلمه خدا را که از طریق او قربانی به خداوند تقدیم می‌شود، نپذیرفتند. همین‌طور هیچ کدام از جماعات مذهبی بدعتگزاران. چرا که برخی از آنان می‌گویند پدر وجودی متمایز از خالق است^{۵۹} چنان که در تقدیم هدایای این دنیای مخلوق به پدر، او را همچون کسی که چشم طمع به اموال دیگری دوخته معرفی می‌کنند. ایشان با گفتن اینکه دنیای ما «از فساد، جهل و مصیبت» آفریده شده با تقدیم ثمرات «جهل، مصیبت و فساد» به پدر خود علیه وی گناه می‌کنند و این رفتار نشان از توهین دارد تا حق شناسی. چگونه می‌توانند با رضایت بگویند نان سپاسگزاری شده، جسم خداوند و جام شراب، خون اوست اگر اظهار می‌کنند که او پسر خالق دنیا نیست، یعنی کلمه او که از طریق وی درختان بارور می‌شوند، چشمه‌ها جاری می‌گردند و زمین ابتدا یک برگ ذرت و سپس یک خوشه و بعد از آن ذرت کامل را به بار می‌آورد^{۶۰}؟ (۵) چطور می‌توانند بگویند که جسم فاسد شدنی است و بهره‌ای از حیات ندارد در حالی که می‌بینند جسم انسان با خون و تن خداوند تغذیه می‌شود؟ آنها یا باید تغییر عقیده دهند یا از انجام چنین قربانی‌هایی که برشمرديم اجتناب نمایند. اما باور ما با آیین سپاسگزاری (عشای ربانی) همخوانی دارد و آیین سپاسگزاری نیز عقیده ما را تأیید می‌کند. ما آنچه را متعلق به اوست، تقدیمش می‌کنیم که به شایستگی وحدت جسم و روح را بیان می‌کند^{۶۱}. زیرا نان که از زمین

۵۸- به میحث «آئین گنوسی» در مقدمه مراجعه کنید.

۵۹- اش ۱:۱۵.

۶۰- مر ۴:۲۸.

۶۱- در متن یونانی یکی از آثار قدیس یوحنا دمشقی (John Damascene) نوشته شده «اعلام مشارکت و اتحاد ما و اقرار رستاخیز جسم و روح» اما کلمات اضافه شده مفهوم را خدشه دار می‌کنند و احتمالاً بعدها در متن گنج‌نیده شده‌اند.

به دست می‌آید به خاطر کار خداوند، دیگر نان معمولی نیست بلکه راز سپاسگزاری است^{۶۲} که شامل دو بخش است: یکی زمینی و دیگری آسمانی. بنابراین بدن ما بعد از شرکت در مراسم آیین سپاسگزاری دیگر فاسد شدن نخواهد بود بلکه به رستاخیز ابدی امید دارد.

(۶) پس ما هدایای خود را به او تقدیم می‌کنیم نه چنان که گوئی به چیزی محتاج است بلکه به خاطر قدرت و عظمتش و تقدیس آفرینش او را سپاس می‌گوییم... او اعمال نیکوی ما را تا به آخر می‌پذیرد تا ما را با الطاف نیکوی خود پاداش دهد... [مت ۲۵: ۳۴-۳۶]. خود کلمه خدا قوش را امر فرموده که قربانی‌ها بگذرانند هر چند محتاج هیچکدام از آنها نیست بلکه تا خدا را خدمت نمایند. به این دلیل از ما می‌خواهد که هدایای خود را بر قربانگاه به طور مداوم و بی وقفه تقدیم کنیم. پس قربانگاهی در آسمان هست که دعاها و قربانی‌های ما رو به سوی آنجا دارند. علیه بدعتها ۴، ۱۸: ۶-۴

بنابراین پولس رسول خطاب به قرن‌تیان می‌فرماید «شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید»^{۶۳} یعنی "شما را درباره آمدن خداوند به هیات انسان تعلیم دادم اما با وجود این روح پدر به خاطر ضعف هایتان بر شما قرار نمی‌گیرد." بعد اضافه می‌کند «چون در میان شما حسد و نزاع و جدائی‌هاست. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمائید؟»^{۶۴} می‌خواهد بگوید که روح پدر هنوز در آنها نیست زیرا کاملاً رشد نکرده‌اند و زندگی معمولی‌شان کامل نشده است. بنابراین رسول توانایی این را دارد که «غذای گوشتی» به آنها بدهد - زیرا زمانی که رسول بر مردم دست می‌گذارد روح القدس را دریافت می‌کنند که غذای زندگی است - اما قرن‌تیان توانائی دریافت روح القدس را ندارند زیرا ادراکات روح آنها هنوز ضعیف و در جهت خداوند تربیت نشده است. به همین طریق، خدا قادر بود که از آغاز به انسان کمال ببخشد اما انسان تازه خلق شده، قادر به دریافت آن نبود و اگر آن را دریافت می‌کرد در وجودش جذب نمی‌شد و اگر در وجودش جذب می‌شد آن را نگاهداری نمی‌کرد. بنابراین پسر خدا در عین کمال چون انسان طفل گردید، نه به خاطر خود بلکه به خاطر طفل بودن انسان، و خود را با ظرفیت‌های انسانی وفق داد. علیه بدعتها ۴، ۳۸: ۲

۶۲- رک. ژوستین شهید، دفاعیات ۱: ۶۶.

۶۳- ۱- قرن ۲: ۳.

۶۴- ۱- قرن ۳: ۳.

خلاصه جاهلان کسانی هستند که نقشه خدا برای انسان را تحقیر می کنند، رستگاری جسم را انکار و اندیشه تولد دوباره را به تمسخر می گیرند و می گویند جسم توانائی جاودانگی ندارد. اگر قرار است جسم نجات نیابد، پس خداوند نیز ما را با خون خود نجات نداد و «جام برکت» [جام عشای ربانی] نیز شراکت در خون او نمی باشد^{۶۵} و نیز «نانی که پاره می کنیم شراکت در بدن وی» نیست^{۶۶}... ما اعضای بدن او هستیم و به واسطه خلقتش تغذیه می شویم (و او خود خلقتش را برای ما مهیا می کند و طبق اراده اش «آفتاب را طالع می سازد و باران را می باراند»^{۶۷}) بنابراین شراب را که جزئی از خلقت اوست خون خود نامید و بدین طریق خون ما را عنا می بخشد و نان را که از خلقت او به دست می آید، تن خود شمرد و بدین طریق بدنهای ما را خوراک می دهد. پس هرگاه جامی که بشر می سازد و نانی که انسان درست می کند کلام خدا را بر خود گیرد، آیین سپاسگزاری یعنی تن مسیح می شود و جسم ما به واسطه این عناصر قوت و غذای خود را دریافت می دارد. پس چگونه می توانند اظهار کنند که جسم ناتوان از دریافت موهبت الهی یعنی حیات ابدی است در حالی که می بینید جسم از تن و خون خداوند تغذیه می کند و عضوی از اوست؟

علیه بدعتها ۵، ۲:۳-۳

۹. رستاخیز

(الف) حالت واسط

اگر خداوند روال عادی مرگ را طی می کرد تا «نوبر از مردگان» شود و تا روز سوم در «اعماق زمین» بماند و سپس در تن جسمانی خود برخیزد تا آثار میخها را به شاگردانش نشان دهد و این چنین به سوی پدر صعود کند، ضروری است از این بحث دست برداریم که دنیای ما وادی مردگان است و «روح انسان» جسم مادی را در این دنیا رها می کند و به سوی جایگاهی بالا در آسمان ها صعود می کند. زیرا خداوند «در وادی سایه موت رهسپار گردید»^{۶۸}، آنجا که جایگاه ارواح مردگان است و سپس در جسم برخاست و بعد از رستاخیزش [به آسمان] صعود کرد. بنابراین بدیهی است که ارواح شاگردانش، همانها که خداوند به خاطر ایشان این را به انجام رساند، به سوی مکانی ناپیدا که خدا برایشان مهیا نموده رهسپار خواهند شد و تا رستاخیز موعود در آنجا ساکن خواهند بود.

۶۵- ۱- قرن ۱۰: ۱۶.

۶۶- ۱- قرن ۱۰: ۱۶.

۶۷- مت ۵: ۴۵.

۶۸- مز ۲۳: ۴؛ رهسپار شدن = سفر کردن (راه رفتن).

سپس به جسم خود درآمده تماماً یعنی به شکل جسمانی همانند خداوند برخوانند خاست و سپس در حضور خدا حاضر خواهند شد. علیه بدعتها ۵، ۳۱:۲

ب) رستاخیز جسمانی

آنچه به زندگی برمی گردد جدا از آن چیزی نیست که می میرد، درست همان گونه که آنچه پیدا می شود چیزی غیر از آنچه گم شده نیست. بره ای گم شد و همان بود که خداوند آمد تا آن را بیابد. پس چه بود آنچه هلاک شد؟ واضح است که جسم مادی بود که نفخه حیات را از دست داد... خداوند آمد تا این جسم را که «در آدم همه می میرند» چرا که فقط حیات حسی دارند، دوباره به زندگی برگرداند تا با داشتن زندگی روحانی «در مسیح» زندگی کنیم، صنعت دستهای خداوند را نادیده نگیریم بلکه شهوات جسم را ترک کنیم و روح القدس را دریافت نمائیم. علیه بدعتها ۵، ۱۲:۳

اگر انسان تنها به ضعف های جسم فکر کند و به قدرت آن کسی که جسم را از میان مردگان برمی خیزاند توجهی نداشته باشد، قدرت خدا را نادیده می گیرد... زیرا اگر خدا میرائی را به حیات و فسادپذیری را به فسادناپذیری تبدیل نکند دیگر قادر مطلق نخواهد بود. اما باید در تمامی این چیزها و ابتدا با در نظر گرفتن خلقت خود، به قدرت خداوند پی ببریم که او گل را از زمین گرفت و با آن انسان را ساخت. حال هستی بخشیدن به انسان و آفریدن موجودی زنده و ذی شعور دارای استخوان، ماهیچه، رگ و تدبیر دیگر اجزای انسان که تا آن زمان وجود نداشت، کاری بس دشوارتر و باور نکردنی تر است از بخشیدن حیات مجدد به موجوداتی که پس از گذشت زمان دوباره به خاک زمین پیوسته اند و به عناصر اولیه خلقت آدم تبدیل شده اند. اگر خداوند اراده نمود به کسانی که وجود نداشتند وجود ببخشد اراده او چقدر بیشتر بر آن قرار خواهد گرفت که آنانی را که به هستی آمده اند به حیات مجدد بازگرداند. جسم که در ابتدا تابع محض هنر خدا بود توانائی دریافت و جذب قدرت خدا را کسب نمود. علیه بدعتها ۵، ۳:۲

ج) خلقت باز یافته

برخی باورهائی دارند که از مباحث بدعتگزاران نشأت می گیرد، آنان از راههای عمل خدا و از راز رستاخیز عادلان و ملکوت ایشان که سرآغاز جاودانگی است غافلند، ملکوتی که از طریق آن، افرادی که شایستگی خود را نشان داده اند به تدریج خدا را می پذیرند. به همین دلیل ضروری است درباره این موضوع سخن بگویم و توضیح دهم که در خلقت

بازیافته، عادلان ابتدا در حضور خدا برمی خیزند تا میراث موعود خود را که خدا به پدران وعده داده بود دریافت کنند و در آن سلطنت نمایند، بعد از آن نوبت داوری می رسد. زیرا عادلانه همین است که پاداش تحمل و بردباری خود در این دنیای فانی را دریافت کنند که در آن متحمل هر سختی و مصیبتی شدند و از تمام جهات با رنجها آزموده شدند تا آنان که در این دنیای فانی به خاطر محبت خدا به مرگ محکوم شدند حیات دوباره یابند و در سرزمین اسیری خود سلطنت نمایند. زیرا خدا «در همه چیز دولتمند است»^{۶۹} و همه متعلق به اوست. لذا نظام جهان مخلوقات باید به وضعیت اول خود برگردد و بدون هیچ مانعی مطیع عادلان باشد، و [پولس] رسول این را در رساله به رومیان نشان می دهد، آنجا که می گوید «انتظار خلقت منتظر ظهور پسران خدا می باشد»... [روم ۸: ۱۹-۲۱] علیه بدعتها ۵، ۱:۳۲

[نقل از مت ۲۶: ۲۹، «بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه بنوشم.»] خود او مطمئناً میراث زمین را احیا خواهد کرد و راز شکوه و عظمت پسرانش را تجدید خواهد نمود، همان طور که داود می گوید «روی زمین را تازه می گرداند»^{۷۰} او «نوشیدن میوه مو» را به شاگردانش وعده داد^{۷۱} و دو نکته را تصریح نمود: میراث زمین که در آن میوه تازه مو نوشیده خواهد شد و نیز رستاخیز جسمانی شاگردانش، زیرا جسمی که در تازگی برخیزد همان است که نوشیدنی تازه را دریافت می دارد. نمی توانیم او را در حین خوردن میوه مو هنگامی که مکان خود را با پیروانش در جایی ورای آسمان ها یافته تصور کنیم: و کسانی که آن را می نوشند بدون جسم نیستند زیرا نوشیدن شراب مربوط به جسم است تا روح. علیه بدعتها ۵، ۱:۳۳

د) سلطنت هزار ساله

این برکت [یعنی برکت اسحاق، پید ۲۷: ۲۷-۲۹] مسلماً به زمان ملکوت اشاره می کند، زمانی که عادلان از مردگان رستاخیز نموده سلطنت خواهند کرد و خلقت احیا شده و رهائی یافته به برکت باران آسمان و حاصلخیزی زمین، هر نوع محصولی را به فراوانی به بار خواهد آورد. آن دسته از بزرگان کلیسا که یوحنا شاگرد خداوند را دیده اند، از وی شنیدند که خداوند با این کلمات درباره این زمان تعلیم داده بود: «روزهایی خواهد آمد

۶۹- روم ۱۰: ۱۲.

۷۰- مز ۱۰۴: ۳۰.

۷۱- مت ۲۶: ۲۹.

که درختان موچنان رشد خواهند کرد که هر یک با ده هزار ساقه و هر ساقه با ده هزار شاخه و هر شاخه با ده هزار ترکه نازک و هر ترکه با ده هزار خوشه و هر خوشه با ده هزار انگور و هر انگور به هنگام فشرده شدن بیست و پنج پیمانه^{۷۲} شراب خواهد داد. و هرگاه یکی از مقدسین بخواهد خوشه ای بردارد، خوشه ای دیگر به صدای بلند فریاد خواهد کرد «من خوشه بهتری هستم، مرا بگیر و خداوند را متبارک بخوان». به همین ترتیب، هر دانه گندم ده هزار سنبله بارور خواهد کرد و هر سنبله ده هزار دانه و هر دانه چندین کیلو آرد سفید خالص تولید می کند. و میوه ها، دانه ها و علف ها به همین نسبت بار خواهند آورد. و تمامی حیوانات با استفاده از این میوه های زمین در آرامش و هماهنگی زندگی خواهند کرد و تسلیم و مطیع محض انسان خواهند بود.»

(۴) پاپیاس (Papias) بر صحت این سخنان شهادت می دهد، او که از نسلی قدیمی تر بود و سخنان یوحنا را شنیده از همراهان پولیکارپ محسوب می شد. این متن از چهارمین کتاب از کتب پنجگانه وی اقتباس شده است.^{۷۳} وی می افزاید «این چیزها برای ایمان داران قابل قبول است. زمانی که یهودای خائن پرسید «چگونه خداوند چنین محصولی را به عمل خواهد آورد؟» خداوند در جواب فرمود، «کسانی که وارد آن دوره می شوند خواهند دید»... [ایرنائوس در صدد است که تفسیر استعاری (اش ۹: ۱۱-۶) را رد کند].
علیه بدعتها ۵، ۳۳: ۳-۴

ه) «منزلگاه های بسیار»

آنگاه که نظام دنیای کنونی از بین رود و انسان دوباره احیا و برای جاودانگی و نامیرائی آماده گردد به طوری که دیگر بیش از آن بزرگتر نشود، در آن هنگام «آسمان جدید و زمین جدید»^{۷۴} پدیدار خواهد شد. و در آنها انسان همیشه جدید خواهد بود و در دوستی با خدا زندگی خواهد کرد... سپس همان طور که پیران می گویند، کسانی که شایسته سکونت در آسمان باشند بدانجا رهسپار خواهند شد، در حالی که برخی از لذت های فردوس بهره مند خواهند شد و برخی دیگر شکوه و جلال شهر^{۷۵} را به دست خواهند آورد. زیرا نجات دهنده بسته به شایستگی بینندگان در هر جایی دیده خواهد شد.

۷۲- تقریباً ۲۲۵ گالن.

۷۳- اوزبیوس (Eusebius) در کتاب سوم فصل ۳۹ از عنوان «شرح الهامات خداوندی» نام می برد، یعنی نوشته های معتبر منسوب به خداوند ما عیسی مسیح و حاوی شرحی از اعمال و سخنانش یعنی اناجیل؛ هر چند الزاماً اناجیل قانونی ما نباشند.

۷۴- مکا ۲۱: ۱.

۷۵- یعنی اورشلیم جدید.

(۲) ایشان می‌گویند محل سکونت کسانی که صد برابر، شصت برابر و سی برابر^{۷۶} تسلیم می‌شوند متمایز خواهد بود: اولین گروه به آسمان برده خواهند شد، گروه دوم در فردوس جای خواهند گرفت و سومین گروه در شهر (اورشلیم جدید) سکونت خواهند کرد. به همین دلیل است که خداوند می‌گوید «در خانه پدر من منزل بسیار است.»^{۷۷} چون همه چیز از آن خداست و او برای همه مکانی مناسب فراهم می‌کند. همان‌گونه که کلمه خدا می‌گوید «پدر برای هرکس به اندازه شایستگی او مکانی را تعیین کرده است.»^{۷۸} اسقفانی که شاگرد رسولان بودند از چنین نظم و ترتیبی در مورد نجات یافتگان سخن می‌گویند و طی این مراحل پیشرفت می‌کنند: ابتدا توسط روح به سوی پسر صعود می‌کنند و سپس توسط پسر به سوی پدر و طبق گفته رسولان، پسر در زمان موعود، عمل خود را به پدر تسلیم می‌کند. [نقل قول از ۱-قرن ۱۵: ۲۵-۲۸].
 علیه بدعتها ۵، ۳۶: ۱-۲

۱۰. ایمان و مکاشفه

خداوند ما را تعلیم داده است که هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بشناسد مگر اینکه از خدا تعلیم یابد یعنی بدون کمک خدا نمی‌توان او را شناخت. اما اراده پدر بر این است که شناخته شود زیرا کسانی که پسر بر ایشان مکشوف ساخته او را خواهند شناخت. و پدر پسر را تا بدین نهایت آشکار نموده تا از طریق پسر بر همگان عیان شود و آنانی که به او ایمان دارند و عادل شمرده می‌شوند، به جاودانگی و تازگی ابدی دست یابند. ایمان به او همانا عمل به خواسته اوست. کسانی که ایمان نمی‌آورند و بنابراین از روشنایی او دوری می‌جویند خداوند ایشان را به حق در ظلمتی که خود برگزیده اند خواهد انداخت. بنابراین پدر خود را بر همگان مکشوف و کلمه خود را بر همه عیان کرده است: و کلمه نیز پدر و پسر را به همگان نشان داد زیرا او بر همگان عیان بود. لذا داوری خدا عادلانه است زیرا همه به یک سان او را دیدند اما همه ایمان نیاوردند. علیه بدعتها ۴، ۴: ۶

۷۶- ر.ک. مت ۱۳: ۸.

۷۷- یو ۱۴: ۲

۷۸- اشاره به «کلام مسیح» که از قدیم در میان روحانیان معتقد به سلطنت هزارساله مسیح رایج بود (ر.ک. نقل قول از پاپیاس در قسمت بالا) یا اشاره به مکان‌های «سمت راست و سمت چپ» در مت ۲۳: ۲۰ یا به احتمال کمتر اشاره ای است به مثل قنطارها.

۱۱. دین فطری

قانون طبیعت تأیید کننده بشر^{۷۹} است و حتی قبل از دادن شریعت، توسط کسانی که به واسطه ایمان تأیید می شدند و خدا را خشنود می کردند، رعایت می شد. خداوند این قانون را از بین نمی برد بلکه توسعه داده، به کمال می رساند، همان گونه که در سخنان خود وی آشکار است. [مت ۵: ۲۱ و آیات بعد] علیه بدعتها ۴، ۱۳: ۱

۱۲. نتیجه

رسول اعلام کرده است که «خلقت از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود».^{۸۰} و در همه و توسط همه خدای پدر واحد عیان می شود که انسان را آفرید و میراث زمین را به پدران وعده داد و آن را از طریق رستاخیز عادلان «به انجام رسانید» و وعده های خود را در ملکوت پسرش تحقق می بخشد. بعد از آن با محبتی پدرانه، نعمت هایی عطا می کند «که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد».^{۸۱} زیرا پسر یگانه ای هست که اراده پدر را به انجام می رساند: و یک ذریت انسانی هست که رازهای خدا [یعنی اهداف الهی] در او به انجام می رسد و «فرشتگان نیز مشتاق دیدارش هستند».
علیه بدعتها ۵، ۳۶: ۳

۷۹- ر.ک. روم ۲: ۱۷.

۸۰- روم ۸: ۲۱.

۸۱- ۱- قرن ۲: ۹.

کویتوس سیتیموس فلورنس ترتولیانوس (ترتولیان)

اوج فعالیت و درخشش در حدود ۲۰۰ میلادی

نسخه ها Corpus Scriptorum Ecclesiasticorum Latinorum از چندین ویراستار، و در جایی دیگر از کتاب *Patrologia Latina, 1-2* . عناوین لاتین در آخر کتاب توضیح داده شده است.

۱. خدا

الف) دین فطری

موضوع پرستش ما خدائی واحد است که ساختاری کامل و برجسته را با تمامی اجزا، اجسام و ارواحش آفرید: با کلامش که ابلاغ کننده فرمانها بود آن را از نیستی به هستی آورد، از طریق نقشه اش که با آن همه چیز را نظم و ترتیب بخشید و با قدرتش که با آن نقشه خود را به انجام رساند تا آن را زینت بخش شکوه و عظمتش گرداند. از این رو یونانیان دنیا را کاسموس (به معنی زینت) می نامند. خدا نادیدنی است گرچه بر همه عیان است، غیرقابل درک هر چند توسط فیض متجلی می شود، غیرقابل تصور گرچه با ادراکات حسی انسان به تصور درمی آید. حقیقت، بزرگی و عظمتش در این امر نهفته است. اما به عنوان یک قاعده کلی آنچه دیده می شود، لمس می شود و به تصور درمی آید، در مقام پایین تر از چشمی است که می بیند و دستی که لمس می کند و ادراکات حسی که آن را درمی یابند، درحالی که آنچه نامحدود است تنها توسط خودش شناخته می شود. نامحدود بودن خداست که مفهوم غیرقابل تصور بودن او را برای ما روشن می کند. شکوه و عظمت بیکرانیش او را برای انسان در عین حال هم شناخته شده و هم ناشناخته می گرداند. اوج گناه انسان امتناع از شناختن اوست، پروردگاری که انسان نمی تواند او را نادیده بگیرد. آیا می خواهی دلیل قاطعی برای تمامی کارهای شگفت انگیزش داشته باشی، کارهایی که توسط آنها زنده و محفوظ می مانیم؟ آیا از شهادت خود روح هم دلیل

می‌طلبی؟ زیرا اگرچه روح در زندان تن محبوس شده، نیروهای شرارت مانع انجام کار آن می‌شوند و با شهوات و امیال جسمانی ناتوان و بنده خدایان دروغین گشته، اما وقتی ادراکات خود را باز می‌یابد و چنانکه گوئی از حالت مستی گیج کننده به خود می‌آید یا از خواب غفلت بیدار می‌شود یا از نوعی بیماری بهبود یافته سلامت خود را باز می‌یابد، در آن موقع صمیمانه از خدا سخن می‌گوید چرا که خدای حقیقی واحد است. بنابراین «خدای بزرگ»، «خدای نیک» و «خدای بخشنده» عباراتی هستند که همه از آن استفاده می‌کنند. و روح با عباراتی از قبیل «خدا شاهد است»، «این را به خدا واگذار می‌کنم» و «خدا مرا جزای خیر خواهد داد» شهادت می‌دهد که خدا داور ماست. چه مدرکی از این بالاتر که روح فطرتاً مسیحی است. در حقیقت به واسطهٔ چنین سخنانی روح، نگاه خود را نه به معبد ژوپیتر بلکه متوجه آسمان می‌کند و آسمان را جایگاه خدا می‌داند. از او و از آنجا روح نازل می‌شود. دفاعیات، ۱۷

ب) یگانگی و طبیعت خدا

خدا یکی است و اگر غیر از این باشد، خدائی وجود ندارد. زیرا استناد به عدم، بهتر از استناد به وجودی دروغین است. اکنون که دانسته‌اید خدا واحد است، می‌پرسید خدا چگونه وجودی است؟ تا آنجا که محدودیت‌های بشری بتواند تعریفی از خدا ارائه دهد، تعریف من از ذات خدا که ادراک کلی همهٔ انسان‌ها آن را خواهد پذیرفت این است: خدا والاترین وجود^۱ و ابدی که نه مولود است و نه مخلوق و او را ابتدا و انتها نیست. چنین ویژگی‌هایی از صفات جاودانگی است که خدا را والاترین وجود می‌گرداند. خدا این صفات و نظایر آن را دارد تا هم در شکل و هم در حالت^۲ وجود، قدرت و توانایی والاترین باشد. همگی در مورد این موضوع توافق دارند زیرا هیچ کس انکار نمی‌کند که خدا والاترین وجود است مگر اینکه انسان این اجازه را به خود داده، اظهار کند خدا وجودی والا نیست که در این صورت کیفیت خدائی را از او خواهد گرفت و به انکار وجود او منجر خواهد شد. پس لازمهٔ این وجود والا چیست؟ مطمئناً این است که هیچ چیز با او برابری نخواهد کرد یا به عبارت دیگر وجود والای دیگری نیست... وجود والا باید منحصر به فرد باشد.

علیه پیروان مارسین، ۳:۱

۱- summum magnum

۲- forma et ratione

ج) خدا واقعی است

[کلمه خدا واقعی است.] اعتقاد دارم که هیچ چیز بیهوده و غیر واقعی از خدا صادر نمی شود زیرا او غیر واقعی و پوچ نیست تا آنچه از او بوجود می آید پوچ و غیر واقعی باشد و نیز هر چیز غیر واقعی نمی تواند از چنین ذات بزرگی که خالق واقعیات بزرگ است بوجود آمده باشد، زیرا خدا همه مخلوقات را به قدرت خود آفرید. «بدون او چیزی از موجودات وجود نیافت»^۳ اما آیا خود او می تواند عدم باشد؟ آیا پذیرفتنی است که وجود غیر واقعی چیزهای واقعی را خلق کند یا چیزی پوچ قادر به خلق اجسام دیدنی و ملموس یا چیزی غیرمادی خالق اجسام مادی باشد؟ اگرچه گاهی اتفاق می افتد که ماهیت مخلوق با ماهیت خالقش متفاوت باشد اما این حقیقت خدشه ناپذیر است که هیچ پدیده ای نمی تواند از فاعلی پوچ و غیر واقعی بوجود آید. پس چگونه کلمه خدا می تواند پوچ و غیر واقعی باشد، او که پسر خدا نامیده می شود و نام خدا بر او نهاده شده است؟ کتاب مقدس می گوید «نام خدا را به باطل مبر».^۴ مطمئناً اوست که «چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد».^۵ این صورت چه بود؟ مطمئناً صورتی داشته و فاقد صورت نبوده است. چه کسی انکار می کند که خدا جسم است اگرچه «خدا روح است؟»^۶ چرا که روح جسمی است از نوع خود و به شکل خود. اما این «پدیده های ناپیدا» هرچه که باشند در حضور خدا جسم و شکل دارند که به واسطه آنها تنها در نظر خدا عیان هستند. ذات کلمه خدا هرچه بوده باشد، من آن را شخص می نامم و نام پسر را بر او می نهم و او را چون پسر می شناسم و در عین حال او را متمایز از پدر می دانم. علیه پیروان پراکستاس،^۷

د) آفرینش

وقتی سعی می کنیم خدا را آن چنان که انسان شناخته در نظر بگیریم، کاملاً بجاست که این سؤال برای ما پیش بیاید که «به چه طریقی به شناخت او دست یافته ایم؟» ابتدا از اعمال وی آغاز می کنیم که نسبت به انسان تقدم دارند. پس لطف و نیکوئی اش بر ما آشکار می شود و زمانی که همچون فرضیه ای در ذهن جای می گیرد، شیوه تفکری را نشان می دهد که از آن طریق درمی یابیم مراحل بعدی وقایع چگونه رخ داده است. لذا پیروان

۳- یو ۱:۳.

۴- in vanum «بیهوده»، «به بطلت» (خروج ۷:۲۰).

۵- فی ۲:۶.

۶- یو ۴:۲۴.

مارسیون می‌توانند نیکوئی و لطف خدای ما را درک کنند و دریابند که این نیکوئی شایسته‌ی خداست به همان دلایلی که عدم شایستگی و لیاقت «نیکوئی» خدای ایشان را نشان دادیم. در اصل، موضوعی که زمینه‌ی شناخت وجود اوست، در وجودی دیگر یافت نمی‌شود جز اینکه خود آن را آفریده باشد. این نخستین نیکوئی خالق محسوب می‌شود؛ او نمی‌خواهد تا ابد ناشناخته باقی بماند و اراده‌اش بر این نیست که موجودی نباشد تا آن موجود بتواند او را بشناسد. پس کدام نیکوئی با شناخت خدا و بهره‌مند شدن از او قابل مقایسه است؟ اگرچه وجود این نیکوئی هنوز آشکار نبود و هیچ کس نبود تا بر او ظاهر شود، اما خدا این نیکوئی را که قرار بود ظاهر شود از قبل می‌دانست و بنابراین والاترین لطف و نیکوئی خود را به بخشش آن گماشت. البته این نیکوئی به طور ناگهانی به وجود نیامد و از هوسی نفسانی و انگیزه‌ای ناگهانی نشأت نگرفت چنانکه گوئی چیزی غیر از او قبل از شروع اعمالش در آفرینش وجود داشته است. زیرا در آن هنگام که نیکوئی آغاز گردید آغاز کننده‌ای وجود داشت. آغاز جهان و هر چه در آن است هنگامی بود که نظام هستی از نیکوئی خدا به وجود آمد زیرا ستارگان و روشنایی‌های آسمان مقرر شدند تا مشخص کننده و نشان دهنده گذشت زمان باشند: «تا برای آیات و زمان‌ها و ماه‌ها و سال‌ها باشند.»^۷ بنابراین آنکه زمان را آفرید، قبل از آنکه زمانی باشد خود ماورای زمان بود، به همین ترتیب آنکه آغاز را به وجود آورد، قبل از آنکه آغازی باشد خود آغاز نداشت. پس این چنین فارغ بودن از نظام آغاز و مقیاس زمان، می‌تواند بیانگر این باشد که از آن دوران که هیچ مقیاس و محدودیتی وجود نداشت وی وجود داشته است و نیز نمی‌توان منشأ آن را اتفاقی، ناگهانی یا از روی انگیزه‌ای آنی دانست. نباید تصور نمود که از چیزی نشأت گرفته است، یعنی هیچ خصوصیت دنیوی و مادی ندارد بلکه باید آن را صفتی ازلی که از ازل در خدا بوده تصور کنیم. به همین دلیل چنین چیزی شایسته خداست و «نیکوئی» خدای مارسیون در برابرش رنگ می‌بازد، زیرا نیکوئی خدا نه تنها پیامد آغاز هستی و پیدایش زمان است بلکه حقیقتاً پیامد ظهور شرارت در خلقت نیز هست، اما آیا نیکوئی می‌تواند شرارت را مطیع سازد؟ علیه پیروان مارسیون، ۳:۲

ه) نیکوئی آفرینش و شریعت

جهان از اجتماع همه نوع چیزهای نیکو شکل یافت و دلیل کافی از وجود و اراده‌ی آن نیکوئی عظیم که تمامی اینها برای او فراهم شده به انسان ارائه می‌دهد. به راستی چه کسی جز آنکه به صورت و شباهت خود خداست شایستگی سکونت در اعمال دست خدا

۷- پید ۱:۱۵.

را دارد؟ این صورت به واسطه نیکوئی به وجود آمد و نیکوئی به وظیفه خود جامه عمل پوشانید زیرا این کار نه به به خاطر کلام یا دستور بلکه نیکوئی به دست خود آن را انجام داد که با این سخن آغاز کرد «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم.»^۸ بنابراین نیکوئی سخن گفت و انسان را از گل سرشت تا این ترکیب اعجاب انگیز را از گوشت و خون بوجود آورد و هر چند از یک ماده شکل یافت اما دارای ویژگی های بسیاری شد. نیکوئی در وجود او روح دمید تا نه مرده بلکه زنده باشد: نیکوئی، انسان را والاتر از همه چیز قرار داد تا از آنها بهره مند شود و حتی آنها را نامگذاری کند، لذا بد و خوشی های بیشتری برای انسان فراهم آورد تا با تملک تمامی زمین از همه موجودات بیشترین بهره را ببرد یعنی به فردوس نقل مکان کند، حرکتی که پیش نمود انتقال وی از دنیا به کلیساست. همان نیکوئی او را یاری دهنده ای بخشید تا از خوبی چیزی کم نداشته باشد، زیرا «خوب نیست که آدم تنها باشد.»^۹ نیکوئی می دانست که مؤنث بودن مریم برای او و بعد از آن برای کلیسا سودمند خواهد بود. آری، شریعت الهی نیز که با آن مخالفت و به منظور مباحثات خود عملاً آن را تحریف می کنید، خداوند انسان را به اجرای همان شریعت به خاطر منفعت وی فرمان داد تا به خدا بپیوندد مبادا به نظر آید به حال خود رها شده بلکه تا با دیگر موجودات زنده یکسان و برابر باشد، موجوداتی که خادمان وی هستند از قید و بند آزاد شده، از حقارت رها و موهبت آزادی را یافته اند: شریعت وضع شد تا انسان از نظر فکری شکوفا شود و بداند تنها او شایسته دریافت شریعت خداست و همانند تمام موجودات دارای عقل و شعور و هوش و معرفت، باید با همان اختیار و آزادی که هر موجود ذی شعور دارد محدودیت هائی بیابد، زیرا انسان باید مطیع کسی باشد که همه چیز را مطیع انسان کرد [رک. مز ۸: ۶]. خدا علاوه بر فرمان اطاعت از قانون، هشدار می دهد و می گوید «در روزی که از آن بخورید خواهید مرد.»^{۱۰} زیرا یکی از زیباترین و والاترین ترین کارهای لطف و نیکوئی خدا آن بود که پیامدهای نافرمانی را نشان دهد تا مبادا غفلت از خطر نافرمانی باعث نادیده گرفتن اطاعت شود. به علاوه اگر دلایل برقراری شریعت الهی از آغاز گفته می شد، دلایل رعایت آن را نیز در پی داشت به طوری که برای نافرمانی کیفر معین می شد و وقوع نافرمانی در نظر آن کس که هشدار داده بود، ناخوشایند می نمود. بنابراین شناخت و قدردانی از نیکوئی خدا، در نیکوئی اعمال، برکات، بخشش ها، فضایل، در قوانین و هشدارهای نیکویش نشان داده شده است.

علیه پیروان مارسین، ۴: ۲

۸- پید ۱: ۲۶.

۹- پید ۲: ۱۸.

۱۰- پید ۳: ۳ (رک. ۵).

(و) ماده جاودانی نیست

هرموجنس (Hermogenes) این قضیه را مطرح می‌کند که خدا همه چیز را یا از خودش یا از هیچ یا از چیزی بوجود آورد، هدف وی آن بود که دو مورد اول را رد و مورد سوم را اثبات نماید یعنی اینکه خدا همه چیز را از چیزی خلق کرد و آن ماده بود. وی معتقد بود که خدا نمی‌توانست از وجود خود خلق کند زیرا در آن صورت خلقت او جزئی از او می‌شد در حالی که خدا به اجزای کوچک در نمی‌آید، او که تغییر ناپذیر، تقسیم ناشدنی، غیر قابل تبدیل و خداوند و سرور کائنات است. به علاوه هرچیزی که از او بوجود آید جزئی از وجود او خواهد بود: پس آفریدگار و آفرینش، ناقص محسوب می‌شود چرا که جزئی آفریننده و جزئی دیگر آفرینش خواهد بود. یا اگر آفرینشی کامل بوجود آورد، بایستی در عین حال هم کامل و هم ناقص باشد. کامل باشد تا خود را بوجود آورد و ناقص باشد تا از خودش بوجود آید. مشکل عمده دیگر این است که اگر او وجود ازلی داشت نمی‌توانست خلق شود و اگر وجود ازلی نداشت نمی‌توانست خلق کند. پس او که همواره وجود دارد نمی‌تواند وجود پیدا کند بلکه ازلی و ابدی است. بنابراین موجودات را از وجود خود خلق نکرد زیرا با ذاتش متناقض و ناسازگار خواهد بود. به همین نحو، هرموجنس استدلال می‌کند که خدا موجودات را از هیچ نیز خلق نکرد. او خدا را نیکوئی مطلق می‌شمارد و از این رو می‌خواهد همه چیز را چون خود به نیکوئی تا سر حد اعلای آن بیافریند... اما شریر وارد خلقت خدا شد و این مطمئناً برخلاف اراده اوست... لذا باید پیدایش شرارت را نتیجه اشتباه در چیزی بدانیم و این چیز بدون شک ماده است.

(۳) هرموجنس در ادامه این بحث را مطرح می‌کند که خدا همیشه خدا و خداوند و سرور بوده است. پس اگر از قبل چیزی وجود نمی‌داشت که بر آنها سروری و بزرگی کند نمی‌توان همواره او را خداوند و سرور دانست. بنابراین ماده همیشه برای خدا وجود داشته تا همواره خداوند و سرور آن باشد... ما معتقدیم که او همیشه عنوان خدا را داشته و دارد اما عنوان خداوند و سرور را همیشه نداشته زیرا ماهیت این دو عنوان با هم فرق دارد. خدا عنوان ذات یعنی طبیعت الهی اوست اما خداوند عنوان قدرت او. او خداوند و سرور شد و این نام را از زمانی که موجودات پا به عرصه وجود گذاشتند و قدرتش را بر آنها اعمال نمود به دست آورد: این موقعیت و این نام به واسطه اعمال قدرت به وجود آمد. خدا داور و پدر همگان است اما بدین معنی نیست که چون همواره خداست، داور و پدر ازلی بوده. او نمی‌توانست قبل از اینکه پسری داشته باشد پدر باشد یا قبل از اینکه گناهی صورت بگیرد داور باشد.

علیه هرموجنس، ۲-۳

۲. انسان

الف) جان جسمانی

ترتولیان در کتاب "de Anima" («در باب روح»، فصول ۱-۸) استدلال می‌کند که جان

جسمانی است و در ادامه چنین می‌گوید:

وقتی می‌گوئیم جان از مقوله جسم است و ماهیتی جسمانی مختص به خود دارد، این مختص بودن، دیگر ویژگی‌ها و خواص جسمانیت را معین می‌کند: یا اینها در جان یافت می‌شوند، زیرا نشان داده‌ایم که جان وابسته به جسم است هر چند امور مربوط به جان از نوع خاص خود می‌باشند که با طبیعت خاص جسمی که متعلق به‌آند مطابقت دارند؛ یا وجود ندارند، اما اگر جسم جان از صفات معمول جسم‌ها برخوردار نباشد این امر به ماهیت مخصوص آن جسم مربوط می‌شود. با این وجود در بیان این نکته تردید نخواهیم کرد که معمول‌ترین نشانه‌های جسمانیت که به هیچ وجه از آن وضعیت جداشدنی نیستند، در روح نیز یافت می‌شوند: صفاتی همچون، شکل، تعریف، ابعاد طول و عرض و ارتفاع که دانشمندان به وسیله آنها اجسام را اندازه می‌گیرند... ما همچنین ویژگی‌های مشخصه جسمانی را به جان نسبت می‌دهیم، نه تنها با اطمینان به جسمانیتش که با تفکر عقلانی درک می‌شود، بلکه با اطمینانی که فیض از طریق مکاشفه می‌بخشد... [خواهران مونتانیست در پی مراسم روحانی به دریافت مکاشفه خو می‌گیرند و بعد از اتمام دوران وقف، آن را به امور سرّی ربط می‌دهند] یکی از این خواهران می‌گوید «در میان چیزهای دیگر، جانی در قالب جسم به من نشان داده شد و روح از نظر غایب نبود. این روح، نه غیر مادی و فاقد صفات بلکه چنان بود که گوئی می‌توان آن را لمس نمود، نرم و درخشان و به رنگ غبار و شکلش از تمام جهات همانند انسان بود»... حس عمومی انسان چنین درک می‌کند که جان را نمی‌توان جز با ظاهر انسانی در نظر گرفت و در حقیقت شکل ظاهری جسمی است که آن را شکل می‌دهد. در نظر گرفتن منشاء انسان ما را به سوی این فرضیه سوق می‌دهد زیرا انعکاس این موضوع است که وقتی خدا «در بینی آدم روح حیات دمید آدم نفس زنده شد».^{۱۱} مطمئناً تمامی نفخه حیات با عبور از میان بینی به اندامها و اجزای داخلی رسید و در تمام اجزای بدن پخش گردید، و در همان حال نفخه الهی آن را تحت فشار قرار داد و به قالب اجزای داخلی ریخته شد و سپس همان گونه که بود سخت شده، شکل گرفت. بنابراین جسمیت جان در اثر فشار سفت گردید و ظاهرش تحت مراحل قالب‌گیری شکل گرفت. این انسان درونی است، متمایز از انسان بیرونی، هر چند همانند رونوشتی از آن، تشخیص و تعریفش وابسته به آن دیگر است.

جان دارای چشم و گوش متعلق به خود است و پولس رسول احتمالاً چنین چشم و گوش برای دیدن و شنیدن خداوند داشته است.^{۱۲} جان اعضای دیگری نیز دارد که با آنها تفکر می‌کند و رویا می‌بیند. بنابراین در دنیای دیگر، ثروتمندان زبان دارند، فقیران انگشت و ابراهیم آغوش دارد.^{۱۳} در باب روح، ۹

(ب) تمامی جانها از آدم مشتق می‌شوند (نظریه ترادوسیا نیسم)
از این رو [یعنی از رفتار غریزی و «اعمال بازتابی» گیاهان] نتیجه می‌گیریم که تمام خواص طبیعی جان که متعلق به جسم خود است ارثی هستند و این خواص از همان لحظه‌ای که جان وجود پیدا می‌کند ترقی و توسعه می‌یابند... [تفاوت‌ها، مربوط به محیط و پیشینه فرد هستند]. بدیهی است تأثیراتی که طبیعت جان را به شیوه‌های گوناگونی فرامی‌گیرد آن قدر بزرگ است که انسان‌ها عموماً قائل به چندین طبیعت متفاوت هستند. با تمام این اوصاف آنها انواع متمایزی نیستند بلکه نمودهای یک طبیعت و جسم واحد می‌باشند یعنی همان چیزی که خدا به آدم عطا کرد و به وجود آورنده تمام انسانها گردید.
در باب روح، ۲۰

بنابراین از یک انسان جانهای بیشماری به وجود آمد زیرا طبیعت مطیع فرمان خداست که فرمود «بارور و کثیر شوید.»^{۱۴} زیرا در همان ابتدای خلقت انسان که خدا گفت «آدم را بسازیم»^{۱۵} از تمامی نسل‌های آینده با استفاده از ضمائر جمع یاد می‌کند «بر ماهیان دریا... حکومت کنید». و به صورتی کاملاً طبیعی، دانه حاوی محصول خود است.
در باب روح، ۲۷

ج) آزادی

در تعریف جان گفتیم که جان از نفخه الهی سرچشمه گرفته است که نامیرا، جسمانی، دارای شکل، بسیط، مستعد انجام کارهای متناسب با خود، توسعه‌یابنده در جهات مختلف، دارای اختیار، متأثر از حوادث بیرونی، تغییرپذیر در استعدادهایش، عقلانی، سلطه‌گر، توانا در پیش‌بینی وقایع و متکثر از یک نمونه واحد اولیه است.
در باب روح، ۲۲

۱۲- رک. ۲- قرن ۱۲: ۱-۴.

۱۳- رک. لو ۲۲: ۱۶ و آیات بعد.

۱۴- پید ۲۸: ۱ به بعد.

۱۵- پید ۱: ۲۶.

[در مخالفت با فلسفه جبرگرایی گنوسی‌های پیرو والتینوس] این بدعت‌گزاران می‌گویند که طبیعت تغییرناپذیر است... زیرا «درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟»^{۱۶} اگر این چنین باشد خدا قادر نخواهد بود که «از سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند»... و نه «افعی‌زادگان» می‌توانند «ثمره شایسته توبه بیاورند»^{۱۷}... اما کلام کتاب مقدس به هیچ وجه اثبات تناقض نیست. درخت بد میوه خوب نخواهد آورد مگر با پیوند زدن و درخت خوب میوه بد نخواهد داد مگر اینکه مراقبت و مواظبت نشود. اگر سنگ‌ها در ایمان ابراهیم تعلیم یابند پسران وی خواهند شد: «افعی‌زادگان» اگر زهر دشمنی و کینه‌توزی را بیرون بریزند «ثمره شایسته توبه خواهند آورد». این در قدرت فیض و رحمت خدا انجام خواهد شد که یقیناً قدرتمندتر از طبیعت است و در لوای آن قدرت انتخاب و اختیار به ما داده شده است. این توانائی متعلق به طبیعت ما و تغییرپذیر است و بنابراین به هر کجا متمایل می‌شود، طبیعت ما نیز به همان راه تمایل پیدا می‌کند.

در باب روح، ۲۱

د) گناه انسان و پیش‌دانی خدا

و اکنون به سئوالات شما می‌رسیم، شما سگ‌ها که رسول‌گرامی، آنها را از در خانه دور می‌کند^{۱۸}، شما که علیه خدای حقیقی پارس می‌کنید. این است بحثهای شما که آنها را چون استخوان به دندان گرفته‌اید: «اگر خدا نیکوست و از پیش همه چیز را می‌داند و قدرت دفع شریر را دارد چرا اجازه داد انسان‌ها فریفته شیطان شوند و از اطاعت احکامش سرپیچی نموده گرفتار مرگ گردند در حالی که انسان به صورت و شباهت خداست و نیز به خاطر موقعیت روحانی‌اش از ماهیتی چون خدا برخوردار است؟ زیرا اگر او نیکوست نمی‌بایست اجازه دهد چنین امری واقع شود، اگر از پیش همه چیز را می‌داند نمی‌بایست از وقوع چنین چیزی غافل شود و اگر قدرتمند است می‌توانست از وقوع آن جلوگیری کند: هر واقعه‌ای باید با این سه صفت عظمت الهی مطابقت داشته باشد. اگر واقعه‌ای با این سه صفت تناقض داشته باشد، بدون شک ثابت خواهد شد که خدا نیکو، پیش‌دان و قدرتمند نیست. زیرا با وجود چنین خدایی که نیکو، پیش‌دان و قدرتمند باشد، هیچ واقعه‌ای از این نوع نباید اتفاق بیفتد و اگر واقع شد ثابت می‌شود که خدا دارای این صفات نیست.»

۱۶- مت ۱۷:۷.

۱۷- مت ۷:۳ و آیات بعد.

۱۸- رک. فی ۲:۳.

در پاسخ به این سئوالات، اولین کار دفاع از نسبت دادن بدون شک و تردید این صفات به خالق هر نوع نیکوئی، پیش دانی و قدرت است. من وقت زیادی صرف این نکته نخواهم کرد زیرا مسیح خودش قبلاً نشان داده که این امر چگونه انجام می شود. ما باید این صفات را از طریق کارهایش ثابت کنیم. کارهای خالق هم شاهد نیکوئی اوست زیرا همان طور که قبلاً نشان دادیم اعمال دست وی همه نیکو هستند و هم شاهد قدرت اویند که کارهایی این چنین عظیم کرده و همه موجودات را از هیچ آفریده است. حتی اگر خدا موجودات را از ماده ای که قبلاً وجود داشته خلق می کرد، همان گونه که برخی این گونه می پندارند، با این وجود همان آفرینش از عدم به قوت خود باقی است زیرا موجودات کنونی همانی نیستند که قبلاً بودند. در حقیقت عظمت کارهایش به همان اندازه است که نیکوئی آنها. قدرت خدا آن چنان است که همه چیز متعلق به اوست و بنابراین او قادر مطلق است. اما در مورد پیش دانی وی چه می توان گفت؟ انبیای بزرگی که از پیش دانی خدا الهام گرفتند شاهدان قانع کننده ای در این خصوص هستند. آیا باید در مورد پیش دانی آفریننده تمامی موجودات به طرح ادعا پرداخت؟ پیداست که چون از صفت پیش دانی برخوردار است نظام تمامی جهان را به هنگام آفریدن آن از قبل می دانست و با همین پیش دانی آن را نظم و ترتیب بخشید. مطمئناً او حتی نافرمانی انسان را از قبل می دانست چرا که در غیر این صورت، نمی بایست آن هشداری را که با تهدید مرگ همراه بود مطرح کند. بنابراین اگر این چنین توانایی هایی در خدا وجود داشت پس هیچ شرارتی نمی توانست یا نمی بایست برای انسان رخ دهد. در واقع این شرارت اتفاق افتاد، پس به طبیعت و ماهیت انسان نظر کنیم و دریابیم که اگر طبیعت انسان در قبال وقوع شرارت مسئولیتی نداشت به هیچ وجه به خدا مربوط نمی شود. من دریافته ام که خداوند انسان را موجودی آزاد آفریده که دارای قدرت انتخاب است و دقیقاً در این امر صورت و شباهت خدا را در وی دیده ام یعنی شخصیت انسان با این ویژگی ها شکل می گیرد. زیرا انسان ها در قیافه و شکل ظاهری با هم تفاوت دارند: آفرینش انسان در شباهت به خدا از این جهت نیست زیرا خدا همواره لایتغیر است بلکه این شباهت در آن موجودیت اساسی^{۱۹} است که از خدا دریافت داشته و نیز در روحی که با خدا هماهنگی دارد. انسان در حالت کنونی خود دارای موهبت آزادی و قدرت انتخاب است و دلیل اینکه انسان دارای این ویژگی هاست

۱۹-substantia (ذات).

به واسطه همان قانونی که خداوند وضع کرد ثابت می شود. زیرا قانون تنها برای کسانی وضع می شود که قدرت دارند بین اطاعت یا سرپیچی از فرامین قانون یکی را انتخاب کنند. از سوی دیگر، چنانچه انسان این آزادی را داشته باشد که در برابر قانون قد علم کند، تهدید مرگ تنها به نافرمانی منجر می شود. بنابراین در قوانینی که آفریدگار بعدها وضع نمود، می توانید دریابید که «او خوبی و بدی و مرگ و زندگی را در برابر انسان قرار داد.»^{۲۰} و طرح کلی انضباط انسانی که از قوانین خدا و به همراه دعوت ها، تهدیدات و نصایح وی مقرر شده، مبین این است که انسان آزاد است اطاعت کند یا سرپیچی نماید.

(۶) ... در این مورد که اعتراض می کنید نمی بایست به انسان آزادی عطا می شد تا تباهی خود را ثابت کند، ابتدا درستی این بخشش را بیان می کنم تا از این استدلال خود دفاع نمایم که در حقیقت این آزادی به انسان عطا شد و این با ذات خدا سازگار بود. با دلایل متقاعد کننده نشان خواهیم داد که چرا وجود انسان این چنین تجهیز و آراسته شده است. نیکوئی و حکمت^{۲۱} عملی در خدای ما همواره با یکدیگر عمل می کنند زیرا نیکوئی بدون حکمت نیکوئی نیست و حکمت بدون نیکوئی، حکمت نی، مگر اینکه واقعاً به نیکوئی غیر حکیمانه خدای ماریسون ایمان داشته باشید. و این ویژگی ها را در تأیید آزادی داده شده به انسان خواهیم یافت. خداوند بایستی شناخته می شد و می بایست موجودی وجود داشته باشد که شایسته شناختن خداوند باشد؛ و آیا موجودی شایسته تر از «صورت و شباهت خدا» وجود دارد؟... واقعاً عجیب بود اگر انسان بر تمامی جهان تسلط می داشت بدون آنکه ابتدا بر فکر و ذهن خود نفوذی داشته باشد یعنی فرمانروای دیگران اما برده خود باشد... لذا برای اینکه انسان نیکوئی داده شده از جانب خداوند را از آن خود سازد و به معنی دیگر جزو ذات وی شود، از همان ابتدای آفرینش خود به قدرت اختیار و اراده آزاد مجهز گردید تا آن نیکوئی عطا شده از جانب خدا را به دیگران برساند و منتشر کند. نتیجه آن شد که انسان با میل و رغبت توانست نشان دهد که نیکوئی جزو مایملک و از آن او شده است. اصل نیکوئی مستلزم این است؛ زیرا نیکوئی را باید داوطلبانه و به اراده آزاد انجام داد، آزادی که با هدف آفرینش انسان مطابقت دارد اما در اسارت آن نیست. لذا انسان می بایست حقیقتاً نیکو باشد و در هماهنگی با آفرینش خویش، نیکوئی خود را نشان دهد و در عین حال نیکوئی اش ناشی از اراده

۲۰- تث ۳:۱۵.

۲۱- «استدلال»، «منطق»، «اصل».

خودش باشد؛ نیکو باشد همان گونه که این نیکوئی ویژگی مناسب ذاتش بود. از این رو آزادی کامل برای انتخاب نیک و بد به بشر عطا شد تا بتواند بی تزلزل فرمانروای خود باشد و با میل و رغبت به نیکوئی بپیوندد و از پلیدی بپرهیزد. زیرا ضروری بود که انسان که در هر حال تحت داوری خدا قرار دارد، عادلانه داوری کند و این وابسته به شایستگی‌ها انتخاب وی یعنی اراده آزادش است. در غیر این صورت هیچ قضاوت عادلانه‌ای در مورد پاداش خوبی و بدی برای موجوداتی که نه از روی اختیار بلکه به خاطر ضرورت عملی انجام داده‌اند وجود نخواهد داشت. علیه پیروان مارسیون، ۲، ۵-۶

ه) اصالت جسم

[حمله به گنوسیان مرتد که آفرینش دنیای مادی و به طبع آن آفرینش جسم انسانی را به الوهیتی پست و پایین تر نسبت می‌دهند]. اکنون برترین خدای این بدعتگزاران هر که می‌خواهد باشد، دیدگاه من به این طریق توجیه و تأیید می‌شود که کرامت و شأن والای جسم را از او ناشی می‌دانم زیرا او از صنعت دست خویش خشنود است. برای اطمینان خاطر، اگر او از آفرینش خود ناخشنود بود، می‌بایست به محض آگاهی از وقوع خلقت، از آن جلوگیری می‌کرد. بنابراین حتی طبق نظریه این بدعتگزاران، جسم نیز همانند روح از خدا نشأت می‌گیرد. زیرا هرآنچه به اجازه وی وجود یافت، بخشی از کار او محسوب می‌شود... [بجز انسان، بقیه آفرینش مادی فانی است] خدا مخلوقات دیگر را برای انسان و در مراحل پائین تر از او بوجود آورد و آنها را مطیع انسان گردانید. شایسته همان بود که تمامی این موجودات به امر و صرفاً به قدرت کلام یک خدای واحد وجود پیدا کنند، درحالی که انسان سرور و فرمانروای تمام موجودات به عمل مستقیم خدا آفریده شد... دقت کنید که انسان به درستی «جسم» نامیده شد که همانا اسم خاص قبلی انسان بود. «خداوند آدم را از خاک زمین بسرشت.»^{۲۲} آدم کنونی قبلاً خاک بود. «و در بینی وی روح حیات دمید» و «آدم» یعنی خاک «نفس زنده شد...» بنابراین انسان در ابتدا به صورت خاک بود و بعد به صورت انسانی کامل درآمد. توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم تا بدانید که تمامی هدف خدا و وعده‌هایش برای انسان، نه تنها به خاطر منفعت روح است بلکه به منفعت جسم و جان نیز می‌باشد... (۶) پس اجازه دهید هدف خود را دنبال کنم که همانا سعی در بیان هر چه بهتر خصایصی است که خداوند به هنگام آفرینش جسم انسان بدان بخشید، همان جسمی که بعداً در این حقیقت درخشید که این خاک

پست در دستان خدا قرار گرفت و از لمس این دستان بسیار شادمان شد... به خدا بیندیشید که حین آفرینش با تمامی فکر و عمل خود در کار بود، خدایی که با دست، احساس، فعالیت، پیش دانی، حکمت و دوراندیشی و بالاتر از همه با محبت خود اشکال و چهره ها را ترسیم می کرد. زیرا هنگامی که خدا شکل انسان را در قالب خاک زمین می سرشت، مسیح را چون الگوی آدم در نظر داشت زیرا کلمه خدا می بایست به صورت خاک و گوشت درآید، درست همانند زمانی که خاک زمین را به صورت انسان آفرید... بعضی چیزها از این امتیاز خاص برخوردارند که اصیل تر از منشاء خود باشند... طلا خاک است و از زمین به دست می آید اما وقتی تبدیل به طلا شود ماده بسیار متفاوتی می گردد که باشکوه تر و پراوازه تر از سرچشمه پستی است که از آن نشأت می گیرد. بنابراین خدا قادر است که طلای جسم ما را از وجود خاک باقی مانده پاک کرده آن را متعالی گرداند. در باب رستاخیز جسمانی، ۵-۶

و) اولین گناه به واسطه ناخشنودی و حسادت

منشاء ناخشنودی را در خود شیطان می بینم آن هنگام که در همان ابتدا ناراضی شد و از اینکه خداوند خدا تمامی آفرینش را مطیع انسان که صورت و شباهت خود او بود گردانید، رنجیده خاطر شد. زیرا اگر شیطان با خشنودی و رضایت^{۲۳} آن را تحمل می کرد، دیگر آزرده خاطر نمی شد و اگر آزرده نمی شد به انسان حسادت نمی ورزید، و حسادت علت فریب دادن انسان توسط او بود... سپس وقتی آن زن با وی روبرو شد با اطمینان می گویم که در نتیجه گفتگوی آنها، وجودش از روحی آلوده به نارضایتی مملو گردید زیرا بدیهی است که زن هرگز گناهی مرتکب نمی شد اگر با رضایت به اطاعت از فرمان الهی تن می داد. بعلاوه وی بعد از ملاقات محرمانه اش با شیطان دیگر نمی توانست همان جا بماند و آن چنان ناراضی بود که قادر نبود در حضور آدم سکوت اختیار کند. گرچه او هنوز شوهرش محسوب نمی شد و مجبور نبود به حرف هایش گوش کند اما زن آنچه را از شیطان آموخته بود به آدم گفت. بنابراین انسانی دیگر به واسطه نارضایتی دیگری هلاک می شود و آدم خود نیز به زودی به واسطه نارضایتی اش هلاک شد... سرچشمه اصلی داوری و گناه همین جاست، لذا خشم خدا افروخته می شود و انسان تسلیم گناه می گردد... قبل از اینکه انسان به واسطه نارضایتی گناهی مرتکب شود، چه خطایی از او سرزده بود؟ او گناهی مرتکب نشده بود که به واسطه آن شرمسار باشد بلکه دوست صمیمی خدا و باغبان فرودس بود. اما وقتی تسلیم نارضایتی شد از توجه به

23- واژه Patientia که در اینجا «خشنودی و رضایت» ترجمه شده، معادل دقیق ندارد ولی می توان به «صبر»، «تسلیم» و «انضباط» نیز ترجمه نمود.

الطاف خداوند و راضی بودن از نعمت‌های بهشتی دست کشید. از این رو انسان به زمین وابسته شده، از محضر خداوند بیرون انداخته می‌شود. در نتیجه نارضایتی به راحتی تحت تأثیر چیزهایی قرار می‌گیرد که موجب رنجاندن خداوند می‌شود.

در باب رضایت، ۵

ز) تصویر و شباهت

[در غسل تعمید] به واسطه شسته شدن گناهان، مرگ از بین می‌رود: زیرا زدودن گناه، باعث از بین رفتن مجازات می‌شود. بنابراین انسان به سوی خدا برمی‌گردد و شباهت به او را بازمی‌یابد، زیرا انسان از قدیم به «صورت خدا» بوده است. حالت در «صورت خدا بودن» به شکل انسان مربوط می‌شود و «شبهه او بودن» به جاودانگی وی اشاره دارد. زیرا روح خدا را که خدا در آغاز در وجود او دمید، دوباره دریافت می‌کند، همان روحی که بعداً به واسطه نافرمانی اش آن را از دست داد. در باب تعمید، ۵

ح) گناه موروثی

اگر مقدر باشد که برکت پدران به نسل‌های آینده ایشان منتقل شود، قبل از آنکه ذریت آنان کاری شایسته آن برکت انجام دهند، چرا نباید گناه پدران در پسران نیز جاری شود به نحوی که نافرمانی نیز همچون فیض در تمامی نژاد بشر گسترش یابد؟ با این شرط، در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید^{۲۴}، یعنی «پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود بلکه هر کس مجرم گناه خویش خواهد بود.»^{۲۵} این بدان معناست که بعد از برطرف شدن سختی [دل‌های] انسان‌ها و سختی شریعت، عدالت خدا بر تک تک افراد داوری می‌کند نه بر تمامی نژاد بشر. با وجود این اگر بشارت حقیقت را بپذیری، درخواهی یافت که خطاب به چه کسی می‌گویند «انتقام گناه پدران را از پسران می‌گیرم،»^{۲۶} یعنی کسانی که به میل خود این سخن را در مورد خویش بکار می‌برند که «خون او بر ما و فرزندان ما باد.»^{۲۷} تقدیر الهی از قبل این را شنیده و آن داوری را کرده بود. علیه پیروان مارسیون، ۱۵:۲

۲۴- ارا ۳۱:۲۹، رک. حزق ۱۸:۲.

۲۵- رک. حزق ۱۸:۲۰.

۲۶- خروج ۲۰:۵.

۲۷- مت ۲۷:۲۵.

او می گوید که «آمده تا گم شده را نجات بخشد.»^{۲۸} فکر می کنید آن گم شده چه بود؟ بدون شک انسان بود. آیا گم شدن انسان کلی بود یا جزئی؟ مطمئناً به صورت کلی: زیرا گناه که علت تباهی انسان بود، بیشتر به خاطر تمایل روح که ناشی از شهوت بود محکوم گردید تا بوسیله عمل جسمی که آن را تجربه می کند. بنابراین کل انسان را مجرم می شمارد^{۲۹} و نتیجه آن شد که انسان به حق سزای کامل تباهی خود را دریافت نمود.

در باب رستاخیز جسمانی، ۳۴

ما به واسطه مشارکت در گناه، سهیم شدن در مرگ و اخراج از باغ عدن، «صورت انسان خاکی را گرفته ایم».^{۳۰} در باب رستاخیز جسمانی، ۴۹

ما که به اصل و منشاء انسان واقف هستیم با شهادت اقرار می کنیم که مرگ نه چون پیامدی ذاتی و طبیعی بلکه در نتیجه گناهی که خود طبیعی نبود به سراغ انسان آمد. پس اکنون به آسانی می توانیم از کلمه «طبیعی» در مورد چیزی که با وضعیت ما از همان ابتدای تولد مان گره خورده استفاده کنیم، اگرچه این امر اتفاقی بوده باشد. اگر انسان مشخصاً برای مردن آفریده شده بود، در آن صورت به راستی مرگ «طبیعی» بود، بعلاوه، خود شریعت که انسان را در وضعیتی تهدیدآمیز قرار می دهد ثابت می کند که انسان برای مردن خلق نشد و مرگ را همچون رویدادی می داند که وابسته به انتخاب خود انسان بود. درواقع، اگر انسان مرتکب گناهی نمی شد، نمی مرد. در باب روح، ۵۲

ط) آلودگی موروثی

شیطان... را فرشته شرارت، طراح تمامی خطاها و فاسد کننده تمامی دنیا می خوانیم. به واسطه او، انسان فریفته شد تا از فرمان خدا سرپیچی کند و از این رو انسان تسلیم مرگ شد: در نتیجه همه بنی آدم را با سقوطی که خود دچار شده بود و با انتقال نفرین ابدی خود به آنها آلوده کرد. شهادت روح، ۳

۲۸- مت ۱۸: ۱۱

۲۹ *elogio transgressionis inscripsit*، اصطلاحی فنی برای اقدامات جنائی: *elogium* یعنی ثبت جرم، محکومیت یا برگه جلب یا موارد ثبت شده در کیفرخواست یا سابقه پرونده.

۳۰- ۱- قرن ۱۵: ۴۹.

[اصطلاح «فرزندان خشم»] به روشنی بیان می‌کند که گناهان، شهوات جسم، بی‌ایمانی و خشم در طبیعت مشترک تمام انسان‌ها وجود دارد. و علت آن این است که شریر طبیعت و ذات انسان را در قبضه تملک خود گرفته و با قراردادن دانه گناه در ذات انسان، آن را آلوده کرده است. علیه پیروان مارسیون، ۱۷:۵

همانند دنیا دوستان^{۳۱} فرض کنیم که در ایام گذشته انجام هر نوع بی‌شرمی مانعی نداشت و قبل از ظهور مسیح، جسم از امور جسمانی خود لذت می‌برد یا حتی بهتر است بگوییم که جسم قبل از آنکه توسط خداوند یافت شود گم شده بود. جسم هنوز شایستگی نجات و لیاقت تقدس را نیافته نبود. چون جسم به «آدم» وابسته بود، هر چیز جذاب و فریبنده را آرزو می‌کرد، نگاه خود را متوجه چیزهای پست می‌نمود و امیال شهوانی خود را از [؟ زمان] برگ‌های انجیر در خود داشت. در باب پرهیزکاری، ۶

ی) فساد و تباهی از تولد آغاز می‌شود. جسم حالت خنثی دارد تمام خصوصیتی که در هنگام تولد به روح عطا می‌شود تا این زمان نیز پر از تیرگی و ابهام می‌باشند و به دست آن که در آغاز به آنها حسادت ورزید، به فساد و تباهی می‌گیرند تا از مشاهده واضح این خصایص و بکار بردن صحیح آنها جلوگیری نماید. زیرا روح پلید در هر انسانی یافت می‌شود، روحی که در همان آغاز تولد بر سر راه او کمین کرده و در حقیقت این روح پلید به واسطه تمامی اعمال و مراسم خرافی مربوط به تولد کودکان [در بین بت پرستان]، نمود پیدا می‌کند. بنابراین تمامی انسان‌ها به همراه بت پرستی به عنوان قابله خود متولد می‌شوند... (۴۰) لذا تمام جانها قالب خود را «در آدم» به دست می‌آورند تا آن هنگام که وضعیت جدیدی «در مسیح» بیابند؛ تا آن زمان ناپاک و گناهکار است و به خاطر ناپاکی از پیوستن به جسم شرمسار می‌شود.^{۳۲} زیرا هر چند جسم گناهکار است و نهی شده ایم که «به طریق جسم رفتار کنیم»^{۳۳} و «اعمال» جسم به عنوان «خواهش خلاف روح»^{۳۴} محکوم شده‌اند و به حسب جسم، انسان موجودی «جسمانی» محسوب می‌شود که این خود ننگ انسان است، با این وجود چنین ننگ و خفتی در جسم

۳۱- Psychics «انسانهای دنیوی». نامی که ترتولیان برای مسیحیان ارتودوکس معتقد به بخشش گناهان بعد از تعمید بکار می‌برد.

۳۲- عبارت تقریباً ناخواناست. برخی ویراستاران آن را منفی کرده‌اند و با این کار متن را با مطالب بعدی مطابقت بیشتری داده‌اند: «اگرچه شرمسار نمی‌شود».

۳۳- ر.ک ۲- قرن ۱۰: ۲.

۳۴- غلا ۵: ۱۷.

وجود ندارد. زیرا جسم به تنهایی نه حس دارد و نه احساس تا به ارتکاب گناه وادار کند یا تشویق نماید. چگونه جسم می تواند؟ جسم تنها وسیله انجام اعمال نیک و بد است... لذا در کتب مقدسه جسم سرزنش می شود زیرا روح بدون آن نمی تواند به انجام اعمالی از قبیل شهوت، حرص، مستی، ستمگری، بت پرستی و دیگر اموری که نه احساس بلکه اعمال هستند اقدام کند. در حقیقت احساسات گناهکارانه که از اعمال ناشی نمی شوند، همواره منسوب به روح هستند. «هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است.»^{۳۵} از طرف دیگر جسم جدا از روح چگونه می تواند فضیلت، عدالت، بردباری و تواضع را عملی سازد؟ وقتی محسنات خود جسم را باور ندارید، نسبت دادن گناه به جسم امری بیهوده و بی معنا خواهد بود. عامل جنایت به دادگاه آورده می شود تا با محکومیت وی، مجرم حقیقی مجازات سنگین تری را تحمل کند. در باب روح، ۳۹-۴۰

ک) فساد طبیعت انسانی: نه به طور کامل

علاوه بر شرارت موجود در روح که توسط روحی شریر وارد انسان شده، شرارتی مقدم بر این هم وجود دارد که از فساد اصل و منشاء آن ناشی می شود، شرارتی که به یک معنی طبیعی بشمار می رود. زیرا همان طور که قبلاً گفته ایم فساد و تباهی طبیعت، خود طبیعت دیگری است که خدا و پدر خاص خود را دارد یعنی همان به وجود آورنده فساد. علی رغم این، در روح همان نیکوئی و خیر اصیل، نیکوئی الهی و ناب نیز وجود دارد که به معنای واقعی کلمه، طبیعی است. زیرا آنچه از جانب خدا می آید به همان اندازه که مبهم است پوشیده نیست؛ می تواند مبهم باشد زیرا خدا نیست: نمی تواند پوشیده باشد زیرا از جانب خدا می آید. بنابراین همانند چراغ است که وقتی پرتوهای نورش به مانعی برمی خورد، هر چند دیده نمی شود اما هنوز باقی است اگرچه مانع به اندازه کافی تیره باشد: بنابراین نیکوئی موجود در روح به همان میزان ویژگیهای شرارت مغلوب آن می شود: یا روشنایی اش تیره و تار شده و اصلاً دیده نمی شود یا راهی پیدا کرده پرتو افشانی می کند. لذا برخی انسان ها بسیار بد و برخی بسیار خوب هستند و با وجود این تمامی روح ها از یک نوع می باشند؛ در بدترین مقداری نیکوئی و در بهترین مقداری شرارت وجود دارد. در باب روح، ۴۱

۳. راز تن گیری پسر خدا

الف) نشأت گرفته از پدر

من پسر را از منشأ دیگری غیر از طبیعت و ذات پدر نمی دانم؛ او را این گونه توصیف می کنم: هیچ کاری بدون اراده پدر انجام نمی دهد و تمامی قدرت را از پدر دریافت نموده، پس چگونه می توانم ایمان خود را نسبت به این سلطنت مطلقه الهی^{۳۶} کنار بگذارم در حالی که به نام پسر از آن محافظت می کنم همان گونه که پدر آن را به پس واگذار کرد؟ این تصدیق را برای سومین مرحله الوهیت نیز در نظر بگیریم زیرا منشأ روح القدس را از سرچشمه ای غیر از پدر و از طریق پسر نمی دانم. پس توجه داشته باشید که شما نمی توانید این سلطنت مطلقه را با برهم زدن نظم و روش کارش از بین ببرید زیرا خدا آن را در هر کسی که اراده کند برقرار می سازد. اما این سلطنت علی رغم وجود تثلیث مطمئناً بدون آسیب باقی می ماند، چرا که چنین مقرر شده که بایستی از طریق پسر به پدر برگردانده شود... [مز ۱: ۱۱؛ ۱-۱۵: ۲۴، ۲۷-۲۸]. پس ملاحظه می کنیم که وجود پسر، سلطنت مطلقه را نقض نمی کند، گرچه در حال حاضر این سلطنت به پسر واگذار شده، زیرا در این حالت نیز بدون آسیب باقی می ماند و پسر آن را بدون هیچ نقصی به پدر برخواهد گرداند... آنکه سلطنت را عطا کرده و آنکه سلطنت به او واگذار شده بایستی دو شخص مجزا باشند. علیه پیروان پراکساس،^۴

ب) عقل ابدی - لوگوس

قبل از آفرینش دنیای مادی، خدا تنها بود. او خود دنیای خویش، مکان خویش و همه چیز بود. خدا به این معنی تنها بود که هیچ چیزی خارج از وجود او و غیر از او وجود نداشت. با وجود این نیز او تنها نبود، زیرا چیزی را با خود داشت که جزئی از وجودش بود که همان عقل الهی است. خدا منطقی و عقلانی است و عقل الهی در ابتدا با او بود و به واسطه او در همه چیز سرایت یافت. این عقل الهی همان آگاهی وی از خودش است که یونانیان آن را لوگوس می نامند، همان اصطلاحی که ما مترادف خطابه و سخنرانی^{۳۷} از آن استفاده می کنیم. لذا در زبان ما معمولاً آن را به صورت لغوی این طور ترجمه می کنند: «در ابتدا کلمه (سخن) با خدا بود» هر چند صحیح تر است که عقل را مقدم بر سخن

۳۶- با اشاره به مونارکیان ها (Monarchians) که ادعا می کردند تنها آنان به یگانگی خدا معتقد و از آن حمایت می کنند.

۳۷- sermo که در اینجا «خطابه» یا «سخن» ترجمه شده است.

بداریم زیرا سخن در ابتدا با خدا نبود اما عقل حتی قبل از ابتدا هم با او بود و سخن از عقل نشأت می‌گیرد و چنین پیدا است که عقل زمینه ساز وجود سخن و مقدم بر آن است. اما با این وجود نیز، اختلاف واقعی وجود ندارد. زیرا هر چند خدا سخن خود را بیان نکرده بود، اما آن را در وجود خود، با عقل الهی خود و در عقل خویش داشت و او در سکوت تفکر می‌کرد و در ذهن خود چیزهایی را که قرار بود بزودی توسط سخنش بیان کند، نظم و ترتیب داد. او با عقل الهی خویش تفکر می‌کرد و اندیشه‌اش را ترتیب می‌داد و بدین طریق عقل را از راه برهان به سخن تبدیل نمود. برای فهم آسانتر این امر، ابتدا آن را در خود را بنگرید (و شما «به صورت و شباهت خدا» هستید) و اینکه شما نیز در درون خود عقل را چون موجودی ذی شعور دارید، یعنی موجودی که نه تنها توسط موجودی عقلانی بوجود آمد بلکه از همان ابتدا حیات به او داده شد. توجه کنید زمانی که شما در سکوت به طریق عقلانی و منطقی با خود به بحث می‌پردازید، همین عمل در شما اتفاق می‌افتد؛ زیرا در هر لحظه از تفکر و در هر حسی از آگاهی، عقل و استدلال به طریق سخن نمود می‌یابد. هر تفکر شما سخن و هر آگاهی شما عقل است. می‌توانید در ذهنتان با او صحبت کنید و هنگامی که صحبت می‌کنید با سخن همچون طرف صحبت خود مواجه می‌شوید؛ و آن سخن در خود دارای عقل و استدلالی است که به هنگام فکر کردن بکار می‌برید. بنابراین سخن به یک معنی همچون چیزی متمایز از شما در شما وجود دارد؛ توسط سخن در هنگام فکر کردن تکلم می‌کنید و در هنگام تکلم فکر می‌کنید. این امر چقدر کاملتر در خدا روی می‌دهد زیرا شما به صورت و شباهت او هستید. زمانی که او سکوت اختیار می‌کند در درون خویش عقل و استدلال و در آن عقل و استدلال، سخن را دارد... که به واسطهٔ فعالیت‌های درونی‌اش، آن را از وجود خویش متمایز نموده است.

(۶) این شیوه عمل آگاهی الهی در کتب مقدسه نیز تحت عنوان حکمت آشکار شده است... توجه نمائید که حکمت همانند دومین شخص آفریده خدا سخن می‌گوید: «خداوند مرا مبدای طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل...» [امث ۸: ۲۲]. یعنی او حکمت و آگاهی خویش را آفریده آن را متولد ساخت... هنگامی که اراده خدا بر آفریدن قرار گرفت... ابتدا کلمه را بوجود آورد که در درون خود دارای خرد و حکمت جدایی ناپذیرش بود به نحوی که قرار بود تمامی چیزها از آن بوجود آید و توسط او در مورد آنها اندیشه شده و خلقتشان ترتیب داده شده بود. آری، آگاهی خدا از قبل آنها را بوجود آورده بود. تمامی چیزهایی که موجودات فاقد آن بودند می‌بایست آشکارا از طریق شکل و وجود واقعی خویش درک و فهمیده شوند.

(۷) پس زمان آن فرارسیده که کلمه خدا جامه و صورت واقعی خویش را به خود

گیرد که همانا ندا و سخن می باشد آن هنگام که خدا گفت، «روشنائی بشود». این تولد کلی کلمه خدا بود، زمانی که از خدا صادر شد و خدا آن را تحت عنوان حکمت آفرید... او را مولود نمود تا تفکر را به عمل درآورد... سپس کلمه خدا، خدا را پدر خود ساخت زیرا با مولود شدن از او، یگانه پسر مولود گردید: اولین مولود، مولود قبل از هر موجودی؛ یگانه مولود، زیرا منحصرأ از بطن دل او او متولد شد، همان گونه که پدر بر این شهادت می دهد: «دل من به کلام نیکو می جوشد»^{۳۸}... می گوئید «پس کلمه را وجود (ذاتی) واقعی، مرکب از روح، حکمت و استدلال می پندارید»، حقیقتاً همین گونه می اندیشم. شما او را همچون وجود (ذاتی) واقعی و مستقل قبول ندارید... خواهید گفت «منظور از کلام چیست جز ندا و صدایی که از دهان تولید می شود و (همان گونه که متخصصین دستور زبان به ما می گویند) ارتعاش هواست که مفهوم قابل درکی را به هنگام شنیدن انتقال می دهد اما خارج از آن، چیزی صرفاً غیرمادی و بدون جسم می باشد».

علیه پیروان پراکستاس، ۵-۷

ج) تصویر - خورشید و اشعه - چشمه و رودخانه

[والنتینوس «تصویر» خدایان حد واسط را تعلیم می داد و آموزه مربوط به لوگوس نیز شاید از همین نوع به نظر آید.] اما در تعلیم والنتینوس «تصاویر» از بوجود آورنده آنها خیلی دور شده اند... ما عقیده داریم که «تنها پسر پدر را می شناسد» و «آغوش پدر را شناسانده است»^{۳۹} و «همه چیز را در حضور پدر دیده و شنیده است»... [متون پراکنده ای شبیه این نقل قول] «زیرا چه کسی چیزهایی را که در وجود خداوند است می شناسد جز همان روح که در اوست.»^{۴۰} پس کلمه توسط روح شکل گرفته و روح، جسم کلمه است^{۴۱}. بنابراین کلمه همواره در پدر است. «من در پدر^{۴۲} و با پدر هستم» [یو: ۱] و هرگز از پدر جدا یا دور نیست [یو: ۱۰: ۲۰]. این تصویر، متضمن حقیقت و حافظ یگانگی است که توسط آن اقرار می کنیم که پسر از پدر «وجود» یافت اما از او جدا نیست. زیرا خدا کلمه را بوجود آورد همان طور که روح مدافع (Paraclete) نیز همین

۳۸- مز ۱: ۴۵.

۳۹- ترتولیان همانند برخی دیگر از نویسندگان اولیه، یو: ۱۸ را این طور تفسیر می کند: «پسری که در آغوش پدر است آن را شناسانده است (آغوش یعنی ذات و تفکرات درونی پدر).»

۴۰- ر. ک ۱- قرن ۲: ۲.

۴۱ *Sermo spiritu structus est ... sermonis corpus spiritus* "ترجمه این جمله به هیچ وجه نمی تواند مفهوم اصلی آن را بیان کند: «سخن (کلمه) توسط نفس (روح) ساخته می شود... نفس (روح)، جسم سخن (کلمه) است».

۴۲- یو: ۱۴: ۲.

را تعلیم می‌دهد، چنان‌که ریشه، نهال را، چشمه، رودخانه را و خورشید، اشعه را بوجود می‌آورد: این مظاهر، «تصاویری» از آن ذات‌هایی هستند که آنها را بوجود آورده‌اند. بدون تردید می‌توانیم نهال را «پسر ریشه»، رودخانه را «پسر چشمه» و اشعه را «پسر خورشید» بنامیم. زیرا هر منبع اصلی، والد محسوب می‌شود و آنچه از والد بوجود می‌آید فرزند آن است. این امر در مورد کلمه خدا بیشتر صدق می‌کند، او که عنوان پسر را به درستی بر خود گرفته است، اما نهال از ریشه جدا نمی‌شود... و همچنین کلمه از خدا جدا نیست. بنابراین طبق این قیاسها به صراحت اقرار می‌کنم که من از دو شخص سخن می‌گویم: خدا و کلمه او، پدر و پسرش. زیرا نهال و ریشه دو چیز متمایز هستند اما به یکدیگر پیوسته‌اند... هر آنچه از چیزی دیگر بوجود می‌آید، بایستی خود چیز دیگری باشد اما آن دو از یکدیگر جدا نیستند. وقتی علاوه بر یکی، شخص دیگری باشد، دو هستند و اگر شخص سومی هم باشد، سه هستند. روح القدی سومین شخص علاوه بر خدا و پسر می‌باشد همان‌گونه که میوه نهال سومین جزو درخت است و نهر منشعب از رودخانه سومین جزو از چشمه می‌باشد و نقطه تمرکز نور سومین جزو از خورشید است. اما هیچ یک از اینها از منبع اصلی خود که این صفات را به آنها داده جدا نیستند. لذا تثلیث از طریق مراحل پیوسته و مرتبط از پدر نشأت می‌گیرد و این تثلیث به هیچ وجه با سلطنت مطلقه خدا منافات ندارد بلکه حقیقت «تدبیر و مشیت»^{۴۳} خدا را در خود حفظ می‌کند.

علیه پیروان پراکسئاس، ۸

د) تمایز بدون جدایی

پسر از لحاظ ارتباط و طبیعت از پدر جدا نیست، بلکه به واسطه عمل هر یک متفاوت هستند، پدر و پسر متمایز اما جدائی ناپذیرند: پدر و پسر عیناً مثل هم نیستند بلکه در ذات خود مراتب متمایز دارند. پدر ذات کل [الوهیت] است در حالی که پسر مشتق و قسمتی از کل می‌باشد. او خود تأکید می‌کند که «پدر بزرگتر از من است».^{۴۴} و در مزمور می‌خوانیم که او تابع پدر می‌باشد: «او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی».^{۴۵} بنابراین پدر متمایز از پسر و بزرگتر از او می‌باشد، همان‌گونه که والد از مولود خویش و فرستنده از فرستاده و خالق از مخلوق متمایز است.

علیه پیروان پراکسئاس، ۹

۴۳- یعنی طریق برخورد و ارتباط خدا با انسان و مکاشفه خود.

۴۴- یو ۱۴: ۲۸.

۴۵- مز ۸: ۵.

در ابتدا زمانی که پسر هنوز ظهور نیافته بود، خدا فرمود «روشنایی بشود و روشنایی شد».^{۴۶} و کلمه خود به درستی همان «نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود»^{۴۷} و توسط او نور جهان به وجود آمد. از آن پس خداوند اراده کرد که خلق کند و توسط کلمه و با مسیح به عنوان معاون و خادم خود، همه چیز را آفرید. علیه پیروان پراکسئاس، ۱۲

ه) کلمه در شریعت قدیم

[مکاشفات و تجلی های مذکور در عهد عتیق و تمامی داوریه های خداوند توسط پسر انجام می شد]. زیرا پسر بود که هر از گاهی نزول می کرد تا با انسانها سخن بگوید: از زمان آدم تا زمان پدران و انبیا؛ در بیداری، در رویا، در آینه، در معما^{۴۸}، و همواره از همان ابتدا مسیری را آماده می کرد که می بایست آن را تا پایان دنبال کند.^{۴۹} بنابراین او همواره حتی به عنوان خداوند، در حال فراگرفتن بود تا با انسان ها در روی زمین مراوده داشته باشد و چیزی جز «کلمه» که می بایست «جسم گیرد» نبود. او در حال فراگیری این امر بود تا راه ایمان را برای ما هموار سازد و این باور را که پسر خدا به دنیای مادی نزول کرده، برای ما آسان تر کند و با دانستن این موضوع پی ببریم که همانند این در ایام گذشته اتفاق افتاده بود. «این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است».^{۵۰} لذا او از قبل احساسات انسانی را تجربه کرد... [مورد سؤال قرار دادن، توبه کردن، عصبانی شدن و غیره در عهد عتیق]. علیه پیروان پراکسئاس، ۱۶

و) دو طبیعت (ذات)

از این رو به همراه نیکودیموس بیاموزید که «آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است».^{۵۱} جسم، روح نمی شود و نه روح جسم می گردد بلکه هر دو به وضوح در یک شخص وجود دارند. عیسی هم جسم داشت و هم روح؛ چون انسان جسمانی و چون خدا روحانی بود. فرشته او را پسر خدا اعلام نمود به جهت اینکه روحانی بود و به جهت جسمانی بودنش نام پسر انسان را بر خود گرفت. بنابراین رسول گرامی آن

۴۶- پید: ۱: ۳.

۴۷- یو: ۱: ۹.

۴۸- ۱- قرن ۱۳: ۱۲.

۴۹- متن اصلی ناخواناست. شاید *in fine* (در پایان) با «از ابتدا» و «پایان زمان» (انتهای تاریخ) بهتر مطابقت داشته باشد.

۵۰- ۱- قرن ۱۰: ۱۱.

۵۱- یو: ۳: ۶.

هنگام که او را «متوسط میان خدا و انسان» معرفی می‌کند^{۵۲} تأیید می‌نماید که وی ترکیب دو حقیقت^{۵۳} بود. علیه پیروان پراکسئاس، ۲۷.

هر آنچه شما شایسته خدا می‌دانید، به پدر نسبت داده می‌شود که نادیدنی، دست نیافتنی و آرام و باوقار می‌باشد و درحقیقت همان چیزی است که من خدای فلاسفه می‌نامم. تمام صفات انسانی که شما بر آنها خرده می‌گیرید به پسر نسبت داده می‌شود که دیدنی، شنیدنی و دست یافتنی است، او خادم و نماینده پدر است که در خود، انسان و خدا را در هم می‌آمیزد.^{۵۴} او در اعمال قدرتش خداست و در ضعف‌هایش انسان، به طوری که همان قدر که از الوهیت دور می‌شود به انسانیت نزدیک تر می‌گردد. درواقع هر آنچه در تفکر شما باعث حقارت و تنزل خدای من می‌گردد راز^{۵۵} نجات انسان می‌باشد. خدا در میان انسان‌ها چون انسان زندگی کرد تا انسان بیاموزد که الهی زیست کند؛ خدا به رتبه انسان زندگی کرد تا انسان بیاموزد به رتبه خدا زیست نماید: خدا ضعف‌های ما را بر خود گرفت تا انسان بتواند بزرگی و قدرت یابد. اگر به چنین خدایی اهانت کنید، شک دارم که بتوانید با تمام قلب به خدایی که مصلوب شد ایمان داشته باشید. اما دیدگاه شما در مورد این دو طریق خدای خالق چقدر نامعقول است. او را داور می‌خوانید و سخت‌گیری داور را به حساب ستمگری او گذاشته، آن را رد می‌کنید در حالی که این سخت‌گیری با موارد داوریهایش مطابقت دارد. شما طالب خدائی هستید که نیکوئی مطلق باشد و زمانی که ملاطفتش با مهربانیش مطابقت یابد و انسان را در ضعف و کوچکیش امداد نماید تا توانایی‌های ناچیز او را تناسب بخشد، فریاد برمی‌آورید که این ضعف است. شما نه از خدائی بزرگ و نه از خدائی فروتن، نه از داور و نه از دوست، از هیچیک راضی نمی‌شوید. علیه پیروان مارسیون، ۲۷:۲.

ز) پسر در رنج خود از پدر متمایز است

[مونارکیان‌ها که مسیح را با پدر برابر می‌دانند، پدر را بر روی صلیب مرده می‌پندارند.] این کفرگوئی است و بهتر آن است که از آن سخنی نگوئیم. همین قدر کافی باشد که بگوییم مسیح، پسر خدا مرد؛ و او مرد زیرا در کتب مقدسه ذکر شده است.

۵۲- ۱- تیمو ۲: ۵.

۵۳- utriusque substantiae

۵۴- miscente «آمیختن»؛ اما ترجمه تحت‌اللفظی آن گمراه‌کننده است.

۵۵- Sacramentum احتمالاً به معنی «سمبل» یا «پیمان» (هر دو معنی در نوشته‌های سیپریان یافت می‌شود).

زیرا وقتی رسول گرامی، اعلام می‌کند که مسیح مرد، مسؤولیت سنگین این گفته را احساس می‌کند و می‌افزاید «بر حسب کتب» تا از تندی و خشونت این اعلام بکاهد و از ایجاد ابهام برای شنونده جلوگیری کند. با این وجود از آنجا که در مسیح دو طبیعت بود یکی انسانی و دیگری الهی و همه توافق دارند که ذات الهی او فناپذیر است و ذات انسانی او فناپذیر، واضح است که وقتی رسول اظهار می‌دارد که «مسیح مرد»، سخن او متضمن این است که وی جسمانی، انسان و پسر انسان است و در این حالت از روح، کلام خدا و پسر خدا سخن نمی‌گوید. رسول می‌گوید که مسیح، «مسح شده» مرد و از این رو به روشنی بیان می‌کند که آنچه مرد مسح شده بود یعنی جسم او... بنابراین پدر با پسر رنج نکشید. در حقیقت آنان از کفرگوئی مستقیم نسبت به پدر هراس دارند و امیدوارند با تصدیق این مطلب که پدر و پسر دو شخص هستند، خود را تسکین دهند، هر چند می‌گویند «پدر با پسر رنج می‌کشد». آنان حتی در این مورد نیز حماقت به خرج می‌دهند زیرا «با کسی رنج کشیدن» همان رنج کشیدن معنی می‌دهد. اگر پدر نتواند رنج بکشد نمی‌تواند «با کسی هم رنج بکشد»... همان گونه که برای خداوند غیرممکن است «با کسی رنج بکشد»، برای پسر نیز غیرممکن است در الوهیتش رنج بکشد. «اما پسر به چه طریق رنج کشید اگر پدر با او رنج نکشید؟» جواب این است: پدر از پسر [در طبیعت انسانی‌اش] متمایز است نه [از پسر] در الوهیتش. اگر رودخانه‌ای آلوده شود... این آلودگی سرچشمه را آلوده نمی‌کند هر چند هیچ جدائی بین سرچشمه و رودخانه وجود ندارد. علیه پیروان پراکسئاس، ۲۹.

ح) کلام به جسم ملبس گردید

[برخی از موناרכیان‌ها] سعی دارند در یک شخص دو وجود متمایز ببینند یعنی پدر و پسر و اظهار می‌دارند که پسر جسم است یعنی انسان و عیسی، در حالی که پدر روح است یعنی خدا و مسیح. بنابراین کسانی که در یکسان پنداشتن پدر و پسر تلاش می‌کردند، حالا سعی در جدا کردن آنها دارند... این نوع «سلطنت مطلقه الهی»، عیسی را از مسیح متمایز می‌کند که شاید ناشی از تعالیم والتینوس باشد. اما... ایشان «پدر» را به عنوان کلمه خدا و روح خدا توصیف می‌کنند... خدائی که در جسم متولد شد که بود؟ کلمه و روح که طبق اراده پدر به همراه کلمه متولد شد. لذا کلمه خدا جسم گرفت اما باید بپرسیم کلمه چگونه «جسم گرفت»، آیا به جسم تبدیل شد یا به جسم ملبس گردید؟ مطمئناً مورد دوم صحیح است. باید ایمان داشته باشیم که ذات سرمدی خدا از تبدیل و

تغییر به دور است. تبدیل مستلزم از بین رفتن اصالت وجودی است: آنچه تغییر می پذیرد دیگر آن چیزی نیست که بود بلکه چیز دیگری می شود. اما وجود خدا نه از بین می رود و نه به چیز دیگری تبدیل می شود. و کلمه، خداست و «کلمه خداوند تا ابد باقی است»^{۵۶} یعنی در همان شکلی که هست تا ابد خواهد بود... بدین ترتیب تن گرفتن وی به این معنی است که در صورت جسم می آید و توسط جسم متجلی، آشکار و دست یافتنی می شود. دیگر نظرات صحیح نیز نیازمند این تفسیر هستند. زیرا اگر وی از طریق تبدیل و تغییر ذات، تن می گرفت، در آن صورت عیسی ذاتی مرکب از دو بخش یعنی جسم و روح و درواقع نوعی ترکیب بود همانند الکتروم که ترکیبی از طلا و نقره است. بنابراین او نه طلا (یعنی روح) خواهد بود و نه نقره (یعنی جسم) زیرا هر دو عنصر بوسیله دیگری تغییر یافته، چیز سومی بوجود آمده است. لذا عیسی نه خدا خواهد بود زیرا دیگر کلمه خدا که جسم گرفت نیست و نه جسم یعنی انسان، زیرا کلمه، جسم به معنای واقعی آن نیست. بنابراین از دو چیز، چیز دیگری بوجود می آید که نه این است و نه آن، بلکه چیز سومی است که با هر کدام تفاوت بسیار دارد... در مورد عیسی ما حالت دوگانه وجود^{۵۷} را می بینیم که در یک شخص ترکیب نشده بلکه به هم پیوسته است که همانا مسیح، خدا و انسان می باشد... ویژگی خاص هر ذات آن چنان دست نخورده باقی می ماند که روح، فعالیت ها، توانایی ها، اعمال و نشانه های خود را در وی به ظهور می آورد؛ در حالی که جسم درگیر اعمال و تجارب متناسب با خود است: گرسنگی در هنگامی که با شیطان روبرو شد، تشنگی در ملاقات با زن سامری، گریستن برای ایلعازر، گرفتاری تا به مرگ، و سرانجام مرگ جسمانی. علیه پیروان پراکشتاس، ۲۷

ط) پدر، عیسی را ترک می کند

او را در حالی می یابید که در رنج و زحمت خود فریاد برمی آورد «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کرده ای؟»^{۵۸} پس یا پسر در حالی که پدر او را ترک نموده بود رنج کشید و پدر رنج نکشید، یا اگر پدر رنج می کشید، پس به سوی کدامین خدا فریاد برمی آورد؟ اما این فریاد، فریاد جسم و روح (یعنی انسان) بود، نه فریاد کلمه و روح (یعنی خدا)، و به این منظور بر زبان آورده شد که تألم ناپذیری خدائی را که این چنین پسر خود را در تسلیم انسانیتش به مرگ، ترک نمود نشان دهد. منظور رسول از این نوشته نیز همین بود:

۵۶- اش ۴۵: ۸.

۵۷- duplex status

۵۸- مت ۲۷: ۴۶. موناکیان ها این متن را به گونه ای تفسیر می کنند که خروج عیسی انسان را از مسیح خدا نشان دهند. مفسران ارتودوکس اولیه غالباً به این تفسیر خیلی نزدیک می شدند، نظیر هیلاری اسقف پواتیه که می گوید «فریاد جسم انسانی، بیانگر خروج کلمه خداست».

« پدری که پسر خود را دریغ نداشت»^{۵۹} و قبل از وی نیز اشعیا اعلام کرده بود که «خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد».^{۶۰} پدر نه با دریغ نداشتن پسر بلکه در تسلیم کردن وی او را ترک نمود. با این وجود پدر، پسر را ترک نکرد زیرا پسر روح خود را به دستهای پدر سپرد. در واقع او به پدر اعتماد نمود و بی درنگ مرد. زیرا تا زمانی که روح در جسم باقی است به هیچ وجه ممکن نیست جسم بمیرد. از این رو ترک پسر توسط پدر برای او مرگ بود. بنابراین پسر هم در دستان پدر جان داد و هم به دستان پدر آنگونه که در کتب مقدس مکتوب است، از مردگان برخاست. علیه پیروان پراکسئاس، ۳۰

ی) تولد انسان عاری از شرمساری است

[خوار شمردن جسم انسان به خصوص تولد وی و انکار تولد پسر خدا از دیدگاه مارسیون.]
به هر جهت مسیح به انسان عشق می ورزید، انسانی که نطفه اش در رحم و در میان ناپاکی ها بسته می شود، انسانی که از شرمگاه متولد و در میان حقارت های کودکی تربیت می گردد. به خاطر چنین انسانی مسیح نزول نمود، به خاطر او وعظ کرد و به خاطر او «خویشتر را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید».^{۶۱} مطمئناً او انسان را دوست می داشت که وی را به چنان بهای سنگینی نجات بخشید... لذا در محبت خود نسبت به انسان، مراحل تولد و نیز جسم انسانی را دوست می داشت. نمی توان چیزی را جدای از آنچه به آن وجود بخشیده دوست داشت. مراحل تولد را کنار بگذارید و آنگاه انسان را به من نشان دهید: جسم را به کناری بنهید و به من نشان دهید که مسیح چه کسی را نجات بخشید. اگر انسانی که خدا او را نجات بخشید متشکل از این امور باشد، شما چگونه می توانید آنها را برای وی حقارت و خفت بدانید در حالی که خدا آنها را نجات داده است؟ یا چگونه آنها را برای انسان ناشایست می دانید در حالی که اگر خدا آنها را دوست نمی داشت نجات هم نمی بخشید؟ او تولد ما را با تولد نوین آسمانی اصلاح می کند؛ جسم ما را از تمام ناپاکی هایی که آن را آلوده می کند، از سر نو پاک می سازد؛ جذام تن ما را پاک می گرداند، نابینائی چشمان را نوری تازه می بخشد، معلولین و افلیجان را قدرتی تازه عطا می کند، روحمای ناپاک را از وجود انسان می راند و هنگامی که بمیرد آن را زندگی دوباره می بخشد. در این صورت آیا تولد جسمانی حقارت آمیز و خفت بار است...؟

۵۹ - روم ۸: ۳۲.

۶۰ - اش ۵۳: ۶.

۶۱ - فی ۲: ۸.

(۵) ... آیا خدا حقیقتاً مصلوب نشد؟ آیا او به راستی بعد از مصلوب شدن واقعی نمرد؟ آیا بعد از مرگ واقعی به راستی رستاخیز ننمود؟ اگر این امور حقیقتاً روی نداده باشد، سخن پولس رسول به درستی درک نمی‌شد: «عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب»،^{۶۲} همچنین تاکید وی بر خاک سپاری و رستاخیز مسیح نیز به درستی درک نمی‌شد. پس ایمان ما نیز باطل و امیدمان به مسیح صرفاً توهمی بیش نمی‌بود... و شما او را که تنها و یگانه امید تمامی کره‌خاکی است، از ما دریغ می‌دارید زیرا جلال و عظمت^{۶۳} ضروری ایمان را از بین می‌برید. آنچه شایسته خدا محسوب نمی‌شود به خاطر منفعت و خیریت من واقع شده است. چنانچه به خاطر خداوند احساس شرمساری نکنم نجات خواهم یافت زیرا می‌فرماید «هر که از من شرمسار باشد، از او شرمسار خواهم بود».^{۶۴} هیچ جای دیگر دلیلی برای شرمساری نمی‌یابم که به واسطه «ناچیز شمردن شرمساری»^{۶۵} ثابت کند که من اصالتاً بی‌شرم و از نادانی خود شادمان هستم. پسر خدا متولد شد: هر چند در بی‌حرمتی بنابراین هیچ شرمساری وجود ندارد. پسر خدا مُرد: هر چند به ظاهر عبث و نامعقول می‌نمود پس کاملاً موثق و باورکردنی است. او دفن شد و رستاخیز نمود: هر چند غیرممکن به نظر می‌آید اما از این رو حقیقت دارد... بنابراین کیفیت این دو حالت وجود، نشان‌دهنده انسانیت و الوهیت بود: چون انسان مولود گشت و چون خدا نامولود، از یک جهت جسمانی و از جهت دیگر روحانی، از یک نظر ضعیف و از نظر دیگر قادر متعال، از یک سو مرده و از سوی دیگر زنده. کیفیت‌های خاص این دو حالت یعنی حالت‌های الهی و انسانی به واسطه حقیقت یکسان این دو ذات تصدیق می‌شوند: با همین ایمان، روح و جسم متمایز می‌شوند؛ اعمال قدرت، تصدیق‌کننده روح خدا^{۶۶} و رنجهای، تأیید کننده جسم انسان هستند... اگر جسم با رنجهایش تنها یک وهم بود، در آن صورت روح نیز با اعمال قدرتمندانه‌اش غیرواقعی بود. چرا با دروغ خود، مسیح را به دو نیمه تقسیم می‌کنید؟ او حقیقت کامل بود. سخن مرا باور کنید که او ترجیح می‌دهد متولد شود تا به واسطه دروغی تقسیم گردد.

در باب طبیعت انسانی مسیح، ۴-۵

۶۲- ۱-قرن ۲: ۲.

۶۳- **decus** که نگارش دیگر آن **dedecus** است نمونه‌ای از بیان متناقض نمای ترتولیان را نشان می‌دهد، «شرمساری حتمی ایمان ما».

۶۴- مت ۱۰: ۳۳.

۶۵- عبر ۱۲: ۲.

۶۶- یعنی «روح الوهیت وی». ترتولیان «روح» را چون طبیعت الهی بشمار می‌آورد.

۴. کفاره

کفاره به واسطه تن گیری پسر خدا، یادآور آموزه «توالی» ایرنائوس است که در رساله «علیه پیروان مارسیون، ۲: ۲۷» به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. راز تن گیری و رنج و مرگ مسیح به عنوان ابراز محبت، در رساله «در باب طبیعت انسانی مسیح، ۱۴» بررسی شده است.

الف) تضاد بین حوا و مریم

شیطان صورت و شباهت انسان با خدا را به اسارت خود درآورده بود اما خدا آن را با عملی متقابل از نو احیا نمود. زیرا کلامی که معمار مرگ بود راه خود را بانجوا کردن در گوش حوا زمانی که او هنوز باکره بود، پیدا کرد. در مقابل آن، کلمه خدا که بانی حیات بود می بایست به باکره ای ادا شود تا آنچه توسط جنس زن نابود شده بود، توسط همان جنس به نجات احیا شود. حوا سخن مار را باور نمود و مریم به سخن جبرئیل ایمان آورد. یکی به واسطه باور کردن گناهکار شد و دیگری با ایمان آوردن، گناه را زدود. اما آیا حوا با سخن ابلیس به چیزی باردار نشد؟ مطمئناً چنین چیزی به وقوع پیوست زیرا سخن ابلیس همچون بذری برای او بود به طوری که بعد از آن وی مطرود گردید و با غم و اندوه می زائید. درواقع او ابلیسی را به دنیا آورد که برادر خود را به قتل رساند، در حالی که مریم به دنیا آورنده کسی بود که نجات را برای قوم خدا به همراه آورد یعنی برای برادران جسمانی و حتی مصلوب کنندگان خود. بنابراین خدا کلمه خود و برادری نیکو برای انسانها را در رحم قرار داد تا بتواند خاطره برادر شریر را پاک سازد. ضرورت ایجاب می کرد که مسیح برای نجات انسان از همان جائی عازم شود که قبلاً انسان به خاطر محکومیتش وارد آن شده بود. در باب طبیعت انسانی مسیح، ۱۷

رجوع کنید به تضادهای مورد اشاره ایرنائوس.

ب) رضایت

کاربرد اصطلاح **Satisfactio** (خشنودی، رضایت) توسط ترتولیان، اولین مورد ثبت شده در این زمینه می باشد. اما منظور وی از این کلمه جبران کردن از طریق توبه و اعمال نیک است و به کار مسیح اشاره ای ندارد.

[از گناه بعد از توبه.] کسی که با توبه از گناهانش خداوند را خشنود می‌کند با پشت کردن به توبه‌اش، شیطان را خشنود خواهد کرد و در این صورت بیشتر متفور خدا خواهد بود و بیشتر به رقابت با خدا برخواهد خاست. در باب توبه، ۵

پادشاه بابل، وقتی به مدت هفت سال در میان پلیدی و ناپاکی^{۶۷} و به دور از هیئت انسانی خود به سر برد، با گذراندن قربانی صبر در جسم خود (و هر آنچه انسان بیشتر در آرزوی آن است) موجب خشنودی خدا گردید. در باب رضایت، ۱۳

[گمشده] خدا و پدر خود را به یاد می‌آورد و با بازگشت به سوی او و دریافت جامهٔ اصیل خود یعنی همان وضعیتی که آدم با نافرمانی از دست داد، او را خشنود می‌سازد. در باب فروتنی، ۹

[هدف روزه] این است که انسان به واسطهٔ آنچه زمینه گناه و تخطی وی بوده یعنی از طریق امساک از غذا، خدا را خشنود سازد و از این رو با عملی بر خلاف عادت معمول یعنی با پرهیز از غذا، نجاتی را که به واسطهٔ حرص و ولع از بین برده بود دوباره احیا کند. در واقع انسان زمانی تمامی چیزهای مجاز را به خاطر چیزی ممنوع رد نمود. در باب روزه، ۳

ج) فدیة

در دعا‌های مکتوب و معین ما، وقتی از پدر می‌طلبیم که «ما را در وسوسه (آزمایش) میاور» (و چه وسوسه‌ای از جفا سنگین تر است؟) از آنجا که نجات از وسوسه را از او طلب می‌کنیم، اذعان می‌داریم که وسوسه از جانب او می‌آید. زیرا جمله بعدی این است: «بلکه ما را از شریر رهایی ده» یعنی «ما را به شریر تسلیم نکن تا در وسوسه و آزمایش بیفتیم». پس زمانی از دستان شریر رهایی می‌یابیم که از شر وسوسه‌های او در امان باشیم. گروه ارواح ناپاک هیچ قدرتی بر گلهٔ خوکان نمی‌داشت اگر آن را از خدا نیافته بود، پس چقدر از اقتدار و نفوذ برگوسفندان خدا به دور است. با اطمینان می‌گویم حتی تعداد موهای خوکان در نظر خدا معلوم و معین بود، پس صحبت در مورد موهای مقدسین بیهوده است. اگر برای شریر حقی قائل شویم، این حق در مورد کسانی صدق می‌کند که به خدا تعلق ندارند، ملت‌هایی که خداوند آنها را «مثل قطره دلو و مانند غبار، همچون

۶۷- ر. ک دان ۴: ۲۵ و آیات بعد.

غباری به جا مانده از خرمن کوبی و همچون آب دهان می شمرد»^{۶۸} و از این رو «چون ملکی متروک» به دست شریر سپرده می شوند چنانکه از قبل بودند. اما او هیچ نفوذ و قدرتی از خود بر کسانی که اهل خانه خدا هستند ندارد، زیرا مثال هائی از قدرت وی که در کتب مقدس بیان شده، نشان می دهد که در چه موقعیت ها و به چه منظورهائی این قدرت به او داده شده است. حق وسوسه کردن [امتحان کردن] به منظور اثبات... [مثل ایوب] یا مردودیت، همانند اختیاری که به جلاد می دهند... [مثل شاول، ۱- سمو ۴:۱۶] یا به منظور محدود کردن... داده می شود [مثل پولس، ۲-قرن ۷:۱۲]... رسول همچنین «فیجِلُس و هرْموَجَنِس را به شیطان سپرد تا اصلاح شده، دیگر کفر نگویند».^{۶۹} پس می بینید که شریر از خود هیچ قدرتی ندارد بلکه آن را از دست خادمان خدا دریافت می کند. در باب فرار از جفا، ۲

پس، فدیة انسان به این معنی نیست که قدرتهای شریر حقی بر گردن انسان می نهند، به نحوی که بایستی برای آنها فدیة پرداخت. منظور ترتولیان از فدیة، استعاره ای از نجات و نیز متضمن ایده بهای نجات است که در متن بعدی بیان می شود.

[آیا فرد مسیحی می تواند از جفا معاف شود؟] آیا با پول معاف کردن انسانی که مسیح او را با خود خون رهایی بخشیده، بی حرمتی به خدا و طرق رفتار وی با انسان نیست؟ زیرا او «پسر خود را دریغ نداشت»^{۷۰}... «مثل بره ای بود که برای ذبح می برند»^{۷۱} و «تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید».^{۷۲} و تمامی اینها را انجام داد تا ما را از گناهانمان نجات دهد. خورشید در روز بازخرید ما از نو بوجود آمد، آزادی ما در هاویه به وقوع پیوست و پیمان ما در آسمان بسته شد.^{۷۳} دروازه های ابدی گشوده شدند تا پادشاه جلال وارد شود، او که انسان را از زمین و بلکه از هاویه بازخرید نموده تا وی را در آسمان (فردوس) جای دهد. این چه انسانی است که به ضد مسیح تلاش می کند و نه تنها

۶۸- اش ۱۲:۱۵.

۶۹- ۲- تیمو ۱:۱۵.

۷۰- روم ۸:۳۲.

۷۱- اش ۵۳:۷.

۷۲- فی ۲:۸.

۷۳- در اینجا ابهاماتی وجود دارد، اما تمامی استعاره ها از اصطلاحات تجاری هستند در *sol cessit diem* *emptionis* احتمالاً در مورد *cessit* (خورشید) جناسی وجود دارد، خورشید به هنگام مصلوب شدن مسیح «از درخشیدن باز ایستاد» *emancipatio apud inferos* به روشنی با برخی جوانب افسانه «چنگک جهنم» ارتباط دارد. *stipulatio in coelis* احتمالاً به صورت قیاس به اش ۲۸:۱۵ اشاره می کند: «با جهنم عهد بسته ایم».

این بلکه کالایی را که با بهای گزاف یعنی به بهای خون گرانقدرش به دست آورده آلوده می کند و آن را کم ارزش می نماید؟ چرا که بهتر بود فرار می کرد تا از ارزش وی کاسته شود و این همان اتفاقی است که انسان ارزشی کمتر از آنچه مسیح برایش قائل بود برای خود منظور نماید. و خداوند او را از قدرتهای فرشتگانی که بر دنیا حکومت می کنند، از ارواح شرارت، از ظلمت این دنیا، از داوری نهائی و از مرگ ابدی فدیة داد: در حالی که شما در نهان^{۷۴} با جاسوسان، سربازان یا دزدان خرده پای مقامات بر سر او معامله می کنید، چنان که گویی اجناس دزدی را رد و بدل می کنید، در حالی که مسیح انسان را فدیة داد و در پیش چشمان تمامی این جهان، آزادی را به وی عطا نمود.

در باب فرار از جفا، ۱۲

د) ضرورت مرگ مسیح

[آپلِس گنوسی معتقد است که مسیح جسمی «فرشته مانند» به خود گرفت و از این رو نیازی به متولد شدن نداشت.] هیچ فرشته ای به منظور مصلوب شدن، تجربه کردن مرگ و برخاستن از میان مردگان، نزول نکرد. اگر چنین دلیلی برای تن گرفتن فرشتگان وجود نداشته باشد در آن صورت سؤال دیگری مطرح می کردید که چرا آنها از طریق تولد، صورت جسمانی نگرفتند. فرشتگان نمی میرند و از این رو متولد هم نمی شوند. اما مسیح فرستاده شد تا بمیرد بنابراین ضرورت داشت که متولد شود تا مرگ را تجربه نماید. زیرا قاعده این است که تنها آنچه متولد می شود، می میرد. تولد و مرگ مسیح با پیوندی متقابل به هم مرتبط می شوند. در باب طبیعت انسانی مسیح، ۶

هر که حقیقتاً رنج نکشیده، به هیچ وجه رنج را تجربه ننموده؛ و شیخ نمی تواند رنج بکشد. بنابراین کل کار خدا متوقف می شود و مرگ مسیح که عصاره و ارزش کل آئین مسیحیت است، مورد انکار قرار می گیرد. علیه پیروان مارسیون، ۳، ۸

۷۴- تحت اللفظی، «زیر پوشش ردا».

۵. روح القدس

الف) ارتباط روح القدس با پدر و پسر

در مورد این مطلب که «روح القدس از پدر و از طریق پسر نشأت می گیرد» رجوع کنید به علیه پیروان پراکسئاس، ۸.

پسر وعده می دهد که بعد از صعود خود به نزد پدر، از او روح مدافع (Paraclete) را درخواست خواهد کرد و او را خواهد فرستاد. دقت کنید که روح القدس «شخص دیگری» است. قبلاً متذکر شدیم^{۷۵} که او به چه معنی شخص «دیگری» است. بعلاوه «از آنچه مال من است خواهد گرفت و هر چه از آن پدر است از آن من است.»^{۷۶} بنابراین ارتباط پدر و پسر، پسر و مدافع، تشکیل دهنده سه شخص است که در یک مجموعه مستقل با هم ارتباط دارند. و این سه شخص، یکی می باشند نه یک شخص.^{۷۷} به همین ترتیب جمله «من و پدر یک هستیم»^{۷۸} به وحدت وجود ذاتی^{۷۹} اشاره می کند نه به مفرد بودن...

علیه پیروان پراکسئاس، ۲۵

ب) روح القدس آشکارا با کلمه خدا شناخته می شود

او که می بایست از باکره ای متولد شود، توسط خود فرشته بشارت داده شد و مقدر شد که پسر خدا باشد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد.»^{۸۰} آنان [مونارکیان ها] حقیقتاً حتی در اینجا نیز سعی دارند ایراد بگیرند اما «حقیقت پیروز خواهد شد.»^{۸۱} می گویند «البته پسر^{۸۲} خدا با خدا شناخته می شود و قوت حضرت اعلی، حضرت اعلی است». آنان از القای مفهومی که اگر درست می بود حتماً در کتب مقدس

۷۵- به ویژه در فصل ۹ که گفته شد «دیگر» به معنی «تمایز» است نه «منقسم».

۷۶- یو ۱۴:۱۶، ۱۶:۱۶ به بعد.

۷۷- *tres unum sunt, non unus*

۷۸- یو ۱۰:۳۰.

۷۹- *substantiae unitatem*، ۱-قرن ۳:۸، جایی که گفته می شود «کارنده و آب دهنده» یک (*unum*) هستند،

حاوی این نکته است که تفسیر ترتولیان تخیلی بیش نیست و بی مورد می باشد.

۸۰- لو ۳۵:۱.

۸۱- کتاب اول عزرا ۴:۱ *magna est veritas et praevalet*

۸۲- به نظر می رسد که این بحث مربوط به «روح خدا» باشد.

ذکر می شد، دست بردار نیستند. زیرا به خاطر چه چیزی فرشته آشکارا و به صراحت نگفت «خدا بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند؟» اما در عبارت «روح خدا»، - اگرچه روح خدا همان خداست^{۸۳} - او به طور مستقیم و به صراحت خدا خوانده نمی شود، بنابراین می خواهد بخشی از کل الوهیت که پسر نامیده خواهد شد شناخته شود. روح خدا در اینجا بایستی همانند کلمه خدا باشد. زیرا همان طور که یوحنا می گوید «کلمه جسم گرفت»^{۸۴} جایی که سخن از کلمه است روح را نیز می شناسیم و در اینجا نیز وقتی نام روح ذکر می شود، کلمه را درک می کنیم. زیرا روح ذات کلمه خدا و کلمه فعالیت روح^{۸۵} است و این دو یک^{۸۶} هستند. علیه پیروان پراکستاس، ۲۶

به نظر می آید متون دیگری نیز سعی در شناسائی کلمه و روح دارند که دو تا از آنها در ادامه ذکر شده است. اما «روح» در نظر ترتولیان ممکن است به معنی «شخص سوم» یا الوهیت مشترک در کل تثلیث باشد زیرا «خدا روح است». بدون شک ابهامات و به هم ریختگی هائی در افکار وی وجود دارد: این موضوع در متن آخر راجع به تفسیر عجیب وی از لوقا ۳۵:۱ و تمایل او برای هماهنگ کردن آن با یوحنا ۱۴:۱ به اوج خود می رسد.

روح خدا و کلمه خدا و خرد خدا، کلمه خرد و خرد کلمه و روح [کلمه]،^{۸۷} عیسی مسیح که هر دوی آنهاست...^{۸۸} مسلم می دانیم که عیسی مسیح، روح خدا، کلمه خدا، خرد خداست. روح است زیرا که توسط آن قوت داشت، کلام است زیرا که با آن تعلیم می داد و خرد است زیرا که با آن در میان ما آمد.

به یقین می دانیم که مسیح به عنوان روح آفریدگار... همواره از زبان انبیا سخن می گفت، او که از ابتدا با نام پدر شنیده و دیده می شد و چون نماینده پدر... کلمه و روح یعنی، مسیح خالق... پسر و روح و ذات خالق... بود علیه پیروان مارسیون، ۳:۶

۸۳- نسخه خطی ناخواناست. در متن اصلی *etsi spiritus dei* نوشته شده که قابل فهم می باشد «اگرچه او روح خداست». ترجمه اصلاح شده عبارت فوق توسط فولویوس اورسینوس (*Fulvius Ursinus*) در قرن ۱۶ به این صورت پیشنهاد شد *etsi spiritus dei deus*.

۸۴- یو ۱:۱۴.

۸۵- رجوع کنید به پاورقی شماره ۴۰.

۸۶- *unum* یعنی «یک چیز».

۸۷- کلمات داخل قلاب ظاهراً بایستی در متن اصلی آمده باشند.

۸۸- احتمالاً «روح و کلمه - خرد (یعنی لوگوس)».

[خدا به صورت جمع سخن می گوید، «آدم را... بسازیم»] زیرا پسرش قبلاً به او پیوسته بود، شخص دوم یعنی کلمه او و شخص سوم، روح القدس در کلمه خدا. علیه پیروان پراکسئاس، ۱۲

[مسیح صعود کرده که در جلال خواهد آمد] عطیه ای را که از پدر دریافت کرده بود افزایه می کند یعنی روح القدس که سومین نام الوهیت، اعلام کننده سلطنت واحد الهی و در عین حال مفسر نقشه خدا^{۸۹} (چنانچه انسان سخنان نبوت جدیدش^{۹۰} را قبول کند) و «هدایت کننده به تمام حقیقت»^{۹۱} است، حقیقتی که طبق مکاشفه^{۹۲} مسیحی در پدر، پسر و روح القدس است. علیه پیروان پراکسئاس، ۳۰

ج) مونتانیسم و روح القدس

[در هنگام تجلی مسیح] پطرس «نمی دانست چه می گفت».^{۹۳} معنی این عبارت چیست؟ آیا در نتیجه گمراهی بود یا طبق قاعده و قانون (همان گونه که ما برای حمایت از نبوت آن را پذیرفته ایم^{۹۴}) که حالتی از جذبه، «از خود بی خود شدن» به همراه عمل فیض است؟ زیرا انسانی که «در روح» است مخصوصاً وقتی جلال و عظمت خدا را مشاهده می کند و زمانی که خدا به زبان او سخن می گوید، به ناچار هوشیاری خود را از دست می دهد و نیروی الهی در آن حالت بر او سایه می گستراند.^{۹۵} علیه پیروان مارسیون، ۲:۴

روح مدافع «چیزهای زیادی برای تعلیم دارد»^{۹۶} که خداوند طبق نقشه از پیش تعیین شده خود آنها را برای او نگه داشته است. نخست اینکه او به همراه کل نقشه خدای خالق به مسیح و ایمان ما به او شهادت می دهد. او خداوند را جلال خواهد داد و او را در خاطر ما زنده خواهد داشت. سپس زمانی که روح مدافع این چنین به واسطه قانون اولیه ایمان،

۸۹- یعنی «روشهای خدا در ارتباط با انسان ها».

۹۰- یعنی مونتانیسم.

۹۱- یو ۱۶:۱۳.

۹۲- Sacramentum به معنی «راز» یا «تعلیم».

۹۳- لو ۳۳:۹.

۹۴- جروم به کتاب گمشده ای از ترتولیان به نام «در باب جذبه» اشاره می کند که شش جلد بوده است.

۹۵- رجوع کنید به داستان جذبه یک مونتانیست در کتاب «در باب روح، ۹».

۹۶- یو ۱۶:۱۳.

شناخته و تصدیق شود، تعالیم بسیاری در خصوص نظم و انضباط را به ما آشکار خواهد کرد. این مکاشفات از طریق تداوم اعلام آنها، تصدیق خواهند شد، اگرچه به این معنی که هم اکنون آشکار شده اند تازگی دارند و ثقیل نیز هستند، زیرا در یک لحظه به وجود نمی آیند بلکه دستورات همان مسیح هستند که گفت چیزهای بسیاری دارد که روح مدافع آنها را تعلیم خواهد داد، چیزهایی که برای انسان های امروزی همان اندازه ثقیل هستند که برای گذشتگان [شاگردان]، تعالیمی که توسط ایشان به وجود نیامد.

در باب تک همسری، ۲

د) قانون نوین روح القدس

[در خصوص ممنوعیت ازدواج مجدد] روح مدافع قانون جدیدی وضع نمی کند بلکه آنچه را ذکر نموده توضیح می دهد و به آنچه از این پس ممنوع کرده، فرمان می دهد. چنانچه روی این موضوعات تفکر کنید به راحتی به این نتیجه خواهید رسید که چون روح القدس قادر بود ازدواج را به طور کلی ممنوع کند، بسیار بیشتر این حق را داشت که ازدواج مجدد را ممنوع اعلام کند و این بیشتر قابل باور است که آنچه را احتمال می رفت منسوخ کند، از آن جلوگیری نماید. چنانچه بتوانید خواسته مسیح را درک کنید به این موضوع پی خواهید برد. در این خصوص بایستی روح مدافع را «وکیل مدافع» خود [یعنی حامی خود] بدانید که ضعفهای شما را تبرئه می کند تا در پرهیزکاری به کمال برسید... (۴) ... این نکته را ثابت کردیم که قانون تک همسری^{۹۷} تازگی ندارد و در مسیحیت هم چیزی وارداتی نیست، بلکه قانون شاخص و قدیمی مسیحیان می باشد، تا روح مدافع را چون احیا کننده و نه بدعت گذار بنگرید.

در باب تک همسری، ۳-۴

مسیح فرمانهای موسی را منسوخ نمود... پس چرا روح مدافع نتواند عطایای ذکر شده توسط پولس را باطل کند...؟^{۹۸} «سنگدلی»^{۹۹} تا زمان آمدن مسیح همه جا حکمفرما بود، بگذار ضعفهای جسم با آمدن روح مدافع به حکمرانی خود پایان دهد. شریعت جدید طلاق را منسوخ کرد... و نبوت جدید ازدواج دوم را باطل نمود. در باب تک همسری، ۱۴

خداوند روح مدافع را به این منظور فرستاده تا نظم و انضباط همواره تحت هدایت و فرمان وی باشد و آنها را به واسطه نماینده اش، روح القدس کامل کند... قلمرو

۹۷- یعنی تنها یک بار حق ازدواج وجود دارد.

۹۸- ر.ک. ۱-قرن ۹:۷، ۳۹.

۹۹- مت ۱۹:۸.

روح القدس نیز دقیقاً همین است: هدایت نظم و انضباط، تفسیر کتب مقدس، اصلاح خردمندان و پیشروی به سوی چیزهای بهتر. هر چیزی دارای زمان مناسب خود است و منتظر فصل مربوط به خود... لذا انصاف و درستکاری در آغاز، آن هنگام که طبیعت از خدا می ترسید، ناقص و ابتدائی بود. سپس توسط شریعت و انبیا تا مرحله کودکی پیش رفت و بعد از آن از طریق انجیل به بلوغ رسید و هم اکنون توسط روح مدافع در حال رسیدن به مرحله کمال می باشد. در باب پوشش باکره ها، ۱

ه) مونتانیسم و کلیسای روح

ای انسان دنیوی^{۱۰۰} حال بگو کلیسای تو چیست؟ این قدرت [پیوستن و گسستن]، به نیروهای روحانی، به رسول یا نبی که بتواند به درستی نشان دهنده ویژگیهای شخصی^{۱۰۱} پطرس باشد مربوط می شود. زیرا کلیسا به طور شایسته و اساسی روح است که در او تثلیث یک الوهیت، پدر، پسر و روح القدس وجود دارد. روح جماعت کلیسا را تشکیل می دهد، کلیسایی که خداوند آن را در سه شخص بنیان نهاده است. بنابراین بانی و تقدیس کننده کلیسا، به تمام کسانی که با هم در این ایمان پیمان بسته اند، صفات کلیسا را می بخشد. پس کلیسا حقیقتاً گناهان را می آمرزد اما این کلیسا، کلیسای روح است که از طریق انسانهای روحانی عمل می کند و نه از طریق کلیسایی متشکل از تعدادی اسقف. زیرا حق داوری تنها از آن خداوند است و نه خادم و تنها متعلق به خود خداست و نه کشیش. در باب فروتنی، ۲۱

و) مثالهایی از «نبوت جدید»

اما می گوئید که آیا کلیسا قدرت آمرزیدن گناهان را دارد؟ من دلایل زیادی برای تصدیق و تأیید این امر دارم چرا که دریافتیم روح مدافع از زبان انبیای جدید می گوید، «کلیسا قدرت آمرزیدن گناه را دارد، اما من آن را اعمال نخواهم کرد، مبادا گناهان دیگری مرتکب شوند». در باب فروتنی، ۲۱

۱۰۰- "psychic" رجوع کنید به پاورقی صفحه ۱۲۶.

۱۰۱- *secundum personam Petri*: رجوع کنید به متون قبلی همین فصل، «از چه رو ادعا می کنید که کلیسا این حق را دارد [که گناهان «بزرگ» را ببخشد]؟ آیا به این دلیل است که خداوند به پطرس فرمود: «بر این صخره...؟» آیا تصور می کنید که این نیروی «پیوستن و گسستن» در شما نیز جریان یافته است، یعنی در تمام کلیسایی که به پطرس نسبت داده می شود؟ چقدر عبث می کوشید که مشیت آشکار خداوند را وارونه یا منحرف سازید، او که این امتیاز را به پطرس به عنوان یک شخص (personaliter) عطا نمود... مثالهایی از اعمال رسولان، ۲-۱۵.

این سخن، نکته‌ای روشن‌کننده بود که روح مدافع از زبان نبیه‌ای به نام پریسکا دربارهٔ قومی [که رستاخیز جسمانی را انکار می‌کنند] گفت: «ایشان از جسم هستند و از جسم نیز بیزارند».

در باب رستاخیز جسمانی، ۱۱

۶. تثلیث

الف) «تدبیر نجات»

ما همواره ایمان داشته‌ایم (و هم‌اکنون نیز بیشتر ایمان داریم زیرا توسط روح مدافع، «هدایت‌کننده به جمیع راستی»، بهتر تعلیم یافته‌ایم) به خدای یگانه و نیز به «شریعت الهی» (ترجمه ما از «تدبیر نجات») که خدای یگانه پسری دارد یعنی کلمه خدا که از او صادر شده است... گمراهی و اشتباه [پراکسئاس] در این مورد آن است که فکر می‌کند با اعتقاد به تمایز پدر، پسر و روح القدس غیر ممکن است بتوان به یگانگی خدا ایمان آورد و می‌اندیشد که با این باور حقیقت ناب را بدست آورده است و از دیدن این واقعیت عاجز است که یکی می‌تواند همه باشد به این مفهوم که همه از یکی هستند یعنی به واسطه یگانگی ذات، درحالی که این موضوع راز «تدبیر نجات» را تأیید و محافظت می‌کند که یگانگی را به تثلیث می‌آراید و آن را به صورت سه شخص پدر، پسر و روح القدس ترتیب می‌دهد. اگرچه اینها سه شخص هستند اما نه در صفات^{۱۰۲} بلکه در مقام، نه در ذات بلکه در شکل، نه در قدرت بلکه در تجلی^{۱۰۳}، هر سه یک ذات، یک صفت و یک قدرت دارند زیرا خدا یکی است و از او این مقام‌ها و شکل‌ها، نام پدر، پسر و روح القدس را به خود می‌گیرند. اینکه آنها چگونه این کثرت را بدون تقسیم قبول دارند، در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

علیه پیروان پراکسئاس، ۲

ب) توزیع سلطنت مطلقه الهی

هم‌اکنون تمامی ساده‌دلان (من از نامیدن آنها به عنوان مردم بی‌شعور و دارای کمبود اخلاقی، خودداری می‌کنم) که همواره اکثریت ایمان‌داران را تشکیل می‌دهند، از ایده «تدبیر نجات» متعجب می‌شوند. زیرا قانون ایمان، ایشان را از پرستش خدایان متعدد این جهان به سوی خدای واحد و یگانه هدایت می‌کند و درک نمی‌کنند که با ایمان

۱۰۲-status.

۱۰۳-species، شاید به معنی «شخصیت واقعی» باشد.

آوردن به وحدانیت خدا، بایستی به «تدبیر نجات» خدا نیز ایمان بیاورند. آنها تصور می کنند که کثرت و توزیع تثلیث، باعث جدایی و شکاف در وحدت می شود اما حقیقت این است که وحدت ناشی از تثلیث به این وسیله از بین نمی رود بلکه توزیع می شود. بنابراین آنها از اینکه ما «به دو یا سه خدا وعظ می کنیم» هیا هیو به راه می اندازند و ادعا می کنند که ایشان پرستندگان خدای یگانه هستند و نمی فهمند وحدتی که به طور نامعقول بوجود می آید باعث ارتداد و بدعت می شود، درحالی که تثلیثی که به طور معقول توزیع می شود حقیقت را بوجود می آورد. آنها می گویند که «ما حافظ و معتقد به سلطنت مطلقه الهی هستیم» و لاتینی ها حتی کارگران ساده نیز عبارت «سلطنت فردی»^{۱۰۴} را با چنان سخنوری ادا می کنند که ممکن است تصور نمائید درک آنها از سلطنت مطلقه به همان دقت و صحت بیانشان می باشد. اما هنگامی که لاتینی ها مشتاق اعلام «سلطنت مطلقه» هستند، حتی یونانیان نیز از درک «تدبیر نجات» سر باز می زنند. چنانچه اطلاعات اندکی از هر دو زبان را جمع آوری کنم متوجه می شوم که «سلطنت مطلقه» به سادگی به مفهوم حکومت فردی است اما آن سلطنت به خاطر اینکه حکومت یک فرد است، حاکم آن حکومت را از داشتن پسری... یا اداره حکومت توسط کارگزاران منتخب خود منع نمی کند. می توانم فراتر از این روم و بگویم که هیچ فرومانروائی به اندازه سلطنت مطلقه در مالکیت یک فرد نیست به حدی که به دست دیگر وابستگان نزدیک اداره نمی شود، کسانی که هر حکومتی آنها را چون کارگزاران خود می نگرد. و اگر صاحب سلطنت مطلقه پسری داشته باشد، این سلطنت بی درنگ تقسیم نمی شود و چنین امری حکمرانی را متوقف نمی سازد چنانچه پسر نیز در آن شراکت یابد؛ سلطنت در اصل همچنان متعلق به همان کسی است که پسر را در آن شریک نموده و هنگامی که دو شخص تا این حد متحد^{۱۰۵} این سلطنت را اداره می کنند، سلطنت همچنان برقرار می ماند. بنابراین چنانچه سلطنت مطلقه الهی به دست آن همه سرباز و لشکر فرشتگان اداره شود... [دان ۷: ۱۰] دیگر حکومت فردی متوقف نمی شود. پس عجیب خواهد بود اگر خدا با سپردن جایگاه دوم و سوم به پسر و روح القدس و شراکت آنان در ذات پدر، ظاهراً متحمل تقسیم و توزیع گردد، تقسیم و توزیعی که در حضور آن همه فرشته که در ذات با خدا متفاوتند او را رنجور و ناراحت نمی سازد. آیا توجه کرده اید که طرفین تشکیل دهنده

۱۰۴- عبارت متن اصلی را نمی توان به دقت خواند. در نسخه های خطی *ita solium ipsum vocaliter expri-*

sonum munt Latini, et tam opifices آمده، من کلمه *solium* را صحیح می دانم اما اکثر ویراستاران آن را *sonum*

می دانند و در عین حال حدس محقق به نام ریگالت را در مورد عبارت آخر، *etiam opifices*، می پذیرند.

۱۰۵- *unitis* (براساس حدس محقق به نام انگلبرکت) در مورد *unicis* در نسخه های خطی.

سلطنت، اقتدار و اعتبارش، ابزارهایش و تمام آنچه به آن اقتدار و اعتبار می دهد، برای حکومت فردی مخرب و نابود کننده است؟ البته که نه. امیدوارم خودتان را با «مفهوم» کلمه بنگرید نه با «صورت» آن. بایستی تشخیص دهید که ویرانی و نابودی هر سلطنتی به معنی برقراری حکومتی دیگر با مقام و کیفیت خاص خود و در نتیجه رقابت با آن است: زمانی که خدائی دیگر در تقابل با آفریدگار مطرح می شود [همان گونه که مارسیون می پندارد].

علیه پیروان پراکسئاس، ۳

(نیز رجوع کنید به علیه پیروان پراکسئاس، ۸ در صفات قبل).

تمام کتب مقدس دلایل و براهین روشنی در خصوص تثلیث و تمایزات آن ارائه می دهند و اصل و حقیقت ما از آنها نشأت می گیرد، چنان که گوینده سخن، موضوع سخن و مخاطب سخن همه اینها را نمی توان یک نفر واحد فرض نمود، زیرا گمراهی و فریب هیچ مناسبتی با خدا ندارد... [برای مثال، اش ۱:۴۲، ۶:۴۹، ۱:۶۱ و غیره]. همچنین ملاحظه کنید که با در نظر گرفتن پدر و پسر، روح از جایگاه سوم شخص سخن می گوید. «خداوند به خداوند من فرمود» و غیره... [و اش ۱:۴۵، ۱:۵۱]. اینها تنها چند مثال اندک است اما تمایز تثلیث به وضوح نشان داده شده است. زیرا خود روح است که سخن می گوید، پدر که مخاطب سخن اوست و پسر که از او سخن می گوید... علیه پیروان پراکسئاس، ۱۱

[در پید ۲۶:۱ و ۲۲:۳، خدا از حالت جمع استفاده می کند «... بسازیم»، «به صورت ما»، «چون یکی از ما»]. شخص دوم و کلمه خدا یعنی پسر و شخص سوم، روح کلمه به او پیوسته اند: لذا در سخن گفتن از حالت جمع استفاده می کنند... خدا در اتحاد و مشارکت و در شباهت به چه کسی، انسان را خلق کرد؟ با پسر که می بایست طبیعت انسانی به خود بگیرد و با روح که انسان را تقدیس می کند: خدا با اینها همچون خادمان و کارگزاران سخن می گوید چرا که نتیجه یگانگی تثلیث همین است. در حقیقت متنی که در ادامه می آید مشخص کننده اشخاص است، «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید.» اگر آفریدگار تنها یک شخص بود چرا «به صورت خود او» آفریده نشدیم؟... او پسر را که مقدر بود انسانی اصیل تر و حقیقی تر از هر انسان دیگر شود چون الگوئی پیش رو داشت، و او انسان را بوجود آورد که در هنگامی که از گل سرشته شد، صورت او خوانده شد، «صورت و شباهتی از الگوی حقیقی»^{۱۰۶}... [ترتولیان با مقداری

ناهماهنگی و بی ثباتی ادامه می دهد [شما در آفرینش]، با دو وجود روبرو می شوید، یکی می گوید « بشود » و دیگری خلق می کند. قبلاً توضیح دادم که چگونه آن « دیگری » را بایستی به معنی « شخص » در نظر بگیرید نه به معنی « ذات » که دلالت بر تمایز دارد نه جدائی. هرچند همواره به یک ذات در سه شخص به هم پیوسته معتقدم، با این وجود هنوز هم خود را موظف می دانم که نام دستوردهنده را به جای اجراکننده، « دیگری » بخوانم و مفهوم متون مقدس نیز همین ضرورت را ایجاب می کند. علیه پیروان پراکسئاس، ۱۲

ما که به واسطه فیض خدا در مورد زمینه ها و موقعیت های کتب مقدس بصیرت یافته ایم (به ویژه چون ما شاگردان روح مدافع هستیم نه شاگردان انسان ها) اعلام می کنیم که دو وجود هست، یکی پدر و دیگری پسر (و حتی با روح القدس سه وجود) و این طبق اصول « تدبیر نجات » می باشد که بیانگر کثرت است تا مبدا (در اثر نتیجه گیری اشتباه شما) این باور غیر قابل قبول و خارج از سنت پیدا شود که پدر متولد شد و مرد. با این وجود هرگز از عبارت « دو خدا » یا « دو خداوند » دفاع نکرده ایم. این که بگوئیم پدر خداست، پسر خداست، روح القدس خداست هیچ منافاتی با حقیقت ندارد. اما به این حقیقت همچون گذشتگان [یعنی در عهدعتیق] معتقدیم که دو وجود به عنوان خدا و دو وجود به عنوان خداوند اعلام شده اند تا هنگامی که مسیح بیاید به عنوان خدا شناخته شود و خداوند نامیده شود، زیرا او پسر کسی است که خدا و خداوند می باشد... اما وقتی مسیح آمد، او را همان شخصی دانستیم که در گذشته کثرت در الوهیت را ایجاد کرده بود، دومین شخص از پدر و سومین شخص با روح، و زمانی که پدر در او به طور کامل متجلی شد، پس از آن نام خدا و خداوند به یگانگی رسید. علیه پیروان پراکسئاس، ۱۳

وقتی مسیح می گوید « من تنها نیستم، بلکه من و پدری که مرا فرستاد »^{۱۰۷} آیا نشان نمی دهد که دو شخص وجود دارد، دو شخص و در عین حال جدایی ناپذیر؟ در حقیقت، تمام تعالیم وی همین بود که دو شخص اما جدایی ناپذیر وجود دارند.

علیه پیروان پراکسئاس، ۲۲

[آن هنگام که مسیح به حضور پدر دعا می کرد] در اینجا پسر بر روی زمین است و پدر در آسمان. این جدایی نیست بلکه طبیعت الهی است. حال می دانیم که خدا در اعماق و در

هر جائی حضوری قدرتمندانه و پرتوان دارد^{۱۰۸} و پسر که از پدر جدائی ناپذیر است همه جا با اوست. با وجود این پدر در «تدبیر نجات» این گونه اراده کرد که پسر بر روی زمین و خود در آسمان باشد. علیه پیروان پراکسئاس، ۲۳

(همچنین رجوع کنید به علیه پیروان پراکسئاس، ۲۵ در صفحات قبل).

بنابراین کلمه خدا، خود خدا نیست بلکه کلمه اوست و همچنین اگرچه روح، خدا نامیده می شود، خود خدا نیست بلکه روح اوست. هیچ چیزی با مالک خود یکسان نیست. به روشنی پیداست که وقتی چیزی «ناشی از کسی» باشد، متعلق به اوست زیرا از او بوجود آمده و می تواند همان کیفیتی را که منشاء و مالکش دارد، داشته باشد. لذا روح خدا، خداست و کلمه خدا، خدا می باشد، زیرا از خدا آمده، اما با خدا که منشأ اوست یکسان نیست. آنچه خدا از خدا و وجودی واقعی^{۱۰۹} است، خود خدا نخواهد بود اما به مفهوم اینکه از همان ذات خود خداست، خدا خواهد بود، چون وجودی واقعی^{۱۰۹} و بخشی از کل. قدرت خدای متعال... که صرفاً یک صفت است با خود خدای متعال فاصله بسیار دارد. علیه پیروان پراکسئاس، ۲۶

(همچنین رجوع کنید به علیه پیروان پراکسئاس، ۲۹ در صفحات قبل).

[مونارکیانسم یهودی گری صرف است] خدا اراده نمود که مکاشفه^{۱۱۰} جدیدی بوجود آورد به نحوی که به یگانگی اش به طریقی جدید از طریق پسر و روح ایمان آورده شود تا خدا که در قدیم توسط پسر و روح بدون چنین شناختی اعلام شده بود حال آشکارا با اشخاص و نامهای خاص خود شناخته شود. علیه پیروان پراکسئاس، ۳۱

۱۰۸- ر.ک مز ۱۳۹:۸.

substantiva res- ۱۰۹

sacramentum- ۱۱۰

۷. کلیسا

الف) سنت رسولی

خداوند ما عیسی مسیح... زمانی که بر روی زمین می زیست، خودش اعلام نمود که او چیست، چه بوده، اراده پدر که او به انجام می رساند چیست و آن سلوکی که او برای انسان قرار داد چه چیز می باشد: تمام این چیزها را او در ملاء عام به مردم یا در خلوت به شاگردان - که از میان ایشان دوازده نفر برجسته را برگزید تا همراهان نزدیک وی باشند و ایشان را به عنوان رهبران ملتها منصوب نمود - اعلام کرد... [رسولان] نخست ایمان به عیسی مسیح را در یهودیه شهادت دادند و در آنجا کلیساهایی برپا کردند: سپس به دیگر نقاط دنیا رفته، همان آموزه ایمان را در میان ملتها منتشر کردند. به همین طریق، در هر شهر کلیساهایی برپا می کردند که کلیساهای دیگر، اساس ایمان و پایه های آموزه را از آنها می گرفتند و هر روز این اقتباس ادامه دارد و کلیساهای جدیدی بوجود می آیند. به این دلیل است که این کلیساهای رسولی می نامیم زیرا وارث و از نسل کلیساهای رسولان هستند. هر گونه ای بایستی با اصل و منشاء خود در یک ردیف قرار گیرد. بنابراین کلیساهای که تعدادشان بسیار است، همگی با کلیسای اولیه ای که رسولان بنا نهادند، یکسان و مشابه هستند و همگی از این کلیسا ریشه گرفته اند. پس همه کلیساهای کلیسای اولیه و رسولی هستند و همه یکی می باشند. بعلاوه اتحاد آنها از طریق صلحی که در همگی آنها مشترک است، از طریق عنوان «برادران» و ارتباط متقابل مهمان نوازی، ثابت می شود، و اینها امتیازاتی هستند که هیچ بنیانی بجز سنتی مربوط به مکاشفه ای واحد ندارند.

پس طبق فرمانروائی که ما بدان اعتقاد داریم، از آنجا که عیسی مسیح رسولان را برای وعظ فرستاد، هیچ واعظ دیگری را جز کسانی که خود مسیح مقرر نمود نمی پذیریم... حال اساس وعظ ایشان یعنی مکاشفه و الهام مسیح، بایستی تنها از طریق شهادت کلیساهائی که رسولان با وعظ خود چه به صورت شفاهی و بعد از آن با نامه هایشان بنیان نهادند، ثابت شود. اگر چنین باشد تمام آموزه هائی که با کلیساهای رسولی و منابع و خاستگاه های ایمان مطابقت دارند، بایستی آنها را حقیقت محسوب نمود چرا که این آموزه ها بدون شک آنچه را کلیساهای رسولان و رسولان از مسیح و مسیح از خدا دریافت داشته اند، در خود حفظ نموده اند... ما با کلیساهای رسولی مشارکت داریم زیرا هیچ اختلافی در آموزه هایمان وجود ندارد و این تضمین کننده حقیقت برای ماست. اما اگر هر کدام از این بدعتگزاران آنقدر جسارت دارند که خود را در زمان رسولان جای دهند تا این طور به نظر

برسد که تعالیم خود را از رسولان به ارث برده اند - زیرا برخی از آنها در زمان رسولان می زیستند - ما می توانیم بگوییم: «بگذارید منشاء کلیساهایشان را نشان دهند، فهرست اسقفانشان را از آغاز به ترتیب بگویند، به طوری که نخستین اسقفشان می بایست ثابت کند یکی از رسولان یا مردان منتخب رسولان را - بدون اینکه رسول باشد اما با رسولان همراه بوده است - به عنوان پیشرو و سرچشمه قدرتش دارد. کلیساهای رسولی به این صورت صفات و مختصات خود را بیان می کنند، همان گونه که کلیسای ازبیریان روایت می کند که پلکارپ توسط یوحنا انتصاب شد و کلیسای رومیان شرح می دهد که کلمنت توسط پطرس انتصاب گردید. به همین طور کلیساهای دیگر نیز به کسانی اشاره می کنند که آنان را وارثین رسولان می دانیم زیرا توسط رسولان به مقام اسقفی رسیده بودند. حتی اگر این بدعتگزاران این چنین شجره نامه ای را درست کنند، هیچ کمکی به آنها نخواهد کرد زیرا تعلیمات آنها وقتی با تعلیمات رسولان مقایسه شود، با تناقض و اختلاف خود نشان می دهد که نه از رسول و نه از فرد منتخب رسول نشأت می گیرند زیرا آموزه های رسولان نیاستی با یکدیگر اختلاف داشته باشند و فرد منتخب رسول نیز نمی بایست تعلیماتی برخلاف تعلیمات رسولان بنا نهد... این امتحان در مورد کلیساهای تازه تأسیس شده بکار خواهد رفت. اگرچه آنها نمی توانند رسول یا فرد منتخب رسول را به عنوان مؤسس خود نام ببرند، با وجود این اگر در حفظ ایمان با هم متحد شوند، به خاطر نزدیکی تعلیماتشان، به عنوان کلیساهای رسولی در نظر گرفته می شوند. کاش کنجکاو خود را متوجه رستگاری خویش می کردی و گذری به کلیساهای رسولی داشتی که در آنها تا این زمان وارثین حقیقی رسولان در جایگاه های خود جلوس کرده اند، جایی که نوشته های معتبرشان خوانده می شود و صداها هر یک دوباره شنیده شده، چهره هایشان به یاد آورده می شود. اگر اخائیه به شما نزدیکتر است، در آنجا قرن تنس را دارید؛ اگر از مقدونیه دور نیستید، فیلیپیه و تسالونیکیه در کنار شماست. اگر می توانید به آسیا بروید، در آنجا افسس را دارید، در حالی که اگر نزدیک ایتالیا باشید، روم را دارید و [در آفریقا] نیز قدرتی داریم. خوشا به سعادت کلیسای روم که تمامی تعلیمات رسولان و نیز خون آنها در آن جاری است، جایی که پطرس مصیبت عیسی مسیح را با آن درآمیخت و پولس همانند یحیی [تعمید دهنده] با مرگ تاجگذاری کرد و یوحنا رسول بعد از انداخته شدن در روغن داغ^{۱۱۱} بدون اینکه آسیب ببیند، به جزیره ای «تبعید شد».^{۱۱۲} ببینیم او چه

۱۱۱ - به نظر می رسد که ترتولیان از قدیمی ترین راویان این روایت سنتی باشد، کلیسای غرب در ۶ مه این رویداد

را یادآوری می کند St. John ante portam Latinam

۱۱۲ - ترتولیان از اصطلاحی فنی که برای تبعید به مکانی ویژه - در اینجا جزیره پتموس (Patmos) - بکار می رود استفاده کرده است.

آموخته و چه یاد داده است و نیز چه نشانه‌های دوستی^{۱۱۳} را در کلیساهای آفریقا قرار داده است.

در اعتراض به بهانه‌های بدعت‌گزاران، ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۳۶

ب) سلسله رسولان

خلاصه کلام اینکه، اگر قبول دارید که آنچه قدیمی تر است، درست تر می‌باشد و آنچه از آغاز وجود داشته، قدیمی تر است و آنچه از رسولان نشأت می‌گیرد از آغاز بوده، به همین نحو قبول می‌کنید که آنچه در کلیساهای رسولی به عنوان مقدسات حفظ شده، همان چیزی است که رسولان به ارث گذاشته‌اند. ببینیم قرن‌تین چه نوع «شیری» را از دست پولس قدیس نوشیده‌اند و غلاطیان با چه قانونی اصلاح شده‌اند، فیلیپیان، تسالونیکیان و افسسیان چه خوانده‌اند و رومیان، نزدیک‌ترین همسایه ما، چه چیزی را اعلام کردند که پطرس و پولس برای آنها انجیلی را به ارث گذاشتند که با خون خود امضا کرده بودند. ما همچنین کلیساهایی را داریم که از یوحنا تولد یافته‌اند. اگرچه مارسیون، کتاب مکاشفه (Apocalypse) را قبول ندارد، با وجود این با مروری بر سرچشمه و منشاء جانشینی اسقفان، این نکته مشخص می‌شود که این جانشینی توسط یوحنا به عنوان مؤسس پایه‌گذاری شد و بدین ترتیب سلسله اصیل دیگر کلیساها نیز شناخته می‌شود.

علیه پیروان مارسیون ۵:۴

من [اقتدار] کلیساهایی را ترجیح می‌دهم که یا توسط خود رسولان یا توسط مردان منتخب رسولان برپا شده‌اند... رد کردن آداب و رسومی که نمی‌توانیم آنها را محکوم کنیم غیرممکن است. زیرا این رسوم از خارج وارد نشده‌اند، چون آنهایی که این رسوم را دارند خارجی نیستند، بلکه انسان‌هایی هستند که ما با آنها در روابط صلح‌جویانه و نام برادری شریک هستیم. ما با آنها در یک ایمان، یک خدا، همان مسیح، همان امید، و همان رازهای^{۱۱۴} حوض تعمید شریک هستیم و خلاصه آنکه ما یک کلیسا هستیم. بنابراین هرآنچه به برادران ما تعلق داشته باشد، به ما نیز تعلق دارد...

در باب پوشش باکره‌ها، ۲

این موضوع با آموزه مونتانیست‌ها درباره «کلیسای روحانی» مغایرت دارد.

^{۱۱۳} *contesseraverit : tesserae* نشانه‌هایی بودند که بین دوستان رد و بدل می‌شد. ترتولیان از *contesseratio hospitalis* بین دو کلیسا سخن می‌گوید. اما احتمالاً فرض دیگری نیز وجود دارد: *tesserae*

همچنین به معنی «شعار حزبی» نیز هست یعنی قانون ایمان مسیحی (*credo*)

^{۱۱۴} *sacramenta* (رازهای مقدس کلیسا).

ج) قانون ایمان کلیسای روم

تنها یک قانون ایمان وجود دارد که غیر قابل تغییر و تبدیل است: ایمان به خدای واحد یگانه که قادر مطلق و خالق جهان است و پسرش، عیسی مسیح که از مریم باکره متولد شد و در زمان پنطیوس پیلطس مصلوب شد، روز سوم از میان مردگان برخاست، به آسمان رسید و اکنون به دست راست پدر نشسته است و با رستاخیز جسمانی، مردگان و زندگان را داوری خواهد کرد.

در باب پوشش باکره‌ها، ۱

پس اکنون قانون ایمان ما به قرار زیر است: ایمان بیاوریم که خدا واحد است که همانا خالق جهان می باشد و همه چیز را از هیچ توسط کلمه خود بوجود آورد... و آن کلمه پسرش خوانده می شود که پدران قوم او را دیده بودند و در انبیا سخنش شنیده می شد و سرانجام توسط روح و قدرت پدر، در وجود مریم باکره نهاده شد و در رحمش جسم گردید و از او متولد شده، به نام عیسی مسیح زیست و پس از آن شریعتی نوین و وعده ملکوت آسمان را اعلام کرد. او اعمال بزرگی انجام داد و بعد مصلوب شد. در روز سوم برخاست و به آسمان صعود نمود و به دست راست پدر نشست. او قدرت روح القدس را چون نماینده خود فرستاد تا ایمان آورندگان را هدایت کند. با شکوه و عظمت ظهور خواهد کرد تا مقدسین را از زندگی جاودان و وعده هایش بهره مند کند و کافران را به آتش ابدی محکوم نماید، بعد از آنکه این دو گروه برانگیخته شدند و به جسم بازگشتند.

در اعتراض به بهانه های بدعتگزاران، ۱۳

ببینیم کلیسای روم چه چیزی را به کلیساهای آفریقا منتقل نموده است. به خدا واحد که خالق نظم کل هستی و به عیسی مسیح پسر خدای خالق که از مریم باکره متولد شد و به رستاخیز جسمانی ایمان دارد. در اعتراض به بهانه های بدعتگزاران، ۳۶

ما به خدای واحد یگانه ایمان داریم... که او را پسری است، یعنی کلمه او که از خود پدر صادر شد و توسط او هر چیز به هستی آمد، توسط پدر در بطن باکره ای نهاده شد و از او متولد گردید، انسان و خدا، پسر انسان و پسر خدا که عیسی مسیح نام دارد. او رنج کشید، مرد و مدفون گردید و طبق کتب مقدس دوباره توسط پدر برخاست و به آسمان بالا برده شد و به دست راست پدر نشست و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند. سپس طبق وعده هایش از سوی پدر روح القدس را فرستاد یعنی حامی و پشتیبان مقدس که پاک کننده ایمان کسانی است که به پدر، پسر و روح القدس ایمان دارند.

علیه پیروان پراکسئاس، ۲

د) پرستش مسیحی

در اینجا، فعالیت‌های حقیقی «فرقه‌های» مسیحی را نشان خواهیم داد. اظهارات شیرانه را تکذیب کرده‌ام و کارهای پسندیده آن را نشان خواهیم داد. ما همه یک بدن هستیم که با اقرار به یک ایمان مشترک، به یک انضباط الهی و به یک پیوند امید، متحد شده‌ایم. ما یکدیگر را چون یک جماعت و یک انجمن ملاقات می‌کنیم و چون یک نیروی منسجم با دعاهايمان خدا را مد نظر داریم. ما همچنین برای امپراتوران، کارگزاران ایشان و همه کسانی که در مسند قدرت هستند دعا می‌کنیم. برای رفاه دنیوی انسان، برای صلح جهانی، برای تأخیر در انقضای عالم دعا می‌کنیم. اگر شرایط خاص زمان حاضر، ضرورت آگاهی یا تجدید نظر را ایجاب کند، ما ناگزیر از احیاء مجدد هر آنچه از نوشته‌های مقدس یادگرفته ایم هستیم و به هر حال ما ایمان خود را با این گفته‌های مقدس تغذیه کرده، امیدمان را تقویت می‌کنیم، اعتماد خود را استوار می‌سازیم و در عین حال انضباط خود را با بکار بستن فرمانها قوت می‌بخشیم. در همین زمینه نصایح، سرزنش‌ها و داوریهای الهی نیز انجام می‌گیرند. داوری باجدیت تمام صورت می‌گیرد، چنان که نزد انسان‌هایی که متقاعد می‌شوند در محضر خدایند چنین امری کاملاً طبیعی است: و شما مؤثرترین نقش را در وقوع پیش از وقت این داوری به عهده دارید، زمانی که انسانی آن قدر گناه کرده که از شرکت در دعا و گردهمایی و تمامی روابط مقدس اخراج می‌شود. ثابت شده که بزرگان ما پیر و مرشد هستند و این افتخار را نه با خریدن بلکه با آزمایش شخصیت به دست آورده‌اند زیرا هیچ قیمتی را برای کارهای خدا نمی‌توان در نظر گرفت. اگر چه ما نوعی صندوق پول داریم، اما این برای جمع‌آوری حقوق اداری نیست چنان که گوئی خادمین آئین ما دستمزدی ثابت می‌گیرند. هر یک از ما ماهانه اعانه‌ای را در روز معینی در این صندوق می‌ریزیم یا هر زمانی که شخص انتخاب می‌کند و تنها اوست که انتخاب می‌کند و این توانایی را دارد زیرا هیچ کس به زور وادار به انجام این کار نمی‌شود و دادن این هدیه داوطلبانه صورت می‌گیرد. این صندوق در نظر ما سپردهٔ مهربانی است. زیرا ما این پول را از صندوق برای مصرف در جشن‌ها و میهمانی‌ها یا «کارهای ناپسند اجتماعی» برداشت نمی‌کنیم بلکه برای تغذیه و کفن و دفن فقیران مصرف می‌شود، برای حمایت دختران و پسران یتیم و مسکین، برای پیرانی که زمین‌گیر هستند و کسانی که ورشکسته شده‌اند، کسانی که در معادن کار می‌کنند یا به جزایر تبعید می‌شوند یا در زندان به سر می‌برند، و نیز کسانی که به خاطر اعتراف به ایمانشان رنج می‌کشند زیرا جزو پیروان خدا هستند.

اما اساساً به خاطر ابراز و عمل کردن به چنین محبتی است که برخی افراد ما را به نوعی

خفت متهم می کنند. آنها می گویند «بنگرید چگونه به یکدیگر عشق می ورزند» زیرا خودشان از همدیگر متنفرند. «بنگرید چگونه به خاطر همدیگر جان خود را فدا می کنند» زیرا ایشان به راحتی تمام یکدیگر را می کشند. آنها حتی از اینکه ما یکدیگر را «برادر» می نامیم ما را متهم و خطاکار می دانند. مطمئن هستم دلیل بهتان آنها این است که هر نوع ارتباطی در میان ایشان، احساسات صرف در نظر گرفته می شود... پس چه شگفتی بزرگی است اگر چنین محبت بزرگی در یک ضیافت مشترک ابراز شود. این را به این دلیل می گویم که شما خوراک ناچیز ما را به تمسخر گرفته، آن را افراطی و به طرز ناپسندی گناهکاری می شمارید... نام ضیافت، خود بیانگر دلیل آن است، یونانیان واژه عشق را آگاپه (agape) می گویند... قبل از خوردن، نخست نزد خدا دعا می کنند و سپس به اندازه رفع گرسنگی غذا می خورند و در حد تعادل می آشامند. و در این عمل همانند کسانی رفتار می کنند که بیاد می آورند حتی در طول شب نیز باید خدا را پرستش کنند و سخن آنان همانند سخن کسانی است که می دانند خدا سخنانشان را می شنود. بعد از شستشوی دست ها و روشن کردن چراغها، تک تک اعضا دعوت می شوند که برخیزند و سرودهای مذهبی را با حداکثر توانایی خود یا از روی نوشته های مقدس یا از سروده های خود بخوانند و این خود آزمایشی است برای فهمیدن این موضوع که چقدر نوشیده اند. ضیافت همان طور که با دعا شروع شده بود، با دعا نیز پایان می یابد. چه کسی تا به حال از گردهمائی های ما ضرر دیده است؟ ما در گردهمائی خود همان گونه هستیم که هنگام جدا شدن از یکدیگر. ما همانند یک بدن هستیم همان گونه که مانند افراد دیگر. ما به کسی صدمه نمی زنیم و غم را برای کسی به همراه نمی آوریم. وقتی پاکی و خوبی به هم برسند و مهربانی و درستی گرد هم آیند، نمی توانیم آن را یک گروه بنامیم بلکه گردهمائی باشکوهی نامیده می شود. دفاعیات، ۳۹

۸) رازهای مقدس کلیسا

الف) رازهای مقدس در نظری کلی

چقدر گمراهان [بی دینان یا مرتدان] در متزلزل کردن ایمان و حتی در ممانعت از درک آن خشن هستند و ایمان را از پایه و اساس مورد حمله قرار می دهند. واقعاً هیچ چیزی مانند مغایرت بین سادگی کارهای خداوند که در عمل مشهود است و شکوه و عظمت وعده داده شده در انجام آن، ذهن انسان ها را سخت و غیرقابل انعطاف نمی کند. تنها

به این دلیل که این موضوع بسیار ساده بوده و مشهود نیست و فاقد هرگونه توضیحات جدید و در حقیقت تجملات پر زرق و برق می باشد، به این خاطر انسان ها دستیابی به زندگی جاودانه را از این طریق غیر قابل باور می دانند: زمانی که فردی با همراهی چند کلمه در آب فرو رفته، غوطه ور می شود و دوباره با حالتی نه کاملاً پاک بیرون می آید... ما نیز متعجب می شویم اما تعجب ما از روی ایمان است. شک و تردید باعث تعجب می شود اما باعث ایمان آوردن نمی شود. زیرا این تردید در مورد اعمال ساده باعث تعجب می شود، گویی سودمند نیستند و در مورد نتایج باشکوه و با عظمت نیز باعث تعجب می شود گویی غیر ممکن هستند. گرچه ممکن است در مورد این سادگی حق با شما باشد اما بیان الهی به طور مؤثری از طریق پیشگویی به این دو اعتراض جواب داده است: «خداوند جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد»^{۱۱۵} و «نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است»^{۱۱۶}. اگر خداوند هم دانا و هم تواناست (و حتی کسانی که از او غافلند این را انکار نمی کنند) او به عنوان اسباب کارهایش دلیل خوبی در استفاده از تناقض حکمت و قدرت، یعنی حماقت و غیر ممکن بودن دارد. زیرا هر فضیلتی علت خود را در چیزهایی دارد که باعث پدیدار شدنش می شود.

در باب تعمید، ۲

کاملاً غیر ممکن است که روح نجات را به دست آورد مگر آنکه زمانی که در جسم است باور شود و حقیقتاً نجات به جسم بستگی دارد. در حقیقت زمانی که روح به همراهی با خداوند پذیرفته می شود، جسم است که این پذیرش را ممکن می کند. در واقع جسم شسته می شود تا روح پاک گردد، جسم تدهین می شود تا روح تقدیس گردد، بر جسم علامت صلیب کشیده می شود تا روح تقویت گردد، جسم دستگذاری می شود تا روح توسط روح خداوند منور گردد. جسم از تن و خون مسیح تغذیه می کند تا روح بتواند از خداوند تغذیه نماید. جسم و روح در این مراسم متحد می شوند و پاداش مشترک می یابند.

در باب رستاخیز جسمانی، ۸

ب) تعمید به همراه تدهین

[در جواب به این اعتراض که خداوند تعمید نیافت. [شاگردانش به عنوان خادمین وی تعمید می دادند همان گونه که یحیای منادی قبلاً تعمید داده بود و با همان تعمید یحیی تعمید می دادند. تصور نکنیم که این تعمید، تعمید دیگری بود زیرا هیچ تعمید دیگری

۱۱۵- ۱- قرن ۱: ۲۷.

۱۱۶- مت ۲۶: ۱۹.

به جز تعمید مسیح وجود ندارد که بعدها پدیدار شد. مطمئن باشید که تعمید مسیح نمی توانست توسط شاگردانش داده شود چرا که شکوه و عظمت مسیح هنوز به طور کامل آشکار نشده بود و کفایت حوض تعمید توسط رنج و مرگ و رستاخیز ایجاد نشده بود زیرا مرگ ما نمی تواند از بین برود مگر با رنج و مرگ مسیح و زندگی جاودان نخواهیم داشت مگر با رستاخیز وی.

در باب تعمید، ۱۱

ضرورت رستگاری

... [در ایام پیشین نجات تنها به واسطه ایمان بود.] نظر به اینکه در ایام پیشین، قبل از رنج و مرگ و رستاخیز مسیح، نجات از طریق ایمانی عریان میسر بود، اکنون آن ایمان توسعه یافته و تولد، رنج و مرگ و رستاخیز وی را در برمی گیرد. راز مقدس^{۱۱۷} یعنی مهر تعمید نیز گسترش یافته و پوشش ایمانی گشته که قبلاً عریان بود. در باب تعمید، ۱۳

آیا روح القدس را نبخشید؟

با غسل در آب نمی توانیم به روح القدس دست یابیم، اما وقتی در آب زیر نظر فرشته^{۱۱۸} پاک می شویم برای دریافت روح القدس آماده می گردیم. در اینجا نیز از قبل نمونه ای وجود داشته است: زیرا یحیی منادی «مهیا نمودن راه خداوند» نیز بدین طریق عمل کرده بود، به همین طریق فرشته ای که بر تعمید نظارت دارد «راه ها را برای روح القدس» هموار می کند تا نازل شود و این کار با شسته شدن گناهان امکان پذیر است؛ ایمان وقتی به نام پدر، پسر و روح القدس ممهور شد، آن را به دست می آورد. در باب تعمید، ۶

به عقیده ترتولیان، روح القدس توسط تدهین و دستگذاری عطا می شود.

تعمید نباید عجولانه و در مورد کودکان اجرا شود

کسانی که وظیفه دارند تعمید دهند می دانند که تعمید نباید عجولانه یا سرسری انجام شود... [خواجه حبشی (اع ۷) و سولس طرسوسی (اع ۹) از موارد استثنایی هستند]... بنابراین بهتر است که تعمید را طبق موقعیت و خصوصیت هر شخص به تأخیر بیندازیم، بخصوص در مورد کودکان. به این دلیل که پدر و مادر تعمیدی ممکن است گرفتار این خطر شوند که در برآوردن وعده هایشان به واسطه فناپذیری خود شکست بخورند و به خاطر رشد شخصیتی بد [در بچه] دچار ناامیدی گردند؟ درواقع خداوند می فرماید

^{۱۱۷}-Sacramentum شاید در اینجا به معنی «راههای کسب فیض» باشد.

^{۱۱۸}- اشاره به حوض بیت حسدا، یو: ۵-۹.

«آنها را از آمدن نزد من منع مکنید»^{۱۱۹} و «بگذارید نزد من بیایند.» در زمان تعلیم اجازه دهید نزدیک بیایند، اگر بیاموزند که به کجا می روند. بگذارید مسیحی باشند زمانی که قادر به شناخت مسیح هستند. چرا دوره بی گناهی را به سوی آمرزش گناهان تسریع می کند؟... هیچ دلیلی وجود ندارد که اشخاص مجرد تسلیم نشوند، زیرا وسوسه در مورد دختران به خاطر بلوغشان و در مورد بیوه زنان به خاطر نبود همسر در انتظار آنهاست. بگذارید منتظر بمانند تا اینکه ازدواج کنند یا زمانی که برای پرهیزگاری تقویت شوند. آنهایی که اهمیت تعمید را درک می کنند از دریافت آن هراس بیشتری دارند تا از تأخیر آن. ایمان بدون تزلزل مطمئناً منجر به نجات می شود. در باب تعمید، ۱۸

توجه نمائید که این موضوع با عقیده ترتولیان در مورد گناه بعد از تعمید ارتباط دارد.

تعمید بدعت کاران باطل است

مرتدان پیرو اصول ما نیستند و به طور مشخص ممنوع بودن ورود آنها در جمع ما شاهی است بر این امر که آنها بیگانه اند... ما و آنها یک خدا، یک مسیح و یک تعمید نداریم... [اشاره به افس ۴:۵ و آیات بعد که در اینجا به اشتباه نقل قول شده «یک خدا، یک تعمید و یک کلیسا در آسمان»]. در باب تعمید، ۱۵

مراسم تعمید

زمان:

عید گذر (فصح) باشکوهترین روز برای تعمید است زیرا آن روز، روز رنج خداوند بود که در آن تعمید یافتیم و کامل شدیم... [بیان سمبل «مردی که کوزه ای آب را حمل می کند»]... بعد از آن، عید نزول روح القدس... اما هرروز، روز خداوند است و هر ساعت و زمانی مناسب تعمید می باشد؛ اگر مراسم باشکوه یا ساده برگزار شود هیچ تبعیضی در فیض الهی وجود ندارد. در باب تعمید، ۱۹

آمادگی:

آنانی که تعمید می یابند باید با دعاها مکرر دعا کنند، روزه بگیرند، زانو بزنند و شب زنده داری کنند و به تمامی گناهان گذشته خود اقرار نمایند. در باب تعمید، ۲۰

نمایه

- آب
برکت دادن آب ۲۳، ۲۲.
نیایش بر آب ۲۳، ۲۴.
آناناسیوس اسکندری - ۵۹، ۴۱.
آریانیسم (آریوس) - ۶۳، ۲۱.
آفرینش - ۸۱، ۱۰۵، ۳۱، ۳۰.
آگاهیه، ۱۴۰، ۹۴.
آمانیس (کتیبه سنگ قبر) - ۱۲۴.
آموزش اصول دین (ر.ک "دینا که") - ۹۷، ۹۴، ۹۳.
آموزش:
آموزشهای راز شناسی - ۱۳۳.
آموزشهای دینی قبل از تعمید - ۱۳۸.
آموزش دینی سیریل اسقف اورشلیم - ۱۳۱.
آموزشهای دینی سیریل درباره تذهین - ۱۴۵.
آموزشهای رسولان - ۲۶۳، ۲۰۴.
آموزگار، سرود ستایش به مسیح آموزگار - ۱۳۳، ۱۴۲.
آنافوراً - ر.ک "آئین میاس".
آنتونیوس پارسا - ۱۱۲.
آیین میاس - ۳۷، ۲۱، ۸۶، ۳۴.
سرودهای آئین میاس - ۳۷، ۳۲.
نیایشهای آیین میاس - ۹۹، ۹۷، ۹۴، ۴۶، ۴، ۳.
آیین نیایش:
آئین نیایش آسمانی - ۸۲.
آئین نیایش حق جویان - ۷۴.
آئین نیایش خاص تعمید - ۴۴.
از مرگ به زندگی - ۱۲۸.
استراسبورگ (پاپیروس) - ۵۹.
استواری (راز) - ۱۲۲، ۱۷۴، ۱۳۵، ۵۰، ۶۸.
اسقف:
نیایش مراتب پایی - ۱۵۷، ۱۱۵.
نیایش برای وفاداری - ۱۲۵.
وظائف اسقف طبق آموزش رسولان - ۱۶۳، ۱۰۴.
انجیل:
انجیل توفیح تورات است - ۱۶.
خاطرات رسولان - ۱۱۵، ۱۱۶.
انصراف از شیطان - ۱۴۲، ۱۴۱.
اورشلیم (نوبین) - ۷۳.
اوريجن - ۱۵۱.
اوقات مناسب نیایش - ۱۰۴.
ای پدر ما - ۵۲، ۶۹.
ای پدر ما و "قدیش" یهودیان - ۱۸، ۴.
ای کلمه خدا، ستایش او را بسرای - ۱۴۱.
- آریوس - ۲۳، ۳.
ایمان (ابراز) - ۲۲۹، ۲۶۷، ۶۳، ۱۷.
پاکره - ۲۸۸، ۲۷۶، ۱۶۵.
بائیل (نوحه خوانی پر سر...) - ۸۸، ۸۷.
برافرازی - ر.ک "آنافوراً".
برکت:
برکات هیجده گانه - ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۲، ۲۳، ۲۵.
برکت نان - ۴.
برکت شراب - ۴.
برکت روز هفتم - ۵۰۴.
برکت غذا - ۲۷۲.
برکت بعد از صرف غذا - ۶، ۳.
برکت عهد جدید - ۴۶.
برکت قوم - ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۸۸، ۲۹۴.
برکت دادن حق جویان - ۲۷۴.
برکت تقدیمهای ایمانداران - ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۱.
برکت روغن و آب - ۲۴۲.
برکت هامازون - ۳، ۶، ۷، ۸.
برکت یونس - ۱۷، ۱۶، ۳.
برگزیدگان (سرود برگزیدگان در آسمان) - ۸۴.
بره:
سرود بره آسمانی - ۸۳.
عروسی بره - ۸۴.
سرود موسی و بره - ۸۶.
مرگ بره حیات قوم گردید - ۱۴۵.
بزرگداشت - ر.ک "آنافوراً" و "آئین میاس".
بشنو ای بنی اسرائیل - ۱۶، ۱۷.
بنیالگذاری، روایت بنیالگذاری - ۳۵، ۴۲، ۱۵۷.
۱۵۹، ۲۳۷، ۲۸۶، ۳۰۴.
راز نان و جام - ۱۵، ۳۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۳، ۲۳۷، ۲۸۶.
مراقبت از نان تقدیس شده - ۱۸۳.
یوسه صلح - ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۷۹.
بیماران:
صدقات برای بیماران - ۱۷۷.
نیایش برای بیماران - ۱۰۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۸۸.
شیرک بیماران - ۲۲۹.
بیسوه زنان - ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۷۶، ۲۸۸.
پاره کردن نان - ۱۹، ۹۵، ۹۷، ۲۴.
پکتوریوس (کتیبه سنگ قبر) - ۲۳.

- پلیس جوان - ۵۲،
پیوستن به مسیحیت - ۱۶۶، همچنین ر.ک آموزشهای
رازشناسی -
نذهین ضمن تعمید - ۱۷۲-۱۷۵، ۳۴۵،
ترتولیان - - ۱۰۱، ۲۰۴،
ترغیب (موعظه ترغیب) -
تعمید:
آموزشهای دینی قبل از تعمید - ۳۳۲، ۳۳۸،
آیین نیایش خاص تعمید - ۱۷۲، ۲۴۴،
ایران ایمان ضمن تعمید - ۶۳، ۲۶۷، ۳۰۴،
دفع شریر ضمن تعمید - ۱۷۱-۱۷۳، ۲۴۵،
فرو رفتن سه گانه در آب به هنگام تعمید - ۱۷۳،
کتابهای رومی در تعمید گاهها - ۳۲۶،
مراسم غسل تعمید - ۱۷۲، ۲۴۴،
تقدیمها (هدایا):
تبرک تقدیمیهای ایمانداران - ۱۶۱،
تقدیم روشن، پیر و گلها - ۱۶۲،
توبه و آموزش گناهکاران - ۳۰۶،
تکودور اهل موبسوتسلیا - ۱۶۱، ۳۳۳،
جلال، خدا را در اعلیٰ علین جلال یاد - ۴۸، ۷۹، ۲۶۱،
۳۹۰،
حق جووان - ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۶،
آیین نیایش حق جووان - ۲۷۳،
شهادت درباره حق جووان - ۱۷۰،
مدت آموزش دینی حق جووان - ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹،
نیایش برای نذهین حق جووان - ۲۴۷،
نیایش برای حق جووان - ۲۲۴، ۲۷۳،
نیایش تبرک برای حق جووان - ۲۲۵،
خادم، خادمه، خادم یار - ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲،
۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۱۱،
نیایش مناجات برای خادم - ۲۷۶،
نیایش مناجات برای خادمه - ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶،
نیایش مناجات برای خادم یار - ۱۶۶،
خداوند:
شام خداوند، "شام آخر" - ۳۷-۴۱،
آیین نیایش شام خداوند - ۲۷۳،
شام محبت - ر.ک
داماسیوس پاپ - ۳۱۹،
درگذشتگان:
کتابهای روی قبرها - ۳۲۱،
محلای تدفین - ۱۸۲،
نیایش برای درگذشتگان - ۲۵۴،
نیایش یادبود درگذشتگان - ۲۳۹،
"در پناه رحمت تو" - ۴۱۸،
دفع شریر به هنگام تعمید - ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۳۳۵،
- ۲۴۶، ۲۴۵،
دوستی - ۵۵،
دیدگاه (آموزش اصول دین) - ۹۳-۹۷،
دیر بالیزه، نیایش نامه - ۲۶۱-۳۰۵،
رأبکلیله، ا. س. - ۲۹۲،
راز:
راز استواری - ۲۵۰-۲۶۸،
راز پوشیده در سکوت - ۴۹،
راز خداوند - ۱۲۵، ۱۲۷،
راز نان و جام - ر.ک "آیین میاس"،
ربانی
هشای ربانی - ر.ک آیین میاس، شام آخر... و غیر
"ای پدر ما"،
نیایش ربانی - ر.ک "ای پدر ما"،
روز خداوند - ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶،
نیایش روز خداوند (یکشنبه) - ۲۲۲،
روزه - ۱۷۱، ۱۷۷،
روزی قبل از تعمید - ۱۷۱،
روح القدس
میدای وحدت کلیسا - ۶۸،
نیایش به روح القدس - ۲۴۴، همچنین ر.ک "طلب
نزول روح القدس"،
روغن، برکت دادن روغن - ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰،
زائوزاده، نیایش در حالت زائوزده - ۲۲۲،
زفرینوس (پاپ) - ۱۵۱، ۱۵۲،
زکریا، سرود زکریا - ۷۶-۷۸،
زنان، جسدی زنانه در کلیسا - ۲۱۲، ۲۱۳، ر.ک
"خادمه ها"، "یا کرده ها" و "بیوزدان"،
زروم قدیس - ۲۲۱،
زوستین قدیس - ۱۱۱، ۱۱۲،
زوستین، شهادت زوستین - ۱۱۱، ۱۱۵،
میاس - ر.ک "آیین میاس"،
سرایبوند، نیایش نامه - ۲۲۱-۲۵۶،
سرودها:
سرودهای آیین میاس - ۳۱۴، ۳۱۷،
سرود برای زائر میسی - ۷۳،
سرود بیست و چهار پیر - ۸۲،
سرودهای تعلیماتی و ترغیبی - ۶۷،
سرودهای خاص تعمید - ۶۳،
سرود زکریا - ۷۶-۷۸،
سرود ستایش قرونس - ۷۲،
سرود ستایش محبت - ۷۰، ۷۱،
سرود ستایش محبت مسیح - ۶۸،
سرود ستایش مسیح آموزگار - ۱۲۸،
سرودشادمانی - ۴۷،

- سرود شب عید گذر - ۴۲۰.
سرودهای عید میلاد - ۳۱۷، ۳۱۶.
سرودهای کتاب مکارفیه - ۸۱، ۸۲، ۸۳.
سرود مریم - ۷۷، ۷۶.
سرودهای مسیح شناسی - ۵۴.
سرود موسی - ۸۶.
سرود وحدت - ۱۰۴.
سنت رسولی هیراپولتوس رومی - ۱۵۱-۱۸۷.
سیریان قدیس - ۲۰۴.
سیریلی اسکف اورشلیم، آموزشهای دینی - ۳۳۱-
شادمانی (نور شانی بخش) - ۳۰۹.
شام محبت - رک "آگایه".
شامگاهان، نیایش شامگاهان - ۲۷۱.
شاهد، جیسی شاهد امین - ۵۹، ۸۱.
شراب، برکت دادن شراب - ۱۷، ۱۸.
شستن دستها - ۳۴۹.
شفا، عطیه شفا - ۱۶۶.
شماسی - رک. "خادم".
شمعون، سرود شمعون - ۷۶، ۸۰.
شمونه عشره - ۱۶، ۲۲. رک "برکات هیجده گانه".
شهادت (تعهد خون) - ۱۷۰.
صلیبه مهر صلیب - ۱۷۱، ۱۸۷، ۴۵۰.
طلب نزول روح القدس - ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۸۷.
عشای ربانی - رک "آئین سپاس".
علامتگذاری تعهد - ۱۸۷.
قایان (باب) - ۱۵۲.
فرشتگان - ۲۹، ۳۰، ۵۷، ۵۹، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱

مشارکت - ۱۶، ۱۱۵، ۲۲۳، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۵.
 نخستین مشارکت در آئین سیاسی تعمید - ۱۷۵.
 نیایشهای هنگام مشارکت - ۲۴۱، ۲۹۲.
 مکاشفه، سرودهای کتاب مکاشفه ر.ک "سرودها".
 مقدمه نیایش سیاسی - ر.ک "آئین سیاسی".
 مناجات، نیایش مناجات برای قوم - ۲۳۲.
 منسی، نیایش منسی - ۲۰۴، ۲۰۸.
 موسی، سرود موسی - ۸۶.
 موعظه - ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷.
 میکائیل و فرشتگانش - ۸۵.
 میلاد مسیح، سرودهای عید میلاد - ۳۱۶، ۳۱۷.
 نان:
 برکت دادن نان - ۱۷، ۱۸.
 نیایش بر نان - ۲۳۸، ۲۵۳، همچنین ر.ک "شام
 محبت".
 ندای استقبال مسیحانی - ۱۷، ۱۵۸، ۲۷۹.
 نور - ر.ک "نیایش روشنائی".
 نیایشها:
 نیایشهای آیین سیاسی و آنافوراً - ۱۶، ۳۸، ۶۴،
 ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۰۲.
 نیایش یامدادان - ۲۷۰، ۳۶۰-۳۶۳.
 نیایش پرآب - ۲۴۴، ۲۵۳.
 نیایش برای ایمانداران - ۲۷۵، ۲۷۷.
 نیایش برای بیسماران - ۱۰۴، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۵۳،
 ۲۸۸.
 نیایش برای تدهین حق جوینان - ۴۴۷.
 نیایش برای حق جوینان - ۲۲۴، ۲۷۳.
 نیایش برای درگذشتگان - ۲۵۴.
 نیایش برای هیئت روحانیون و اعضای کلیسا -
 ۲۳۴.
 نیایش برای غذا - ر.ک "شام محبت، Agape".
 نیایش برای کلیسا - ۲۳۱.
 نیایش برای وفاداری اسقف - ۲۷۵.
 نیایش برای محصول - ۲۳۰.

نیایش بر نان - ۲۳۸، ۲۵۳، همچنین ر.ک "شام
 محبت".
 نیایش بزرگ، نیایش روشنائی - ۱۷۸.
 نیایش بعد از موعظه - ۲۲۳.
 نیایش به روح القدس - ۲۲۴، همچنین ر.ک "طلب
 نزول روح القدس".
 نیایش تبرک برای حق جوینان - ۲۲۵.
 نیایش توسط اسقف - ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۸.
 نیایش در حالت زانو زده - ۲۳۳.
 نیایش ربانی - ر.ک "ای پدر ما".
 نیایش روز خداوند (یکشنبه) - ۲۲۲.
 نیایش روشنائی - ۱۷۸.
 نیایش شامگاهان - ۲۷۱.
 نیایش شفاعت - ۱۹۲، ۱۹۶.
 نیایش غروب - ر.ک "نیایش شامگاهان".
 نیایش قدوس مسیحیان، Sanctus - ۲۲، ۲۳، ۲۶،
 ۳۰، ۷۲، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۸۴، ۳۱۲.
 نیایش "محبت را به ما عطا فرما" - ۲۹۹.
 نیایش مرتبت یابی - ۱۱۵، ۱۵۷.
 نیایش مناجات برای خادم - ۲۷۶.
 نیایش مناجات برای خادمه - ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۶.
 نیایش مناجات برای خادم بار - ۱۶۶.
 نیایش مناجات برای قوم - ۲۲۶.
 نیایش مناجات توسط خادم - ۲۸۹.
 نیایش منسی - ۲۰۴، ۲۰۸.
 نیایشهای هنگام مشارکت - ۲۴۱، ۲۹۲.
 نیایش یادبود درگذشتگان - ۲۳۹.
 ویکتور (پاپ) - ۱۱۹.
 هیپولیتوس رومی - ۱۵۱-۱۸۷.
 هیئت پیران - ۱۵۵، ۱۵۷.
 یکشنبه (رجوع شود به «روز خداوند») -
 یوحنا کریزوستوم (یوحنا دهان طلائی) - ۳۳۲.
 یوزیپوس - ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰.